

پسین

دوره جدید | شماره ۱۰ | مرداد و شهریور ۱۳۹۵ | ۲۱ یورو

دکترین‌های امنیت ملی

سرسخن ۱۰

| | |
|--|------------------------------|
| الگوهای امنیت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی | مهران براتی |
| پیوند امنیت پاینده و دموکراسی | بهروز بیات |
| نه تمکین، که ممکن (دمساز کردن نگرش‌ها در باره امنیت ملی) | علی پورنقوی |
| از امنیت منفی و سلبی تا امنیت مثبت و ایجابی | حبیب حسینی فرد |
| دکترین «امنیت ملی» ایران: عقب ماندگی تاریخی، فریب و فساد | رضا علیجانی |
| جمهوری اسلامی منشأ تهدید علیه خود | حسین علیزاده |
| شیعه گری و ایران ستیزی دو روی سکه ولایت | سیامک قادری |
| گسست‌های اجتماعی و ملی، چشم اسفندیار منافع و امنیت ملی | کاظم کردوانی |
| دوست و دشمن امنیت ملی | علی کشتگر |
| امنیت ایران بر سر دوراهی | امیرحسین گنج بخش |
| امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران (بررسی مانیفست دولت روحانی) | علی مزروعی |
| ایران، سپاه پاسداران و دکترین امنیت ملی | مهدی نوربخش |
| سوریه میراث شوم | حامد هاشمی |
| ساختار فرماندهی ایران در جنگ سوریه | مراد وبسی |
| نگاه مخالفان اسد به نقش ایران در سوریه | احمد طعمه / محمد جواد اکبرین |
| ارکان سخت‌افزاری و نرم‌افزاری امنیت ملی (میهمان) | حسین رفیعی |
| امنیت و برابری، حق اهل سنت ایران (میهمان) | شهرام احمدی |
| پایان انسان سرخ (نقد و نظر) | حسن بلغاتی |

شب‌های بجز را گذراندم و زنده‌ایم

مارا به سخت جانی خود این گمان نبود



شهریور ۱۳۲۰



۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۱۷ شهریور ۱۳۵۷



۳۱ شهریور ۱۳۵۸

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۵.....الگوهای امنیت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی (مهران براتی)
- ۹.....پیوند امنیت پاینده و دموکراسی (بهروز بیات)
- ۱۲.....نه تمکین، که ممکن (دمساز کردن نگرش هاد در باره امنیت ملی) (علی پورنقوی)
- ۱۵.....از امنیت منفی و سلبی تا امنیت مثبت و ایجابی (حبیب حسینی فر)
- ۱۷.....دکترین «امنیت ملی» ایران؛ عقب ماندگی تاریخی، فریب و فساد (رضا علیجانی)
- ۲۵.....جمهوری اسلامی منشأ تهدید علیه خود (حسین علیزاده)
- ۲۷.....شبهه گری و ایران ستیزی دوروی سکه ولایت (سیامک قادری)
- ۲۹.....گسست های اجتماعی و ملی، چشم اسفندیار منافع و امنیت ملی (کاظم کردوانی)
- ۳۲.....دوست و دشمن امنیت ملی ایران! (علی کشتگر)
- ۳۴.....امنیت ملی ایران بر سر دوراهی (امیرحسین گنج بخش)
- ۴۰.....امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران (بررسی مانیفست دولت روحانی) (علی مزروعی)
- ۴۲.....ایران، سپاه پاسداران و دکترین امنیت ملی (مهدی نوربخش)
- ۴۵.....سوریه، میراث شوم (سید حامد هاشمی)
- ۵۱.....ساختار فرماندهی ایران در جنگ سوریه (مراد ویسی)
- ۵۳.....نگاه مخالفان اسد به نقش ایران در سوریه (احمد طعمه و محمدجواد اکبرین)
- ۵۵.....ارکان سخت افزاری و نرم افزاری امنیت ملی (حسین رفیعی)
- ۵۸.....امنیت و برابری، حق اهل سنت ایران (شهرام احمدی)
- ۶۰.....پایان انسان سرخ (محسن یلفانی)

سرخن

«امنیت» یکی از دیربازترین خواسته‌ها و اولویت‌های زیستی بشری بوده است. در دوران مدرن و تشکیل دولت - ملت‌های جدید نیز موضوع «امنیت ملی» یکی از مبرم‌ترین مسائل ملل مختلف را تشکیل می‌داده است. هر چند امنیت ملی در دو سطح داخلی و خارجی قابل طرح است، اما مدتی است که با توجه به مسائلی که در منطقه و کشورهای پیرامون ایران می‌گذرد، این امر هم برای مردم و جامعه مدنی و هم دولت و قدرت مستقر در ایران از اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

براین اساس سایت/نشریه میهن پرونده ویژه شماره دهم خود را به بحث «دکترین‌های امنیت ملی» اختصاص داده است. در این پرونده تلاش کرده‌ایم هم به لحاظ نظری و آکادمیک و هم سیاسی و راهبردی به این مقوله پرداخته شود. یعنی از یک سو مرور تعاریف شناخته شده و آکادمیک-راهبردی در این باره که معطوف به حفظ امنیت داخلی و نظم و انتظام اجتماعی و نیز به ویژه حفظ تمامیت ارضی هر کشور و جلوگیری از حملات خارجی جهت حفظ امنیت ملی است و توجه محوری بر دکترین‌های گوناگونی که در این رابطه تا کنون وجود داشته و به تدریج و در بستر تحولات تاریخی تغییر کرده است.

در این عرصه به نظر می‌رسد توجه نظری-راهبردی به مقوله مهم «امنیت ملی» مستلزم بررسی مولفه‌های تشکیل دهنده آن از جمله رشد اقتصادی، سطح دانش، میزان همبستگی ملی، دموکراسی و رضایت ملی از مدیریت کلان هر کشور، قدرت نظامی و تسلیحاتی و بسیاری از عوامل دیگر است. تحلیل عوامل گوناگون تشکیل دهنده امنیت ملی و تعیین نسبت بین آنها و نیز ترتیب اولویت‌دهی به هر یک بخش مهمی از تحلیل و موشکافی نظری در باره امنیت ملی را تشکیل می‌دهد.

هم چنین تلاش داشته‌ایم به صورت عینی و مصداقی نیز به دکترین‌های امنیت ملی در حکومت ایران در چند دهه پرحادثه و پر بحران پس از انقلاب و مبانی و نتایج آن توجه کنیم.

و بالاخره توجه خاص تری داشته‌ایم به حضور نظامی ایران در سوریه و مناقشه‌ای که در رابطه با نحوه برخورد قدرت مستقر در ایران در عراق و یمن و لبنان و ... و رقابت‌های منطقه‌ای؛ هم در سطوح فوقانی قدرت و هم در عرصه عمومی و جامعه مدنی و نیز فضای مجازی در جریان است. به خصوص وقتی در پیش‌گیری هر یک از دکترین‌ها و راهبردهای گوناگون می‌تواند وضعیت اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی خاصی را بر کشور حکمفرما سازد و سرنوشت تک‌تک شهروندان ایرانی را گاه برای یک دهه و بیشتر تحت تاثیر قرار دهد. بررسی این امر به خصوص از دید «منافع ملی» و مصالح مردم ایران می‌تواند نتیجه و خروجی نهایی این بحث بنیادی را تشکیل دهد.

شورای دبیران نشریه میهن سپاسگزار همه عزیزان و صاحب نظرانی است که ما را در تهیه این شماره یاری داده‌اند. در پایان ذکر این نکته هم ضروری است که ما از تنی چند از تحلیل‌گران ایرانی که از حضور نظامی ایران در سوریه و گاه به طور عام تر از دکترین نظامی امنیتی حاکمان ایران به نوعی دفاع می‌کنند نیز برای استفاده از آراء و نظرات شان دعوت کردیم که برخی با تشکر از این دعوت از همکاری در این شماره عذرخواهی کرده و بعضا وعده دادند در شماره‌های دیگری از مقالات شان استفاده کنیم و برخی نیز با پذیرش فراخوان ما و دادن وعده ارسال مقاله اما در نهایت علیرغم پیگیری‌ها مستمرمان، به وعده شان وفا نکردند! در هر حال ما علاقه مند بودیم با طرح دیدگاه‌ها و استدلال‌های این دوستان، هم چون شماره‌های گذشته، میزبان نظرات گوناگون در پرونده این شماره باشیم.

در پرونده آینده میهن مسئله فساد و رانت خواری در ایران را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

شورای دبیران نشریه میهن

محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

الگوهای امنیت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی

مهران براتی



این گفتمان تا پایان جنگ، همچنان بر ذهنیت نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران غالب بوده و مبنای تصمیم گیری نظام بوده است. فرض این گفتمان این است که بسط نظام در گرو حفظ نظام است.

با پایان جنگ به تدریج گفتمان جدیدی شکل می گیرد که اولویت اصلی آن توسعه اقتصادی است و امنیت ملی بر اساس متغیر توسعه تعریف و تبیین می شود. بر این روال الگوی موفق «توسعه ملی»،

الگوی موفق استراتژی امنیت ملی هم خواهد بود. بستر مناسب برای پیشبرد امر توسعه هم چیزی جز امنیت نیست. بنابر این امنیت مبنای توسعه و توسعه مبنای امنیت است. در گفتمان رشد محور تأکیدات امنیتی جنبه داخلی داشته و می باید با تغییر داده های درونی به دنبال توسعه بود. این گفتمان دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی است.

با این همه علی رغم این تقسیم بندی ها در فهم امنیت ملی و سیاست خارجی، روح حاکم بر خط مشی های امنیتی نظام جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته همواره تحت الشعاع گرایش های ایدئولوژیک قرار داشته و با محوریت ایدئولوژی شکل گرفته است. این به آن معنی است که در طول سه دهه پس از انقلاب نگرش کلی حاکم بر سیاست های امنیتی ایران بی تغییر باقی مانده است، اگر تحولی پیش آمده ناشی از ضرورت ها بوده و در تدوین سیاست های امنیتی کشور محور اصلی ایدئولوژی گرای بی باقی مانده و تحول گفتمانی انجام نگرفته است.

در سیاست خارجی هنوز به درجات متفاوت اهداف ایدئولوژیک دنبال می شوند. در اساس جمهوری اسلامی به دنبال متوازن کردن قدرت و جلوگیری از حضور برتر آمریکا و غرب در نظم بین المللی است، در عین حال منافع تعریف شده اقتصادی و سیاسی نقش آفرینان فرادست نظام به دنبال میان برزی های است که همراهی و

در رابطه با سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی تا به امروز نظریه ابطال پذیری پیدا نشده و برای جامعه جهانی هنوز معلوم نیست که طرف صحبت معتبر و ضمانت دار واقعی در مسائل مربوط به امنیت و سیاست خارجی ایران کدام نیروی مسئول می تواند باشد. در این رابطه هر چند توازن ناپایدار قدرت نقش آفرینان فرادست در شبکه های سیاسی و کنشگران اجتماعی مانع نظام یافتن «نظام» است اما از گفته های «نخبگان هوشمند نظام» می توان به دغدغه های امنیتی برآیند این نیروها پی برد.

برای همه عاملین فعال و پشت پرده نظام حکومتی جمهوری اسلامی، تأمین «امنیت ملی»، که با «امنیت نظام» حکومتی برابر فرض می شود، در سیاست گذاری داخلی و خارجی از بیشترین اولویت برخوردار است. در این سیاست گذاری در سه دهه پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ تحولات و متغیرهای گوناگون موثر بوده اند.

سیاست امنیتی «بسط محور»، «حفظ محور» و «رشد محور»

برخی از نخبگان سیاسی نظریه پرداز و سخنگویان ایدئولوژیک نظام (۱) مفهوم امنیت ملی و سیاست امنیتی و خارجی کشور را، با این پیش داده که محور همواره حفظ نظام جمهوری اسلامی است، تحت عناوین «بسط محور»، «حفظ محور» و «رشد محور»، در سه دوره قابل تعریف دانسته اند.

بر اساس این نظریه جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی در سیاست خارجی خود سه مرحله را پشت سر گذارده است. در مرحله اول، گفتمان، گفتمان بسط محور است. به این معنی که حفظ جمهوری اسلامی ایران در گرو بسط آن، یعنی صدور انقلاب به بیرون از مرزهای ایران، تلقی شده و از امنیت ملی صحبتی نمی شود، امنیت، امنیت جهان اسلام است.

با آغاز جنگ ۸ ساله از طرف عراق این گفتمان جای خود را به گفتمان حفظ محور داد که بر اساس آن، حفظ نظام حکومتی جمهوری اسلامی از اولویت اصلی برخوردار شد. نظریه ام القرا بودن جمهوری اسلامی هم مربوط به همین دوره است. این نظریه حفظ جمهوری اسلامی ایران را به خاطر حفظ مصالح جهان اسلام ضروری می داند.

همکاری با «منشاء تهدید» را اجتناب ناپذیر می نماید. مقصود رنجبر در سال ۱۳۷۹ مشخصات سیاست و اهداف ایدئولوژیک نظام را در یک مدل تحلیلی چنین برشمرده است:

- تفکر فراملی به جای تفکر ملی
- روبرویی با نظام بین الملل
- عدم واقع بینی و درک واقعیت های عینی
- انعطاف ناپذیری در سیاست خارجی
- افراط در استقلال خواهی
- برداشت سخت افزاری از امنیت ملی
- بی توجهی به اهمیت عوامل اقتصادی
- عدم استفاده از رقابت های بین المللی به نفع امنیت ملی
- آرمان گرایی دفعی گرا به جای آرمانخواهی تدریج گرا
- عدم تناسب اهداف ملی با قدرت ملی
- تفسیر امور عینی بر اساس باورهای ذهنی و ذهن گرایی مطلق

بدیهی است که این مشخصه ها تفسیر خاصی از امنیت ملی را الزام آور می کنند و سیاست خارجی خود را می طلبند. رنجبر می گوید انقلاب ها عموماً با داعیه های بزرگی به میدان می آیند و همین امر باعث غلبه تفکر ایدئولوژیک بر ذهن رهبران و نخبگان آن می شود و این اهداف ایدئولوژیک در ذهنیت نخبگان و مردم چنان تقدسی پیدا می کند که آنها را بر هر هدف دیگری اولویت

دوباره به خواست آمریکا در رابطه با مسئله اتمی قطعنامه دیگری را تصویب نمود و در آن از رفتار حکومتگران جمهوری اسلامی در رابطه با برنامه اتمی و موشکی به عنوان خطری برای حفظ صلح جهانی نام برد.

آقای احمدی نژاد پس از انتخابش به سمت ریاست جمهوری، در شرایط درگیری امنیتی دنیا با جمهوری اسلامی، با تأکید بر ظهور امام زمان دنبال آن بود که رویای آیت الله خمینی در تشکیل امپراطوری اسلامی را به برنامه داری نزدیک کند. آیت الله خمینی در اولین سال روز انقلاب بهمن ۵۷ این خواست را بیان کرده بود که جمهوری اسلامی می باید به هر قیمت که شده انقلاب را به تمام ممالک اسلامی و تمام جهان صادر کند. شعار "راه قدس از کربلا می گذرد" که در جنگ هشت ساله با عراق به شعار استراتژیک مطرح شده بود هنوز که هنوز است شعار میان برزنی در صدور انقلاب اسلامی است، که اگر این نبود دلیلی برای حضور مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در عراق، لبنان، سوریه و یمن وجود نمی داشت. آری به جرات می توان گفت که الگوی تأمین امنیت نظام و بازدارندگی تهدیدات خارجی به میانهی صدور انقلاب و ایجاد جزیره های دفاع استراتژیک هنوز به قوت خود باقی است.

اقتصادی، فرهنگی، شهروندانه و عام تعریف شده اند را در برمی گیرد. اما اینکه ارزش های واقعا ملی کدامند و در "بین المللی" که با تحولات گسترده تکنولوژیک و تولید، توزیع و توسعه ارتباطات فرهنگ ساز فرامرزی، و امکانات محدود مداخله گرایانه دولت - ملت ها، کدامین ارزش ها می توانند در ارتباطات بین المللی ارزش های ملی باشند، خود پرسشی است به جا که پاسخ می طلبد. اگر منظور از این ارزش ها حفظ خرافات فرهنگی و دینی، نابرابری های جنسی و نژادی، قبیله گرایی و باستان گرایی در اعمال زور و قدرت در مناسبات اجتماعی، توجیه نقض حقوق و حرمت انسانی است، چه بهتر که ما خود را از این ارزش ها بری بدانیم. در جمهوری اسلامی دوگانگی میان واقعیات و تفکرات قشر نخبه و حاکم مانعی است برای همسوسازی منافع ملی و ارتباطات بین المللی.

جامعه ایران در وجه اقتصادی خود در بازار سرمایه داری جهانی ادغام شده، حاکمیت سیاسی اما در رودرویی سیاسی و عقیدتی با دنیای غرب بیشترین صدمات را به فرهنگ و اقتصاد ایران وارد آورده و به نفع کشورهای ثالث معادله معکوسی ایجاد کرده که عوارض تخریب گر آن حتی پس از توافق اتمی با آمریکا و غرب پایان پذیر نیستند.

می دهند. هیچ کدام از این مشخصه ها لزوماً مبنای دینی ندارند ولی تفسیر خاصی از امنیت ملی را به همراه می آورند که در سیاست خارجی بدون توجه به توانایی ها و شرایط زمانی و مکانی و مقتضیات داخلی و بین المللی اهداف بسیار دور دست و غیر ممکن را در حداقل زمان تعقیب می کند. و این واقع بین نبودن و ایدئولوژیک بودن خود اهداف، امنیت کشور و منافع ملی را مورد تهدید و خطرات مستمری قرار می دهد و حتی بازگشت ناپذیر هم می شود.

آقای حسن روحانی، رئیس جمهوری کنونی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و دبیر پیشین شورای امنیت ملی پس از به قدرت رسیدن آقای محمود احمدی نژاد در "کنفرانس ملی چشم انداز ۲۰ ساله و الزامات سیاست خارجی توسعه گرا" روز نهم اسفند ۱۳۸۶ به این نکته اشاره دارد که پس از جنگ هشت ساله با عراق نبود یک «استراتژی ملی»، که تمامی «راهبردهای اقتصادی فرهنگی سیاسی و امنیتی» از آن نشأت گیرند، ملموس بوده است. او می گوید در همین رابطه در سالهای ۶۹ و ۷۰ در دبیرخانه شورای امنیت ملی بیش از ۴۰ تا ۵۰ جلسه "با حضور همه مسئولان، و به تناسب از همه وزرا و نخبگان" برگزار شده است. سؤال اساسی و دغدغه نخبگان شریک حاکمیت در این جلسات یک پرسش بوده: صدور انقلاب به منطقه یا حفظ و ثبات نظام از طریق "توسعه جامع". این پرسش در دانشگاه ها و روزنامه ها با تیتراهای "رشد محوری، بسط محوری یا حفظ محوری" پاسخ می طلبید. آقای روحانی انتخاب خود را به روشنی بیان می کنند: "ما بین حفظ و رشد محوری نتوانستیم به نتیجه برسیم. نیمه طرفدار حفظ محوری و نیمه طرفدار رشد محوری بودند و نیمه می گفتند هم چنان دغدغه اصلی ما توطئه ها و خطرات است و به جای این که به فکر توسعه و رشد باشیم باید به حفظ خود بپردازیم". البته اگر این منطق درست باشد کشوری که دغدغه اصلی اش حفظ است نمی تواند همزمان پیگیرانه در پی رشد و توسعه هم باشد.

کشورهایی بودند که دغدغه شان انتخاب حفظ محوری بوده است. حزب بعث در عراق صدام حسین تمام سرمایه اش را در جهت تجهیز یک ارتش قوی صرف کرد تا بتواند از خود دفاع و یا حمله کند. از دیگر سو کشورهایی بودند که دغدغه اصلی شان توسعه بود، از جمله کشورهای جنوب شرقی آسیا، به ویژه چین، که در سه دهه گذشته از دغدغه حفظ به دغدغه رشد تغییر مسیر دادند. روحانی همانجا گفت: «در متن سند چشم انداز می خوانیم که در سال ۱۴۰۴ ایران کشوری توسعه یافته است و امروز بعد از گذشت چند سال از سال ۸۴ که سند چشم انداز مینا قرار گرفت واقعا باید پرسیم آیا همه این سند را قبول دارند؟ ترس من این است که چشم انداز به یک شعار تبدیل شود. این خطر اصلی است.»

سیاست خارجی و منافع ملی در جهان امروز

مرکزی ترین مفهوم در سیاست گذاری خارجی منافع ملی است و این خود چیزی نیست جز بهره مندی از روابط بین المللی برای بهبود روز افزون زندگی مادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان کشور در امنیت و ثبات. روابط بین المللی می توانند دو جانبه یا چند جانبه باشند. در هر دو حالت اما در کنار قوانین و قواعد نهاد های بین المللی، هم دیدگاه های ارزشی و حساسگری های سیاست گذاران و قدرت مداران وقت نقش دارند و هم نیازهای سودجویانه شان به تغییر توازن نیروهای درونی. بنا بر این نمی توان و نباید اهداف و کارکرد سیاست گذاران وقت را بالقوه با منافع ملی یکی دانست.

مفهوم سیاست خارجی و ملی بالقوه همه ارزش هایی هم که در هر کشور به عنوان ارزش های استقلال طلبانه

برخی از نخبگان سیاسی و ایدئولوژیک نظام مفهوم امنیت ملی را تحت عناوین

«بسط محور»، «حفظ محور» و «رشد محور»، در سه دوره قابل تعریف دانسته اند. گفتمان بسط محور به این معنی که حفظ جمهوری اسلامی در گرو بسط آن، یعنی صدور انقلاب به بیرون از مرزهای ایران، تلقی شده و از امنیت ملی صحبتی نمی شود، امنیت، امنیت جهان اسلام است. بنا به گفتمان حفظ محور در دوران جنگ، حفظ نظام از اولویت اصلی برخوردار شد. فرض این گفتمان این است که بسط نظام در گرو حفظ نظام است. با پایان جنگ طبق نظریه رشد محور، الگوی موفق «توسعه ملی»، الگوی موفق استراتژی امنیت ملی هم خواهد بود.

رودرویی با «منشأ تهدید» در سوریه، «حفظ محوری» یا «بسط محوری»

ژنرال پاسدار در پایان مصاحبه در پاسخ به این پرسش که «برای جنگ سوریه چه پیش بینی ای دارید؟ سر نوشت سوریه چه خواهد شد» می گوید: «جنگ سوریه تمام شدنی نیست. سقوط هم نمی کند... ۳ سال پیش ۸۰ درصد سوریه سقوط کرده بود. الان نیروهای ارتش بازسازی شده اند... دشمن هم می داند که اگر بشار ترور بشود دیگر نمی شود منطقه را کنترل کرد. آن هم در نزدیکی مرزهای فلسطین اشغالی! و الا ترور بشار اسد کمی ندارد. لذا دولت در سوریه سقوط نخواهد کرد... این جنگ تمام نمی شود تا زمانی که اردوگاه دوستان یا دشمنان سوریه کوتاه بیایند، جنگ ادامه دارد». شاید همه آنچه را که در رودرویی جمهوری اسلامی ایران با آمریکا به عنوان «منشأ تهدید» و نیروهای ایرانی در سوریه برای عملی ساختن استراتژی «حفظ و بسط محوری» می توان گفت، سرتیپ پاسدار حسین همدانی، پنج ماهی پیش از آن که در نهم اکتبر ۲۰۱۵ در حومه شهر حلب به دست نیروهای داعشی کشته شود، در مصاحبه با «پایگاه خبری جوان» گفته باشد. در پاسخ به این پرسش که «چرا ایران تصمیم گرفت به کشور و ملت سوریه کمک مستشاری نماید» وی می گوید: «حضرت آقا می فرمایند عمق استراتژی ما سوریه است. ایران و سوریه در سال ۶۱ همزمان با هجوم آمریکا و اسرائیل به جنوب لبنان، منافع مشترک خود را تعریف کردند... از نظر ژئوپلیتیکی هم سوریه کلید اتصال

تقابل با آمریکا و اسرائیل و نزدیکی به روسیه و چین پس از انقلاب ۱۳۵۷ حاکمیت جمهوری اسلامی همواره خود را قطب سیاسی و عقیدتی مقابل آمریکا، اسرائیل و غرب تعریف کرده و خود را به ویژه از طرف آمریکا مورد تهدید دیده، به روسیه و چین نزدیک شده، تا با نیروی برتر مقابله نموده و با تغییر توازن قوای منطقه ای به اهداف استراتژیک خود دست یابد. این سیاست به ویژه پس از آغاز پیاده کردن طرح جرح بوش برای براندازی رژیم های نامطلوب ذهنیت غالب سیاست گذاران جمهوری اسلامی بوده است.

با سقوط صدام حسین و نظام بعثی عراق و در پی آن شکست سیاست «خاورمیانه بزرگ» بوش - چینی و برآمدن حکومت شیعی در عراق قاعدتا می باید سیاست رودرویی با آمریکا پایان می یافت. رودرویی که با اشغال سفارت آمریکا و گروهانگیری کارکنان آن آغاز و با حمایت آمریکا از حمله صدام حسین به ایران ادامه یافته بود.

اگر به خاطر بیابوریم نخستین قطعنامه شورای امنیت در مورد ایران قطعنامه ۴۵۷ بود که روز ۴ دسامبر ۱۹۷۹، یک ماه پس از اشغال سفارت آمریکا و گروهانگیری کارکنان آن، با اشاره به بحران به وجود آمده امنیت جهانی را از طرف ایران مورد مخاطره دیده و ضمن اشاره به مفاد «کنوانسیون وین» درباره ارتباطات دیپلماتیک از ایران خواسته بود که اقدامات لازم را برای حل مسائل باقی مانده با آمریکا به صورت صلح آمیز انجام دهد. ۲۷ سال بعد از این ماجرا شورای امنیت سازمان ملل



سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا است. یکی از اهداف و آرمان‌های مهم انقلاب اسلامی که امام خمینی (ره) فرمودند، آزادی قدس است. این هدف، میانی و کوتاه مدت نیست. حضرت امام (ره) برای این کار سرمایه‌گذاری و هزینه کرده‌اند. امام در پایان دفاع مقدس دو نامه می‌نویسند. در آنجا هم دست بردار نیستند و می‌گویند ما غزه را آزاد می‌کنیم، ما قدس را آزاد می‌کنیم. برای تشکیل گروه‌های مقاومت و نگهداشتن کشورهای این جبهه تاکنون هزینه هم کردیم. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، کشورهای مقاومت یکی پس از دیگری این جبهه را ترک کردند و رفتند به سمت سازش. روابطی که جمهوری اسلامی با سوریه برقرار کرده به خصوص با توجه به ظرفیت‌هایی که در حافظ اسد وجود داشته است یک سرمایه ارزشمند است و اهمیت استراتژیک دارد. لذا لازم بود از این سرمایه حفاظت کند.

از او هم چنین می‌پرسند «دشمن برای سوریه چه برنامه‌ای دارد». وی می‌گوید: «آنها نیامده‌اند حزب بعث سوریه را نابود کنند. آمریکایی‌ها به خوبی فهمیدند بدون

مشخصات سیاست و اهداف ایدئولوژیک نظام در یک مدل تحلیلی:
تفکر فراملی به جای تفکر ملی؛
رویارویی با نظام بین‌الملل؛ عدم واقع‌بینی و درک واقعیت‌های عینی؛ انعطاف‌ناپذیری در سیاست خارجی؛ افراط در استقلال‌خواهی؛ برداشت سخت‌افزاری از امنیت ملی؛ بی‌توجهی به اهمیت عوامل اقتصادی؛ عدم استفاده از رقابت‌های بین‌المللی به نفع امنیت ملی؛ آرمان‌گرایی دفاعی گرا به جای آرمانخواهی تدریج‌گرا؛ عدم تناسب اهداف ملی با قدرت ملی؛ تفسیر امور عینی بر اساس باورهای ذهنی و ذهن‌گرایی مطلق.

یک تشکیلات منظم و قدرتمند مثل حزب بعث نمی‌شود. سوریه را اداره کرد. حزب بعث عراق با سوریه فرق می‌کند. در عراق بارها کودتا شده اما ۶۰ سال است که در سوریه هیچ اتفاقی نیفتاده. الان هم با شعار نابودی دولت سوریه نیامده خودشان می‌گویند آمده ایم برای کوتاه کردن دست ایران، تضعیف حزب الله و هدف نهایی تأمین امنیت اسرائیل است. لذا آمریکایی‌ها در سوریه جنگ را با ما شروع کردند نه دولت سوریه و حزب بعث، سقوط سوریه به این معنی بود که ما باید با دشمن در مرزهای خودمان بجنگیم. سوریه کلید منطقه است. نسبت به عراق، لبنان و یمن، سوریه در اولویت است. اگر هر کدام از این کشورها مشکلی برای شان پیش بیاید ما به اندازه از دست دادن سوریه ضرر نخواهیم کرد. بنابراین اهدافی که ما در سوریه داشتیم، اهداف راهبردی بوده است. برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی باید ورود پیدا می‌کردیم. هیچ انسان عاقلی منتظر نمی‌نشیند تا سرمایه اش در برابر چشمانش از بین برود و او نگاه کند. این طبیعی است که

برای حفظ سرمایه خودش اقدام کند».

بر این روال جمهوری اسلامی با حضور سپاه قدس در سوریه تنها به فکر نجات هم پیمانانش بشار اسد نیست بلکه بیش از آن با «بسط محوری» و گشودن جبهه جدید جنگی، سیاست «حفظ محور» را به عنوان قدرت چالشگر منطقه ای دنبال می‌کند. و صد البته این خود در عمل نه تنها از تهدیدات امنیتی ایران نکاست بلکه بر آن افزود. «موازنه تهدید و مهار» مربع شیعی

مربع تهدید کننده شیعی در منطقه خاورمیانه یک چهارگوش ایرانی، عراقی، لبنانی و سوریه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی فرض شده است. حکومتی که از آغاز انقلاب ۱۹۷۹ تا کنون گاه کم رنگ تر و گاه پر رنگ تر مدعی رهبری سیاسی خاورمیانه اسلامی بوده است. در واقعیتی تاریخ نیز با شکست آمریکا در تامین صلح و ثبات و امنیت در افغانستان و عراق، جمهوری اسلامی تنها قدرت چالشگر آمریکا و اسرائیل و کشورهای بزرگ عربی در منطقه شد و باقی ماند. در مقابل آمریکا نیز از سویی تضاد گفتمانی و سیاسی خود با جمهوری اسلامی را در رابطه با مسئله اتمی، با استفاده از تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی، تا عقب نشینی کامل ایران و از دست دادن توان تهدید اتمی بودنش تشدید کرد واز دیگر سو سیاست مهار دوگانه تهدید را با حمایت از چهارضلعی ضد شیعی، مرکب از عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر و اردن در اشکال گوناگون پیش برد. در این میان پیش از ریاست جمهوری جرج بوش، بیل کلینتون در سال‌های دولتمداری خود سیاست مهار دیگری را در پیش گرفته بود. او به ویژه در دور دوم ریاست جمهوری خود خواهان سرنگونی نظام جمهوری اسلامی نبود، بلکه می‌خواست با افزایش فشارهای بین‌المللی در رفتار حاکمیت در ایران تعدیلی ایجاد کند. و دنبال فرصتی مناسب بود برای گشودن باب مذاکره، و اگر بهتر بگوییم تنها استخاله جمهوری اسلامی در نظم نوین جهانی را می‌طلبید. اما سران جمهوری اسلامی اصرار در ادامه رودررویی داشتند و مذاکره پذیر نبودند. با آمدن جرج بوش سران جمهوری اسلامی نرمش زیادی از خود نشان دادند، با آمریکا در حمله به افغانستان و عراق همراهی و همکاری کردند و در خود توان مقابله عملی با طرح «خاورمیانه بزرگ» را نمی‌دیدند.

جرج بوش اما به جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران آن پاداشی نداد، ایران را در «محور شرارت» جای داد و در پی آن امنیت ملی ما بیش از پیش به خطر افتاد. با شکست بوش در افغانستان و عراق و زمامدار شدن پزیزدنت باراک اوباما برای ابراز بازگشت افتخارآمیز ایران به جامعه جهانی گشوده شد. باراک اوباما سیاست خروج کم هزینه نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان و عراق را در اولویت‌های دستور ریاست جمهوری خود قرار داد. موفقیت این برنامه مستلزم جلب مشارکت و همکاری ایران نیز بود و هست، و باز سران جمهوری اسلامی نخواستند از موقعیت جدید بین‌المللی به نفع منافع ملی بهره مند شوند.

در این میان جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله لبنان و سپس جنگ ۲۲ روزه اسرائیل با حماس در نوار غزه حتی به قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی افزود. در آخرین زمان به دنبال حوادثی که به جنگ داخلی سوریه منجر شد جایگاه بهتری نیز برای جمهوری اسلامی در معادلات منطقه ای گشوده شد. سیاست‌گذاران نظام اسلامی ایران اما از این موقعیت‌ها استفاده نکردند که هیچ، زیاد خواهی‌های ایدئولوژیک سیاسی خود را آن چنان مصرانه به پیش بردند که هرگونه راه تفاهم با کشورهای عربی و سنی مذهب منطقه را نیز مسدود کردند و آمریکا را هم در مقام طرف جنگی خود در سوریه نشانند.

سلفی های سعودی در رقابت با توسعه طلبی جمهوری اسلامی

با آغاز جنبش آزادیخواهی در تونس و مصر و سپس در سوریه وحشت عربستان سعودی از ازدست دادن حیطة و زمینه‌های نفوذ مذهبی سیاسی اش در منطقه، این کشور را بیش از پیش به ایجاد «محور سنی - وهابی» در مقابل «محور شیعی» کشاند و در این روند نیروهایی را به میدان نبرد آورد که از طرف او مهار شدنی نیستند. در این میان اگر پیدایش سلفی‌ها واکنشی به فروپاشی خلافت عثمانی در ربع اول قرن بیست بوده باشد جریان نوسلفی در دو، سه دهه اخیر در مقابله با محافظه‌گری وهابیت حاکم در عربستان سعودی و غرب‌گرایی مصلحت‌اندیشانه اش شکل گرفت و شاید این جریان افراطی سلفی در سوریه و یمن زمینه‌های رشد مناسبی همانند داعش بیابد و در نهایت امنیت عربستان سعودی را هم به خطر اندازد.

اگر رویکرد آمریکا در براندازی حکومت بشاراسد ابتدا مهار تهدید امنیتی اسرائیل از سوی ایران و حزب الله لبنان بوده باشد، در این میان عربستان سعودی نیروهایی را به میدان نبرد داخلی سوریه سوق داده که حتی با سقوط حکومت بشار اسد نمی‌توانند برای آمریکا در «دولت دوران گذار» جایی داشته باشند. جالب است که خانواده پادشاهی عربستان در هفته اول ماه مارس ۲۰۱۴ فهرستی از سازمان‌های تروریستی منتشر کرد که در آن اسامی القاعده، القاعده در جزیره العرب، القاعده در یمن، القاعده در عراق، جبهه النصره، دولت اسلامی در عراق و شام (داعش)، حزب‌الله داخل عربستان، گروه اخوان المسلمین و گروه الحوثی دیده می‌شوند. ولی از ائتلاف «جبهه اسلامی» و جیش الاسلام که یکی از اعضای این ائتلاف است نامی برده نشده است. این گروه‌ها از طرف عربستان حمایت مالی و تسلیحاتی می‌شوند. هدف «جبهه اسلامی» سرنگونی نظام بعثی سوریه و تشکیل «امارت اسلامی سوریه» اعلام شده است. «جبهه اسلامی» در واقع ساختار سیاسی، نظامی جدیدی است که بیشتر گروه‌های وابسته به جریان سلفی جهادی به رهبری «احمد عیسی الشیخ» را در برمی‌گیرد. مهم‌ترین گروه تشکیل دهنده جبهه اسلامی گردان «التوحید» است که یکی از بزرگترین گروه‌های مسلح افراطی در شهر حلب است.

پس از آن می‌توان از گروه‌های «جنبش آزادگان شام» و «سپاه الاسلام» که در ریف دمشق متمرکز هستند و همچنین گردان «صقور الشام» و گردان «الحق» و گردان‌های «انصار الشام» و «جبهه اسلامی کردها» نام برد.

این جبهه اسلامی مورد حمایت عربستان سعودی بلافاصله پس از تشکیل در چهارم دسامبر ۲۰۱۳ از ستاد مشترک «ارتش آزاد سوریه» به ریاست سرتیپ «سلیم ادیس» اعلام جدایی کرد و در بیانیه‌ای که به این مناسبت منتشر کرد مهم‌ترین دلیل جدایی را ناکارآمدی این ارتش و عدم نمایندگی صحیح گروه‌های وابسته به آن در مناطق مختلف سوریه اعلام کرد. در منشور این جبهه هدف «طرح امت اسلامی»، سرنگونی نظام سوریه و «تشکیل حکومتی اسلامی است که در آن حاکمیت متعلق به شریعت خداوند به عنوان مرجع، حاکم و ناظم رفتارهای فردی و اجتماعی و حکومتی است». در منشور جبهه اسلامی هم چنین آمده است که «هرگونه اقدام و فعالیت سیاسی که قانون‌گذاری را تنها حق خداوند نداند و کسی را شریک ذات باری تعالی بداند، ناقض دین و وسیله‌ای نامشروع است که جبهه اسلامی نمی‌تواند با آن مشارکت داشته و یا آن را به رسمیت بشناسد. این جبهه مخالف نظام‌های دموکراتیک و پارلمان‌های آن است، چرا که پایه و اساس دموکراسی مبتنی بر حق قانون‌گذاری



در جهان امروز که برای تامین صلح و ثبات کشورهای قدرتمند جهان استراتژی «تعادل در وحشت» کارساز نیست، مصلحت کشوری مانند ایران هم در این است که در تفاهم با دنیای غرب از امکانات دفاعی کافی برخوردار شود، دست از «توسعه طلبی محوری» بردارد و با ارتشی دفاعی، کشور را از تهاجم خارجی مصون بدارد.

صهیونیستی با استفاده از موضع برتر خود درصدد تحمیل خواست خود بر کشورهای منطقه و در مرحله اول حفظ این عدم تعادل و قدرت بازدارنده خود باشد. به نظر می‌رسد برای جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت توسعه طلبانه و ضداسلامی رژیم صهیونیستی چاره‌ای جز دستیابی به ابزار مقابل به مثل که موجبات ایجاد تعادل در موازنه منطقه‌ای قدرت را فراهم آورد، وجود ندارد. باید توان مقابله به مثل با اسرائیل به مرحله‌ای برسد که این رژیم با توجه به عواقب گسترده ضربه دوم، از وارد ساختن ضربه نخست منصرف گردد. هم‌زمان با دستیابی به قدرت مقابله به مثل، دستیابی به سیستم‌های دفع ضربه از جمله سیستم ضد موشک نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تا امکان دریافت ضربه غافلگیرکننده هسته‌ای به حداقل برسد. البته شاید خلع سلاح منطقه‌ای و عاری‌سازی منطقه از سلاح‌های هسته‌ای از رجحان بیشتری نسبت به دستیابی به سلاح هسته‌ای برخوردار باشد. اما با توجه به این‌که اسرائیل تا زمانی که به تنهایی از قدرت هسته‌ای برخوردار است به هیچ عنوان بدان تن نخواهد داد، لازم است با ایجاد موازنه هسته‌ای در منطقه و سلب این امتیاز ویژه از رژیم صهیونیستی و با کمک سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای منطقه طرح عاری‌سازی منطقه از جنگ افزارهای کشتار جمعی از جمله سلاح هسته‌ای را دنبال کرد و در واقع سلب این امتیاز انحصاری از اسرائیل قدم نخست در راه عاری‌سازی خواهد بود.

حال که این تفکر پشت سر گذارده شده و عربستان سعودی وحشت از اسلام سیاسی را در سطح بین‌المللی به حد اکثر رسانده جای آن دارد که جمهوری اسلامی ملت ایران را خرج بشار اسد و حزب الله لبنان و حماس و حوثی‌های یمن نکند. در تطابق با منشور سازمان ملل متحد دفاع نظامی از سر زمین ایران را تا حد اکثر ممکن به پیش برد. دوران حکومت‌ها و انقلاب‌های ایدئولوژیک و بانیان آن به سر آمده است.

(۱) سعید حجاریان، تحول مفهوم امنیت ملی در جمهوری اسلامی، محمد رضا تاجیک، توسعه و امنیت عمومی ج ۱ و ج ۲، معاون امنیتی و انتظامی وزارت کشور، اسفند ۱۳۷۵.

محمد جواد لاریجانی، مقاله مدخلی بر مفاهیم و دکترین‌های امنیت ملی، چالشهای انقلاب در سیاست خارجی، کتاب

صبح، تهران ۱۳۷۵

(۲) مقصود رنجبر، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۹

سال ۱۳۷۹

(۳) فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره ۲،

۱۳۷۷، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی

فکر نشان می‌دهند که دولت یعنی، با و یا بدون بشار اسد، هسته اصلی دولت انتقالی آینده را تشکیل داده و با ادغام «ارتش آزاد سوریه»، کردهای سوریه و برخی از نیروهای اسلامی مورد قبول عربستان سعودی در دولت آتی شرایطی را آماده سازند که دیگر نیازی به تجزیه سه گانه سوریه کنونی نباشد.

در همین رابطه تقارن نظری میان آمریکا، روسیه و جمهوری اسلامی وجود دارد که بسیار دورتر از آن است که عربستان سعودی می‌خواست. آن چه پیشتر قابل حدس و گمان نبود این است که اتفاقات درون سوریه تا آنجا به کمک جمهوری اسلامی بیاید که برای رفع تحریم‌های خانمان برانداز اتمی دیگر نیازی به قربانی کردن رژیم سوریه نداشته باشد. اگر آمریکا در نهایت منافع امنیتی خود و اسرائیل را در تجزیه سوریه نبیند برای بیرون آمدن «فتنخار امیر» از تله اسلام گراهای افراطی در سوریه میان عربستان سعودی و ایران به میانجی قطر پلی خواهد زد تا با مشارکت جمهوری اسلامی در راه حل سیاسی برای آینده سوریه در کنار حزب بعث با افزودن برخی از هفت گروه عضو «جبهه اسلامی» مورد حمایت عربستان سعودی و دیگر مخالفینی که برای غرب قابل پذیرش هستند راه را برای حکومت جدیدی در سوریه هموار کنند. این چنین راه حلی به جنگ داخلی پایان نخواهد داد ولی در توازن جدید قدرت منطقه‌ای، جمهوری اسلامی در مقایسه با کشورهای عربی جایگاه برتری خواهد یافت. و این خود در گرو آن است که ولی فقیه جمهوری اسلامی و سپاه پاسدارانش به «رشد محوری» بسنده نکنند و مصر و عربستان سعودی هم بتوانند ایجاد «ارتش متحد عربی» را همانگونه که وزرای خارجه ۲۲ کشور عربی روز ۲۷ مارس ۲۰۱۵ در شرم‌الشیخ تصویب کرده بودند واقعیت بخشند، هر چند که این امر تاکنون قابل تحقق نبوده است.

در جهان امروز که برای تامین صلح و ثبات کشورهای قدرتمند جهان استراتژی «تعادل در وحشت» (Mutual Assured Destruction - MAD) کارساز نیست، شاید برای کشورهای منطقه خاورمیانه برای مقابله با نیروهای تروریست و حفظ توازن قوای منطقه‌ای وجود ارتش‌های قدرتمند سنتی هنوز سدی باشد. ارتش متحد عربی اگر اصلاً کارآمدی داشته باشد همین سد تروریسم بودن است و نه بیش از آن. مصلحت کشوری مانند ایران هم در این است که در تفاهم با دنیای غرب از امکانات دفاعی کافی برخوردار شود، دست از «توسعه طلبی محوری» بردارد و با ارتشی دفاعی، کشور را از تهاجم خارجی مصون بدارد. سیاست ایران؛ اگر بخواهد ملی باشد...

سال‌ها پیش آقای مرتضی شمس، عضو هیئت علمی گروه فقه سیاسی «پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام»، وابسته به دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری در مقاله‌ای تحت عنوان «نهادهای نظامی امنیتی اسرائیل علیه ایران» برای لزوم دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای این گونه دلیل آورده بود: «دشمنی جمهوری اسلامی و رژیم صهیونیستی با توجه به برخورداری یکی از طرفین تخاصم از سلاح‌های هسته‌ای وضعیت ویژه‌ای دارد. این برخورداری یک جانبه از سلاح‌های مستعد موجب گردیده است تا رژیم

برای ملت از طریق نهادهای آن است، در حالی که در اسلام حکومت تنها از آن خداست».

از آنجا که حمایت مالی گسترده جبهه اسلامی از طرف حکومت‌های عربستان و کشورهای عرب حوزة خلیج فارس است در عمل گروه دیگر تروریستی «جبهه النصره» در همکاری نزدیک با «داعش» مدعی سهم خواهی در تقسیم قدرت آینده است. نتیجه سیاست عربستان سعودی در سوریه در نهایت تقسیم سوریه خواهد بود، با عواقبی غیر قابل پیش بینی.

سیاست آمریکا در بحران سوریه در شرایط جدید

هر چند در بهار عربی آمریکا وحشت خود از نیروهای اسلامی مخالف حکومت‌های حاکم را از دست داد و حتی با سرکوب اخوان المسلمین مصر توسط حکومت نظامیان مخالفت کرد، اما همه آنچه که متحدین عربی آمریکا در رقابت با «محور شیعی» در سوریه انجام داده‌اند به تهدیدی درازمدت برای منافع آمریکا در منطقه دگردیسی کرده و این ابر قدرت را به آنجا کشانده که آینده امنیتی و منافع منطقه‌ای خود را از متحدین عربی اش جدا ببیند. اگر قرار بود که آمریکا حکومت شبه القاعده و داعشی‌ها را در منطقه بپذیرد چه توجیهی برای حمله‌اش به افغانستان و عراق و حضورش در سوریه می‌توانست وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد که آمریکا به میانجی عربستان و قطر روی نیروهایی در سوریه سرمایه‌گذاری کرده که از آن دشمنان قسم خورده آمریکا بر خواهند خاست. و درست همین‌ها از آمریکا می‌خواهند که با حمله هوایی به نیروهای بشار و حامیان ایرانی و حزب الله‌ای‌اش ضربه نهایی را به نظام بعثی بزنند.

به نظر می‌رسد که آمریکا، به ویژه پس از توافق اتمی با جمهوری اسلامی، این راه را نرود. آنچه عربستان سعودی می‌خواهد تکرار دیر هنگام سیاست جمهوری اسلامی پس از انقلاب ۵۷ است با پیشداده‌هایی دیگر: تسخیر سلفی - وهابی حکومت در کشورهای پیرامونی، بدون انقلاب ولی با پرچم اسلام از نوعی دیگر. برای باراک اوباما و رئیس جمهور بعدی دلیلی برای شرکت در این بازی وجود ندارد. در دکترین امنیتی آمریکا، عربستان و نیروهای مورد حمایت آن خوب است که برای مقابله با تهدیدات «محور شیعی» باشند، ولی نه به عنوان چالشگران جدید منطقه‌ای. در همین رابطه اتاق فکر‌ها و اندیشکده‌های غربی نیز هشدار می‌دهند که کم و بیش شصت در صد از شورشیانی شبه نظامی که در سوریه با ارتش این کشور و حامیان خارجی آن می‌جنگند تفکراتی مشابه داعش دارند و کوشش عربستان سعودی و حتی آمریکا برای نام دادن به این گروه‌ها به عنوان نیروهای میانه رو اصل خطری را که از جانب اینان آینده سوریه و کشورهای منطقه را تهدید می‌کند؛ نادیده می‌گیرد. چون به فرض شکست و سرکوب قطعی داعش این گروه‌ها با ایدئولوژی مذهبی - جهادی جای داعش را خواهند گرفت. به نظر می‌رسد که وزارت خارجه آمریکا، مشاورین امنیتی پریزبندت اوباما و دولت‌های فرانسه و انگلیس و آلمان با ارزیابی تازه خود از این نیروها تمایل بیشتری به این

کشورهایی بودند که دغدغه‌شان انتخاب حفظ محوری بوده است. حزب بعث در عراق صدام حسین تمام سرمایه‌اش را در جهت تجهیز یک ارتش قوی صرف کرد تا بتواند از خود دفاع و یا حمله کند. از دیگر سو کشورهایی بودند که دغدغه اصلی‌شان توسعه بود، از جمله کشورهای جنوب شرقی آسیا، به ویژه چین، که در سه دهه گذشته از دغدغه حفظ به دغدغه‌ی رشد تغییر مسیر دادند.

پیوند امنیت پاینده و دموکراسی

بهروز بیات



مقدمه

انسان موجودی است اجتماعی که در روند تکامل، بقایش را در جمع هم‌نوعان بهینه و مقدور یافته است. به محض اینکه ابر کالبدی پویا چون جامعه بشری به وجود بیاید برای حفظ خود نیاز به مقرراتی برای تنظیم روابط درونی و بیرونی یا به عبارت دیگر بر پا کردن سامانه های هدایت و تنظیم این جامعه پیدا می کند. مبنای کار این سامانه ها چنین است که بسیاری از داده های روابط درونی و بیرونی را می شناسند و تکامل شان تا حدودی زیاد محاسبه پذیر و قابل پیشبینی است یا اقلاً دستخوش دگرگونی های بسیار شدید و ناگهانی نمی شوند. اگر چنین نباشد سامانه از تعادل خارج می شود و برای ساکنین آن امنیت را در ابعاد گوناگون اش به مخاطره می اندازد. بر این مبنای روایتی می توان امنیت را قانونمندی، محاسبه پذیری و قابل پیشبینی بودن روابط اجتماعی درونی و بیرونی تعریف کرد. کسی که عضوی از یک جامعه بشری است باید مطمئن باشد که دیگر عضوها مقررات، قوانین و قرار داد های اجتماعی را رعایت می کنند و اگر نکنند مرجعی نیرومند تر بتواند او را به تمکین وادارد. فزون برین، مرجع نیرومند تر که معمولاً دولت است خود به عنوان نماینده کل جامعه باید پایبند به قراردادهای درونی جامعه و بیرونی نسبت به دیگر جوامع باشد.

اخلال در هر یک از این روابط به درجات مختلف باعث از دست رفتن امنیت درونی، یا بیرونی می شود؛ بدون حکومت قانون شهروندان از رفتار دیگر شهروندان مطمئن نیستند، در رویارویی با دولت احساس امنیت نمی کنند و دولت از سوی شهروندان و همه با هم از نیروی خارجی. از این رو دو مقوله امنیت درونی و بیرونی در هم تنیده اند و تفکیک شان مشکل.

چهار تهدید امنیتی در خاورمیانه

با این مقدمه، جای شگفتی نیست که متأسفانه جمهوری اسلامی و همه کشور های همسایه اش از نعمت امنیت پاینده داخلی و خارجی محروم اند. برعکس وجود نارضایتی های درونی به ویژه در میان اقلیت های قومی و مذهبی می تواند به آسانی تبدیل به اهرمی برای کشور های دیگر شود که بوسیله آن امنیت

ملی را مخدوش کنند.

ایران و کشور های اسلامی منطقه دست به گریبان چهار دسته تهدید های امنیتی هستند:

وجود رژیم های ضد دموکراسی، اقتدار گرا و مستبد که با حکمرانی بد و فاسد هر لحظه می توانند آماج خشم ویرانگر ساکنان خود قرار گیرند و از هم بپاشند با همه پیامدهائی که بر کمبود یا نبود دولت متصور است.

وجود سازمان های

تروریستی بنیاد گرای اسلامی و فراملی تمامیت خواه که می توانند کشور های منطقه را به آشوب بکشانند. رقابت و دشمنی رژیم های دیکتاتوری و مستبد که می توانند بستری برای دخالت های برون منطقه ای ایجاد کنند.

دخالت کشور های غربی و اسرائیل که بسته به نیاز های گاه لحظه ای و گاه دراز مدت از گسل های درونی این کشورها و اختلافات بیرونی شان به عنوان اهرمی برای پیشبرد منافع و مقاصد شان بهره میگیرند. بازیگران عرصه امنیت در خاور میانه:

جمهوری اسلامی ایران

نظام جمهوری اسلامی بسان بسیاری از انقلاب های ایدئولوژیک بخشی از انرژی خود را صرف فراراندن انقلاب به آن سوی مرزهای ایران کرده بود. اندک زمانی پس از وقوع انقلاب مبنای داخلی مشروعیت را که می توانست همانا آزادی و در پی آن دموکراسی و حکمرانی خوب باشد، منتفی شد. فقدان امنیت در درون در گستره های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نمایان شد و فساد فراگیر به مثابه ویژگی رژیم های بسته در همه عرصه ها به زدودن امنیت شهروندان شتاب بخشید. در چنین حالتی شهروندان از نظام وحشت زده و نظام از شهروندان هراسناک اند و این همان ملغمه ای است که از جنس امنیت نیست و

ای بسا که مواد منفجره در آن نهفته باشد.

از سوی دیگر نظام به زودی به بن بست آرزوهای خود که «ام القریای جهان اسلام» بودن باشد به طور عینی برخورد کرد. اما مضمحل شدن مشروعیت داخلی در وجه غالب، رژیم را وادار کرد که با استمرار سیاست خارجی «دفاع از مستضعفان جهان» مشروعیت بیرونی را جایگزین مشروعیت درونی از دست رفته کند - اقلاً برای توجیه و حفظ طرفداران خود در ایران. سیاست جهانی معطوف به غرب و اسرائیل و سیاست منطقه ای مرتبط با لبنان، سوریه، عراق، بحرین و یمن از این آیشخور سیراب می شوند.

نظام جمهوری اسلامی که فاقد اعتماد به نفس بنیانی کافی در درون و بیرون است پیوسته خود را در محاصره دشمنان پنداشته است. هم از این روست که واژه «دشمن» در سخنان رهبران جمهوری اسلامی به ویژه آقای خامنه ای جایگاهی ویژه دارد و به کرات بزبان رانده می شود.

نظر به وابستگی سمبئوتیکی که نظام جمهوری اسلامی با دشمن دارد از یکسو وجود دشمن وسیله حفظ مشروعیت و بقای اوست و از دیگر سو دشمن نباید در جایگاهی قرار گیرد که بتواند هستی اش را به خطر اندازد.

طبیعتاً ضعیف ترین و ضربه پذیرترین حلقه در دشمن غربی اسرائیل است. هم از این رو است که از آغاز



اندک زمانی پس از وقوع انقلاب مبنای داخلی مشروعیت را که می توانست همانا آزادی و در پی آن دموکراسی و حکمرانی خوب باشد، منتفی شد. در چنین حالتی شهروندان از نظام وحشت زده و نظام از شهروندان هراسناک اند و این همان ملغمه ای است که از جنس امنیت نیست و ای بسا که مواد منفجره در آن نهفته باشد. اما مضمحل شدن مشروعیت داخلی، رژیم را وادار کرد که با استمرار سیاست خارجی «دفاع از مستضعفان جهان» مشروعیت بیرونی را جایگزین مشروعیت درونی از دست رفته کند - اقلا برای توجیه و حفظ طرفداران خود در ایران. سیاست جهانی معطوف به غرب و اسرائیل و سیاست منطقه ای مرتبط با لبنان، سوریه، عراق، بحرین و یمن از این آبشخور سیراب می شوند.

را به بن بست بکشاند. البته تکیه گاه چنین اهرم هائی وجود بخش های به لحاظ فرهنگی واپس مانده و به لحاظ سیاسی تحقیر شده شهروندان این کشور ها بود. در همه کشور هائی که بهار عربی به آنها راه پیدا کرده بود کوشش رژیم عربستان و شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس بدین گونه طراحی شده بود که در هم پیمانی موضعی و متغیر با جریانات مذهبی اخوان المسلمین، سلفی ها، ارتش، سازمان های تروریستی اسلامگرا و بقایای رژیم های سرنگون شده از پیروزی جریانات و نیرو های دمکرات و سکولار جلوگیری کنند. متأسفانه به جز در تونس به علت جامعه مدنی نسبتاً پیشرفته اش در دیگر کشور های منطقه مانند مصر، لیبی، بحرین، یمن و سوریه موفق بودند و توانستند به ویژه در سوریه در تقابل با رژیم دیکتاتوری اسد بهار عربی را به خاک و خون بکشاند و عجلتاً بر آن نقطه پایان بگذارند.

نقش ترکیه تحت رهبری اردوغان

در این میان جمهوری ترکیه که با استمرار بیش از یک دهه سیادت حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان می رفت که نمونه ای برای سازگاری اسلام با دموکراسی، سکولاریسم و توسعه عرضه کند، متأسفانه به راهی دیگر رفت. اردوغان و سران این کشور ظاهراً سوادهای دیگری را در سر می پروراند و در مسیر اقتدارگرایی روز افسون از سیاست همزیستی با همسایگان روی برگرداندند. بسان همه احزاب و جریانات ایدئولوژیک که برای خود رسالتی ویژه می انگارند، در لحظه ای که در انتخابات نخست سال پیش امکان محدود کردن فرادستی شان بر کشور می رفت، ترکیه را به آشوب کشیدند که بتواند خود را به عنوان تنها گزینه ای که می تواند امنیت شهروندان را تضمین کنند، به رای دهندگان عرضه کنند. غافل از این که گول های رسته از بطری را به این آسانی ها نمی توان به بطری برگرداندند. پیامد سیاست تخفیف دموکراسی بحران همه جانبه ای است که گریبان کشوری با پیشینه یک دهه بالنده گی چون ترکیه را گرفته و رها شدن از آن در چشم انداز نیست.

بحران سوریه و جنگ نیابتی

با وجود تفاوت های ایدئولوژیک پایه ای میان جمهوری اسلامی و رژیم سکولار اسد، این رژیم و این کشور به مثابه پلی برای رساندن کمک های به ویژه نظامی به جنبش حزب الله نقش کلیدی ایفا می کند. سرکوب بیرحمانه اپوزیسیون مدنی سوریه توسط رژیم اسد بهانه ای بدست رژیم سعودی و دوستان غربی اش داد تا با تجهیز یک انترناسیونال از گروه های اسلامگرای غالباً بنیاد گرا و تروریستی کشمکش داخلی سوریه به جنگی نیابتی دگرگون شود. در این جا نیز

رژیمی است که بر روی منابع سرشار نفت در خدمت چند هزار شاهزاده خاندان سعودی برپا شده است. این رژیم به طور ساختاری ناپایدار است و رضایت و کنترل و آرام نگهداشتن شهروندان خود را از راه توزیع بخشی از درآمد نفت در میان آنان می خرد. پیوندش با غرب را نیز مدیون منابع سرشار نفت خود می داند، پیوندی که متضمن بقای این رژیم است. رژیم استبدادی سعودی سرچشمه مشروعیت خود را از اسلام وهابی و نگهداری از خانه کعبه اکتساب می کند. بدیهی است که پاسداری از این مشروعیت رژیم را وادار به دشمن یابی کند. زمانی دشمن اش ناسیونالیسم عرب زیر رهبری عبدالناصر بود که سعودی ها در یمن به کمک حوثی ها به مصافش رفته بودند، در دورانی دیگر اخوان المسلمین بودند که تصویری غیر موروثی از حکومت اسلامی دارند، چندی پشتیبانی از اقلیت اهل سنت عراق و اکنون در سوریه و به طور نسبتاً مداوم با اندک فراز و نشیب با جمهوری اسلامی ایران به عنوان رژیم شیعی مدعی رهبری جهان اسلام.

عربستان با رژیم ایران در آغاز از دو روی دشمنی می ورزید: یکی اینکه ادعا و شعار های عدالت طلبانه آغازین انقلاب را جدی گرفته بود و بیم سرایتش به عربستان را داشت و دوم اینکه نسخه حکومت اسلامی هر چند سلطانی اما غیر موروثی در ایران را برای رژیم پادشاهی خود تهدیدی جدی تلقی می کرد.

آن چه که در دوران کشمکش هسته ای میان جمهوری اسلامی و کشور های غربی گذشته است فرصتی را برای ریاض فراهم کرد که با همه نیرو از هرگونه توافقی با غرب جلوگیری کند و به تضعیف رقیب خود ایران بپردازد. انعقاد برجام و اندکی روشن شدن دورنمای روابط ایران با آمریکا رژیم سعودی را بیمناک کرده است که هم رقیب منطقه ای اش تقویت شود و هم به ویژه نقش و اهمیت اش برای آمریکا کاهش یابد. هم از این رو ست که دشمنی و تحریکات سعودی پس از برجام تشدید شده است.

در هر حال پیرامون دشمنی میان جمهوری اسلامی و عربستان سعودی صف بندی ای در خاورمیانه شکل گرفته است که می تواند برای کل منطقه فاجعه آمیز باشد.

خیزش عربی که از تونس آغاز شد به سرعت مرزهای دیگر کشورهای عربی را درنوردید و طبیعتاً تهدیدی جدی برای همه رژیم های دیکتاتوری و مستبد ناحیه خاور میانه اسلامی تلقی می شد. رژیم های به غایت مستبد منطقه مانند عربستان سعودی که خود را در معرض خطر جدی می دیدند همه اهرم های سیاسی و به ویژه مالی خود را بکار انداختند تا بتوانند این خیزش

انقلاب تا کنون علیرغم تمایل بخش غالب فلسطینیان و کشور های عربی به سازش با اسرائیل، جمهوری اسلامی به سان کاسه ای داغ تر از آش منکر هستی این کشور می شود و با هرگونه توافقی که به تشکیل دو دولت منجر شود، مخالفت می ورزد، آن هم بدون توجه به پیامد های چنین سیاستی برای مردم و کشور ایران. استمرار این گونه سیاست در گرو این است که جمهوری اسلامی بتواند در لحظه لازم ضربه های کاری به اسرائیل وارد کند. ابزار چنین کاری حزب الله لبنان است که به ابتکار جمهوری اسلامی و با ایجاد شکاف در جنبش امل، آفریده و پیوسته از سوی جمهوری اسلامی ارتزاق شده است.

رویکرد جمهوری اسلامی به شرق

موضوع امنیت بیرونی در دوران جنگ سرد میان دو بلوک آمریکا و شوروی تا حدود زیادی شفاف بود. کشورها یا از این جهت از تعرض بیرونی مصون بودند که به بلوک یکی از این دو ابرقدرت تعلق داشتند یا مستقل از هر دو برای حفظ تعادل قوا باید مصون می ماندند. در جهان چند قطبی کنونی وضعیت به مراتب کدر تر و بغرنج تر است.

اینک پرسش این است که آیا می توان آن گونه که حاکمان جمهوری اسلامی می پندارند با دشمنی با غرب و پناه بردن به چین و روسیه مصون ماند؟ توهمی بیش نیست اگر کشوری تصور کند که در دوران کنونی می توان با مانور دادن بر روی قدرت های موجود با یکی خصوصت ورزید به امید این که بتوان به دیگری پناه برد و از گزند دشمن خود خواسته مصون ماند- به ویژه اگر این دشمنی با غرب باشد. تکیه جمهوری اسلامی و حساب باز کردن بر روی روسیه و چین در مناقشه هسته ای نتیجه اش آن شد که سربرنگاه، هر دوی این کشورها از شدیدترین تحریم ها بر ضد ایران پشتیبانی کردند.

به عبارت دیگر وابستگی قدرت های بزرگ به یکدیگر به مراتب بیش از آن است که آن را فدای دفاع از یک کشور دیگر کنند.

رویکرد ایران به بازدارندگی هسته ای

کمبود قابلیت در کنش با جهان و فزونیتر از آن خود را در محاصره دشمنان پنداشتن، جمهوری اسلامی را به سوی فراهم آوردن بازدارنده ای هسته ای سوق داده است. آشکار شدن این موضوع فرصتی برای غرب به ویژه آمریکا فراهم آورد تا از یکسو با تجهیز کشور های موثر جهان از دست یافتن ایران به جنگ افزاز هسته ای ممانعت ورزد و از دیگر سو آن را وادار به متعارف کردن رفتار خود سازد. این مناقشه که خسارات جبران ناپذیر اقتصادی به کشور تحمیل کرد می رفت که به یک مشکل جدی امنیتی مخاطره آمیز برای هستی کشور تبدیل شود. خوشبختانه با انعقاد برجام هدف نخستین بر آورده شد اما موضوع تغییر رفتار جمهوری اسلامی هنوز در دستور کار غرب است. تا زمانی که ایران دست از دخالت های خود در کشور های خاورمیانه بر ندارد، تا هنگامی که جمهوری اسلامی از دشمنی بی حد و حصرش نسبت به اسرائیل فاصله نگیرد و به جای آن سیاستی سازنده در خاورمیانه نگزیند، مشکل با غرب و در پی آن تهدید بالقوه امنیت ملی ایران باقی خواهد ماند.

عربستان سعودی و نقش ویرانگرش در خاورمیانه پادشاهی سعودی که تنها رژیمی است در جهان که ادعای دموکراتیک بودن نمی کند و حتی به شیوه صوری هم زحمت بر پا کردن نهاد های دموکراتیک مانند قانون اساسی، پارلمان، انتخابات و ... را به خود نمی دهد،

ضعیف ترین و ضربه پذیرترین

حلقه در دشمن غربی اسرائیل است. هم از این رو است که از آغاز انقلاب تا کنون علیرغم تمایل بخش غالب فلسطینیان و کشورهای عربی به سازش با اسرائیل، جمهوری اسلامی به سان کاسه ای داغ تر از آتش منکر هستی این کشور می شود و با هرگونه توافقی که به تشکیل دو دولت منجر شود، مخالفت می ورزد، آن هم بدون توجه به پیامدهای چنین سیاستی برای مردم و کشور ایران.

حاکمیت قانون است آیا باید منتظر دمکراتیزه شدن همه این جوامع نشست؟

پاسخ به این پرسش قطعاً نمیتواند مثبت باشد، زیرا که وضعیت تنش آلود کنونی میان کشورها هر چند که از جمله و به ویژه ناشی از فقدان دمکراسی در آنهاست اما این وضعیت تخاصم پر آشوب هم اکنون موجودیت مستقلی یافته است. از میان رفتن امنیت ملی مانند آنچه که در عراق، لیبی و سوریه گذشته است موجب از میان رفتن هر نوع دیگر امنیت شده است و می تواند مدنیت و توسعه را به تراز دهه های پیشین برگرداند و دهه هائی باز هم بیشتر زمان نیاز باشد تا آن کشورها به مدنیت متعارف در جهانی که شتابان به پیش میراند برگردند. برای پرهیختن از فرو ریزش فزاینده امنیت در ایران و منطقه گام های لازم می توانند چنین باشند:

رابطه با غرب به ویژه آمریکا شایسته است که مورد تجدید نظر قرار گیرد. دشمنی با آمریکا موجب جدا شدن ایران از بخش درخور توجه ای از جهان پیشرفته شده است که پیامدش بازماندن ایران از اقتصاد، تکنولوژی و دانش و همچنین فرهنگ جهانی است. ادامه این خصومت در شرایط تغییر یافته ای که در آمریکا متصور است تهدیدی است برای امنیت ملی

بایسته است که دشمنی بی قید و شرط با اسرائیل پایان یابد به امید اینکه به راه حل دو کشور پیش از آنکه دیر شده باشد در همپوشی با بخشی بزرگ از فلسطینی ها و کشورهای عربی یاری رساند. باید با سیاستی سازنده کار جریانانی را که از راه ایران هراسی در اسرائیل کسب قدرت میکنند مشکل ساخت. تنش زدائی در ارتباط با اسرائیل به معنای پذیرش سیاست این کشور نیست. زیرا که همه دولت های کنشگر در خاورمیانه چون اسرائیل، جمهوری اسلامی و عربستان هیچیک دارای پرونده تمیزی نیستند اما حاکمان این کشورها برای جلوگیری از فاجعه ای بزرگتر ناچار به سازشند اگر حداقلی از احساس مسئولیت داشته باشند.

در سرتاسر خاور میانه اسلامی که در پی دخالت های ویرانگر غرب، سیاست های ماجراجویانه رژیم سعودی و جمهوری اسلامی صف بندی های خشم آلودی شکل گرفته است. فرقه گرایی که باعث تحریک بخشی از مردم متعصب در هردو سوی جبهه شیعه و سنی است رخ نموده است. باید با شکیبایی در جستجوی راه حل هائی که به سود دو طرف باشند پیگیری کرد. نمونه تاریخی یک چنین رهیافتی هم کنفرانس امنیت و همکاری میان دو بلوک نیرومند دو ابر قدرت

سهم ایران در برافروختن این آتش نباید ناچیز گرفته شود. ترغیب رژیم اسد به سخت سری و عدم تحمل اعتراضات مشروع و مسالمت آمیز شهروندان با تقلید از سرکوب گسترده حاکمیت جمهوری اسلامی در برابر جنبش سبز نیز به جای خود سویه دیگر این جنگ نیابتی است. جمهوری اسلامی در این میان از هیچ گونه کمک های گوناگون اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک به طور مستقیم یا به میانجی حزب الله لبنان دریغ نکرده است. با توجه به اینکه این جنگ نیابتی میان دو رژیم بنیاد گرای اسلامی هریک با ادعای رهبری جهان اسلام صورت گرفته است بدیهی است که بزودی رنگ فرقه ای به خود گیرد و در پی آن گروه های فرقه گرای تکفیری مانند داعش و القاعده را نیز فعال کرده است.

سهم غرب در امنیت زدائی و آشوب در خاورمیانه البته سهم ویرانگری غرب به ویژه بریتانیا، فرانسه و آمریکا در این میانه کم نیست.

امید می رفت که غرب از فاجعه ای که بر مردم عراق فرودآورده است عبرت گرفته و از آزمون لیبی که در آن قطعنامه حفاظتی شورای امنیت را با جانبداری از یکسوی مخاصمه به انحطاط کشیده بود، آموخته باشد که آشوب و فروپاشی کشورها ضد انسانی است و به سود هیچ کس نیست.

علیرغم آگاهی از اینکه اپوزیسیون مسلح معتدلی در سوریه وجود ندارد و جایگزین رژیم اسد رژیمی بهتر از او نخواهد بود، با خواست های حداکثری در جهت کنار گذاشتن اسد به مثابه پیش شرط مذاکرات صلح عملاً به ویران کردن سوریه کمک کردند. چندین سال گذر زمان با چند صد هزار کشته، و بسی شهرهای ویران شده و نهایتاً انبوه پناهجویان لازم بود تا غرب دریابد که وجود یک دولت مرکزی هر چند هم که مستبد باشد به از بی دولتی است که در صورت سقوط اسد بر سوریه مستولی خواهد شد.

اسرائیل و نقش مخرب اش در خاورمیانه

جریان راست و راست افراطی به رهبری نتانیاهو ظاهراً برنامه ای برای ایجاد صلح در منطقه ندارند و بر این گمانند که با ادامه اشغال سرزمین های فلسطینی و گسترش اسکان شهروندان در مناطقی که می بایست دولت فلسطین ایجاد شود جهان را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. در این مسیر به نظر می رسد که اسرائیل امنیت خود را در آشوب و ناامنی در دیگر کشورهای منطقه جستجو می کند. اهرم اش از یکسو تهدید به حمله نظامی - نا محتمل - است و از دیگرسو اثر گذاری و تحریک جریان های مسلح نظامی به ویژه اقلیت های قومی که بر مبنای نارضایتی های ناشی از فقدان دمکراسی و حاکمیت قانون در کشورشان در میان بخشی از این گونه شهروندان اقبال دارند.

در این راستا رژیم جمهوری اسلامی با مطرود دانستن هستی اسرائیل و بیان این اظهارات که اسرائیل از پهنه گیتی محو خواهد شد هم بخش بزرگی از جهان را بر ضد خود شورانده و هم به فرادستی جریانان دست راستی نتانیاهو به طور عینی یاری رسانده است.

بخشی بزرگ از ستیزه گری اسرائیل با برنامه هسته ای ایران کمتر ناشی از خطری است که اسرائیل از سوی یک ایران هسته ای فرضی احساس می کند، بلکه در وجه غالب معطوف به حفظ این هژمونی هسته ای و جلوگیری از نسبی کردن پسیکولوژیک آن است.

چه باید کرد؟

پرسش اینجاست که در این آشوب چیره شده بر منطقه خاورمیانه چه باید کرد؟ با توجه به اینکه این کمبود همه جانبه امنیت ناشی از غیاب دمکراسی و

امریکا و شوروی بود که علیرغم دشمنی بنیادین میان نشان توانستند با گسترش همکاری و کاهش تنش از یک رودروئی خطرناک برای جهان جلوگیری کنند. آری، رژیم سعودی رژیمی است به غایت استبدادی که برای حفظ خود به هرگونه اقدامی دست می یازد اما نه اختلافش با جمهوری اسلامی بنیادی تر از اختلاف امریکا و شوروی است و نه توان و نیرویش به آن ها میرسد. با تدبیر و شکیبایی میتوان تنش ها را زدود و به سوی همکاری همه جانبه منطقه ای گام نهاد.

بدیهی است که هر کشوری برای برآورده کردن نیاز های امنیتی درونی و بیرونی خود نیاز به نیرو های مسلح و جنگافزارهای مربوطه دارد. اما توهم است اگر بپنداریم که مسابقه تسلیحاتی حلال مشکل امنیت خواهد بود. وارونه آن تمرکز بر چنین کاری به نابود کردن منابع مالی و فقیر شدن جامعه میانجامد با همه پیامدهای آن. کما اینکه انگاشتن برنامه هسته ای به مثابه امری به لحاظ امنیت بازدارنده موجب از دست دادن میلیاردها دلار سرمایه کشور و بسی ایران ستیزی شد که جبرانش سال ها به طول خواهد انجامید. در این جا نیز باید با همسایگان به ویژه سعودی راه اعتماد سازی و محدود کردن تسلیحات را پوئید.

از بسیاری از بیانات دولتمردان و دولتزنان غربی میتوان چنین استنباط کرد که در منطقه پر آشوب خاورمیانه برای کشوری چون ایران که نظر به پیشینه تاریخی، منابع انسانی و ذخایر طبیعی از معدود کشور های منطقه است که خود مستقل از رژیم مستقرش از پایدگی برخوردار است. چنین کشوری میتواند منشا تعادل در خاورمیانه باشد. غرب برای ایران نقشی سازنده قائل است که ایفای آن منوط به این است که ایران دست از انقلابیگری بردارد و با متعارف شدن رفتار خویش به جای ایجاد مزاحمت در کشور های منطقه به کنشگری سازنده که شایسته چنین کشوری است تبدیل شود.

در مورد سوریه ایران میتواند به طور مشخص با رفتاری سازنده از فرو پاشیدن این کشور که برای منطقه بیش از پیش فاجعه آمیز خواهد بود جلوگیری کند. سقوط ناگهانی رژیم اسد وضع را خراب تر خواهد کرد اما اصرار حداکثری در ابقاش نیز امکان توافق را از بین میبرد. در وضعیت کنونی متاسفانه دور نمای دمکراتیک از سوریه رخت برسته است. آنچه که باقی مانده است حفظ دولتی است که بر مبنای سازش طرف های در گیر و نهایتاً با رای مردم سوریه کشور را از این وضعیت فلاکت بار برهاند. حل مشکل سوریه به معنای زدودن تهدید امنیتی از ایران نیز هست. این درست نیست که باید در دمشق بجنگیم وگرنه جنگ در همدان به سراغ مان میاید. بلکه باید بدانیم که ادامه جنگ در دمشق و حفظ آتش افروخته در آنجا شعله های آنرا به همه جای منطقه از جمله ایران نیز سرایت خواهد داد.

نهایتاً مهمترین راه حل میان تا دراز مدت کوشش در بر پا کردن حکومت قانون در روابط میان شهروندان، میان حاکمان و شهروندان و پاسخگو کردن حاکمان جمهوری اسلامی نسبت به خواسته های آنان است. حرکت به سوی نهادینه کردن این مهم از مسیر گزینش ساز و کار های دمکراتیک که بتوانند به حکومت قانون پاینده گی ببخشند، میگذرد. با ایجاد روابط دمکراتیک در جامعه شکاف موجود میان حاکمان و شهروندان باید برداشته شود و به این ترتیب مهمترین ابزار پاسداری از امنیت پاینده درونی و بیرونی فراهم شود.

نه تمکین، که ممکن (دمساز کردن نگرش‌ها در باره امنیت ملی)

علی پورنقوی



هنری جان تمپل (Henry John Temple) ملقب به ویسکانت پالمستون سوم (3rd Viscount Palmerston)، سیاستمدار بریتانیایی و دو نوبت نخست وزیر این کشور در سال‌های میانی قرن نوزدهم، زمانی گفته است: "ما نه متحدان ابدی و نه دشمنان همیشگی داریم. تنها، منافع ما ابدی و همیشگی اند و بر ماست که در پی منافع مان باشیم." [۱]

این گفته پالمستون در سال‌های اخیر در ادبیات سیاسی ایران، خواه متعلق به پوزوسیون و خواه متعلق به اپوزیسیون، به کرات نقل شده است؛ در دو بافتار (Context) متفاوت: در بافتار نخست، با تأکید بر نبود دوست و دشمن دائمی برای کشور ما، سعی در ترغیب جمهوری اسلامی ایران به رویکردی منعطف در مناسبات بین‌المللی می‌شده است، خاصه در روند مذاکرات هسته‌ای منجر به "برجام" و پس از آن. اما در بافتار دوم بر وجود منافعی ابدی برای کشور ما، زیر نام سخت مبهم مانده "منافع ملی" و نتیجه آن "امنیت ملی" تأکید می‌شده است [۲]، که گویا هر

نظام حاکم با هر دستگاه ارزشی، مستقل از اوضاع داخلی و خارجی، زمان تاریخی، و... می‌باید در پی این منافع باشد. این بافتار به ویژه در مواجهه با رقابت میان جمهوری اسلامی و عربستان سعودی، و تا حدودی ترکیه - بر سر برکشیدن خویش به مقام قدرت مسلط منطقه ای - و تمام تبعات این رقابت، حاکم بوده است. با این درآمد، بلافاصله باید افزود که نوشته حاضر در صدد بی معنا اعلام کردن منافع ملی و امنیت ملی، و نفی لزوم اقدام برای تأمین آنها نیست. بلکه نکته بر سر این است: یک و نیم قرن از تأکید هنری جان تمپل - نخست وزیر کشوری در اوج اقتدار استعماری اش - بر منافع ملی به مثابه امری همیشگی می‌گذرد و بافتار دوم فوق‌الذکر در زمانی به امنیت ملی متوسل می‌شود که بیش از ربع قرن است که الزام "تغییر الگو" در مناسبات بین‌المللی و مشخصاً بر سر امنیت ملی و منافع ملی در میان بوده است.

چرچیل در سال ۱۹۳۰، در مقاله‌ای به نام "ایالات متحده اروپا" نوشت: "مراحل توسعه بشری پا جای پای هم می‌گذارند. گاه اینجا و آنجا راه را بر هم می‌بندند

گفته شده اند؛ البته مبتنی بر دو نگرش با تفاوت‌های قابل ملاحظه.

از این قرار پس از صلح وستفالی ایده دولت-ملت، به مثابه عنصر بنیانی و متفوق در مناسبات بین‌المللی، با حق حاکمیت در امور داخلی و خارجی و مصون از مداخله غیر، و سامان‌یابی مناسبات مذکور مبتنی بر توازن نیرو، به ایده مسلط در مناسبات بین‌المللی تبدیل گردید. این ایده، که امروزه به نام "سنت واقعگرا" و سپس "نوواقعگرا" شناخته می‌شود، با چالش‌های عملی و نظری قابل توجهی روبرو بوده است. از زمره این چالش‌ها باید از نگرش‌های کانت و مارکس [و مارکسیسم] در تعارض با آن یاد کرد. با این حال این نگرش‌های بدیل و نیز تحولات در عرصه مناسبات بین‌المللی در بیش از ۳۰۰ سال پس از تشکیل این ایده، و حتی بروز دو جنگ جهانی، خللی در آن به عنوان نگرش مسلط نسبت به امنیت و منافع ملی وارد نیاوردند: نگرشی مبتنی بر مفاهیم دولت-ملت به عنوان عنصر بنیانی و توازن قدرت به عنوان ساماندهنده مناسبات، با دریافتی از امنیت ملی که اساساً بر قدرت سخت افزاری استوار و حتی گاه به قدرت نظامی محدود یا دستکم بر قدرت نظامی متمرکز است و در رویکردهای داخلی اش نیز چندان از تلقی‌های نظامی نرم افزاری فراتر نمی‌رود. این نگرش به نام نگرش‌های بنیانی شناخته شده است.

کنیم، گفته چرچیل توصیف به مراتب مناسب‌تری از این اوضاع را به دست خواهد داد. می‌شود گفت که حتی دیری از زمان دمساز کردن همزمان علائق مختلف با هم در سنتزی کامل و وسیع گذشته است.

ضرورت تغییر الگو

مفاهیم مدرن امنیت ملی در قرن هفدهم در جریان "جنگ سی ساله" در اروپا، جنگ داخلی در انگلستان و بسیاری تلاطمات بین‌دولتی آن دوران پا گرفته‌اند. صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸، به جنگ سی ساله در اروپا و جنگ ۸۰ ساله بین اسپانیا و هلند خاتمه داد و بانی ایده حق حاکمیت "دولت-ملت" شد: حق و قدرت کامل برای اعمال حاکمیت، نه فقط در عرصه داخلی بلکه همچنین در امور خارجی ذیربط. پیش از وستفالی، مناسبات بین‌المللی بر این پاور استوار بودند که گویا اصولی جهانشمول - و مشخصاً اصول دین - بر امور دولت-ملتها حاکم‌اند.

توماس هابز و هوگو گروتیوس، پایه‌گذاران دو "سنت" اصلی و هنوز جاری در مناسبات بین‌المللی و از اندیشه ورزان پیشاهنگ در مفهوم امنیت ملی، خود شاهد جنگها و تلاطمات مذکور بودند و به اعتباری، مشهورترین آثار هر دوی آنان - اثر هابز به نام لویاتان و اثر گروتیوس به نام "حقوق جنگ و صلح" - جمع‌بندی فلسفی - حقوقی از صلح وستفالی و دیگر تلاطمات

**تا آنجا که موضوع امنیت او
منافع ملی در میان است، پایان جنگ
سرد پرسش های بنیادینی را پیشرو
دو رکن «سنت واقع گرا» گذارد: از
سوئی این پرسش را که چرا «دولت-
ملت»، عنصر متفوق در مناسبات بین
المللی باشد و «انسان» نه؟ و از سوی
دیگر این پرسش را که چرا دریافت
اساساً نظامی از امنیت، و چرا دریافت
های دیگری نه؟**

روند تحولات ۳۰۰ ساله البته خالی از نوآوری ها در این نگرش مسلط و جاسپردن موقت به نگرشهای بدیل نبوده است. قابل ذکر است که نگرش مارکسیستی نیز، جز در مقاطع به لحاظ تاریخی کوتاهی، نتوانست به نگرش مسلط نسبت به مناسبات بین المللی تبدیل شود و با فروپاشی «اردوگاه سوسیالیستی» از میدان رقابتهای عملی خارج شد. نکته جالب و طنزآمیز در تاریخ مناسبات بین المللی این بود که درست همان فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی - یا با اندکی تفاوت، پایان جنگ سرد - زمینه ساز فکر ضرورت تغییر الگوی امنیت شد. کوششهای سال های پایانی «سوسیالیسم موجود» برای اصلاح خود، در این راستا اثر محسوسی باقی گذاشتند. [۳]

تا آنجا که موضوع امنیت او [منافع] ملی در میان است، پایان جنگ سرد پرسش های بنیادینی را پیشرو دو رکن «سنت واقعگرا» گذارد: از سوئی این پرسش را که چرا «دولت-ملت»، عنصر متفوق در مناسبات بین المللی باشد و «انسان» نه؟ و از سوی دیگر این پرسش را که چرا دریافت اساساً نظامی از امنیت، و چرا دریافت های دیگری نه؟

شایسته است قدری بر سیر این پرسشگری ها مکت کنیم.
چرا «دولت-ملت»، چرا «انسان» نه؟
روز ۱۷ مارس سال ۲۰۱۱ بان کی مون اعلام کرد که شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ۱۹۷۳ «به مسئولیت خود برای حفاظت از مردم لیبی در برابر فاجعه ای انسانی که از فوریه ۲۰۱۱ در لیبی جاری است قطعیت بخشید». بان کی مون صدور قطعنامه ۱۹۷۳ را «یک تصمیم تاریخی» نامید. مگر پیشینه امر چه بود، که بان کی مون صدور قطعنامه مذکور را یک تصمیم تاریخی نامید؟

اگر دولتی نخواهد و یا نتواند شهروندان را در برابر تهدیدهای چون ژنوسید (نسل کشی)، پاکسازی قومی یا جنایت علیه بشریت حفاظت کند، آن گاه این مسئولیت به عهده جامعه بین الملل قرار می گیرد. این اساس گزاره «مسئولیت برای حفاظت» است، که از بیانات کلی برای صیانت از حیات انسانها، درآمیخته با تمایل یک جانبه آمریکا برای «استقرار نظم نوین» در دهه پایانی قرن بیستم، تا فرمولاسیون ایده ای توسط یک کمیسیون بین المللی در سال ۲۰۰۱ و سپس به یک نرْم بین المللی در سال ۲۰۱۱ در گذر بوده است. فرمولاسیون ایده مذکور در سال ۲۰۰۱ مسبوق به رویدادها و خاصه روندهائی بس متناقض در سال های پس از فروپاشی اتحاد شوروی است. در ردگیری ایده

«مسئولیت برای حفاظت» گاه مؤلفانی تا قرون وسطی نیز ژرفکاو می کنند. اما درست همان دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، با روندهای متناقض اش بود که می توانست به ایده مذکور رهنمون شود. فروپاشی شوروی:

از سوئی به معنای پایان تعادل دوقطبی در پهنه جهانی بود و پیامد بلافصل آن هم هژمونی خواهی بلامنازع ایالات متحده بر هر روند و رویداد، و سودای استقرار یک نظم نوین جهانی تحت همین هژمونی، و از سوی دیگر به معنای پایان جنگ سرد بود که جدا از هر پیامد دیگری، از جمله در تحرک بیشتر و بی پروا تر شورای امنیت در رسیدگی به مناقشات بین کشورها و درون کشورها متجلی می شد.

در همین دهه است که ما شاهد بیشترین تعداد مناقشات ملی - قومی غالباً خونبار و فرافاجعه بار در درون کشورهای معین ایم. دهه ای که تلاش های آمریکا در راستای پیش گفته و جامعه جهانی، در وسیع ترین مصداق آن، برای خاتمه دادن به فجایع - و گاه عاجز ماندن در برابر این فجایع - به هم گره می خورد. «مداخله بشردوستانه»، مفهومی مورد منازعه که هیچ گاه حقوقاً تعریف نشد و همچون یک نرم شناخته نشد، محصول این دوران در «حقوق بین الملل» است. واقعیت اما این نیز بود که «مداخله بشردوستانه» بر عنصر مرکزی و قدرتمند ایده فوق الذکر تکیه می کرد.

در ژوئن سال ۱۹۹۸ نلسون ماندلا در سخنرانی ای برای سران کشورهای عضو سازمان وحدت آفریقا ابراز داشت: «ما همگی باید بپذیریم که مجاز نیستیم از حاکمیت ملی دستاویزی برای انکار حق و وظیفه باقی قاره برای مداخله در امورمان بسازیم، زمانی که مردم قربانیان درون مرزهای چنان حاکمیت ملی ای باشند». از این قرار ایده مذکور که به اشکال گوناگون و مشخصاً به صورت «تقدم حقوق بشری بر حق حاکمیت ملی» نیز به بیان آمده است، در آن سال ها نضج یافت. سال ۲۰۰۰ کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل، در سخنرانی خود در مجمع عمومی این سازمان این سؤال را پیش کشید که «در صورتی که ما، به عنوان سازمان ملل، بار دیگر با موردی همچون رواندا یا سربرنیکا مواجه شویم چه باید بکنیم؟» این سؤال دو موقعیت اسفبار در عرصه بین المللی را نشانه گرفته بود: یکی پذیرش تماماً انفعالی وقوع یک ژنوسید، چنان که در رواندا رخ داد، و دیگری کوشش ناکام بخشی از «جامعه بین الملل» برای حفاظت مؤثر از اهالی غیرنظامی در یک درگیری نظامی، چنان که در سربرنیکا اتفاق افتاد. عنان در همان سخنرانی پاسخی مقدماتی به سؤال خود داد: «مسئله در جوهر خود پاسخ به یک مسئولیت است: در صورتی که مبتنی بر معیارهای مورد پذیرش

بین المللی پای نقض حقوق بشر در ابعاد توده گیر در میان باشد، ما مسئولیت اقدام را به عهده خواهیم داشت». عنان در این سخنرانی از مجمع خواست که برای این مسئله چاره جوید.

متعاقباً کمیسیونی با نام «کمیسیون بین المللی در باره مداخله و حق حاکمیت ملی» (International Commission on Intervention and State Sovereignty)

برای تدوین سندی در پاسخگویی به مسائل پیشگفته تشکیل شد. کمیسیون در سندی مفصل که نام «مسئولیت برای حفاظت» را بر خود داشت و در سال ۲۰۰۱ انتشار یافت، ایده مرکزی زیر را عرضه کرد: در حق حاکمیت ملی عنصر مسئولیت نیز مستتر است: مسئولیت مقدم برای حفاظت از مردم معین به عهده همان حاکمیت است. اما اگر مردمی در معرض رنج و آزار حاد ... قرار گیرند و حاکمیت مورد نظر نخواهد یا نتواند به این رنج و آزار خاتمه دهد، آن گاه به جای اصل «عدم مداخله»، مسئولیت بین المللی برای حفاظت عمل خواهد کرد.

این سند، که جهات متعدد ایده «مسئولیت برای حفاظت» - همچون دامنه اعتبار، معیارها و محکها، مقاطع و شروط آن - را نیز تدوین کرده بود، مبنای تنظیم دو ماده در «سند جامع» مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۵ قرار گرفت. در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ «سند جامع»، که کل آن توسط مجمع مذکور تصویب شد، چنین آمده است:

بند ۱۳۸: هر حاکمیتی منفرداً مسئولیت حفاظت اهالی اش را در برابر ژنوسید، جنایات جنگی، پاکسازی های قومی و جنایات علیه بشریت به عهده دارد. این مسئولیت پیشگیری از چنین جنایاتی را، به شمول تحریکات آدر این راستا، با توسل به ابزار مناسب و مقتضی، شامل می شود. ما (منظور دولتهای عضو سازمان ملل است) این مسئولیت را می پذیریم و بر طبق آن عمل خواهیم کرد. جامعه بین المللی باید، حیث تناسب، دولتها را در اجرای این مسئولیت تشویق و کمک کند و سازمان ملل را برای تحقق قابلیت، که بتواند به موقع هشداردهد، حمایت کند.

بند ۱۳۹: جامعه بین المللی از طریق سازمان ملل، همچنین مسئولیت کاربرد ابزارهای مناسب دیپلماتیک، انسانی و دیگر ابزارهای مسالمت آمیز ... را برای کمک به حفاظت اهالی در برابر ژنوسید، ... به عهده دارد. در این کادر ما آماده ایم تا قاطع و به موقع به اقدامات مشترکی دست زنیم. این اقدامات از طریق شورای امنیت، بر طبق منشور سازمان ملل به طور کلی، و در صورت قصور آشکار مقامات ملی در حفاظت از اهالی در برابر ژنوسید، ... و عدم کفایت

کمیسیون در سندی مفصل که نام «مسئولیت برای حفاظت» را بر خود داشت و در سال ۲۰۰۱ انتشار یافت، ایده مرکزی زیر را عرضه کرد: در حق حاکمیت ملی عنصر مسئولیت نیز مستتر است: مسئولیت مقدم برای حفاظت از مردم معین به عهده همان حاکمیت است. اما اگر مردمی در معرض رنج و آزار حاد ... قرار گیرند و حاکمیت مورد نظر نخواهد یا نتواند به این رنج و آزار خاتمه دهد، آن گاه به جای اصل «عدم مداخله»، مسئولیت بین المللی برای حفاظت عمل خواهد کرد. نرْم «مسئولیت برای حفاظت»، که می کوشد «انسان» را به عنصر متفوق در مناسبات بین المللی و در دریافت از امنیت برکشد، اقدامی را برمی نویسد که بشریت هنوز فاقد ابزار اجرای آن است.

از امنیت منفی و سلبی تا امنیت مثبت و ایجابی

حبیب حسینی فر



کشورهای همسایه و نیز بر ساخت و صدور تولیدات فرهنگی تأثیرگذار، سوار شود. مثل آنچه که در مناسبات مثلا آلمان با جهان و به خصوص اتحادیه اروپا برقرار است یا بعضا در رابطه غیرنظامی و امنیتی آمریکا با بسیاری از کشورهای جهان. نفوذ و عمق استراتژیک همچنین می‌تواند صرفا بر اشتراکاتی ضعیف ولی بر مولفه‌های قوی امنیتی و نظامی سلبی و منفی سوار

«قدرت نفوذ ایران از محور ایران، عراق و سوریه تا مدیترانه رسیده و این سومین بار است که قدرت نفوذ ایران تا مدیترانه گسترده شده است. خط دفاعی ما دیگر شلمچه نیست، مرز دفاعی ما جنوب لبنان با اسرائیل است و عمق دفاع استراتژیک ما تا کنار مدیترانه و بالای سر اسرائیل رسیده است. نگرانی غربی‌ها از توسعه نفوذ قدرت ایران از خلیج فارس تا مدیترانه است.»
این سخن سردار رحیم صفوی، فرمانده سابق سپاه پاسداران و مشاور عالی آیت‌الله خامنه‌ای به خوبی درک و دریافت مسلط جناح قدرتمند حاکم در صحنه سیاسی ایران را بازتاب می‌دهد.
همین ارزیابی و درک و دریافت در سخنان خود آیت‌الله خامنه‌ای هم گهگاه بازتاب یافته است:

«استکبار می‌داند که دل‌های مردم در بسیاری از کشورهای اسلامی از شمال آفریقا تا شرق آسیا، با جمهوری اسلامی ایران است. و این کشورها، عمق سیاسی و استراتژیک ایران اسلامی محسوب می‌شوند.»
آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی‌های دیگر آمریکای لاتین را هم جزء عمق استراتژیک ایران به حساب آورده است.

امنیت ملی و حضور «زیر گوش دشمن»

نفوذ یا ایجاد عمق استراتژیک، یا می‌تواند در حوزه تمدنی یک کشور و بر بستر مشترکات تاریخی و فرهنگی شکل بگیرد، مثلا مزیتی که ایران در مناسباتش با افغانستان و تاجیکستان و نیز عراق و بحرین و لبنان دارد. یا رابطه آلمان با کشورهای آلمانی‌زبان اروپا مثل اتریش و سوئیس.
یا می‌تواند درکنار یا بدون قدرت سخت، بر قدرت نرم، از جمله مولفه‌های اقتصادی، فناوری و علمی و حضور فعال در بازار و فعل و انفعالات اقتصادی در

آیت‌الله خامنه‌ای در برخی سخنرانی‌های خود آمریکای لاتین را هم جزء عمق استراتژیک ایران به حساب آورده است.

سلبی استوار و در آن نبردی تا حد حذف کامل نفوذ و بعضا موجودیت طرف مقابل در جریان است.

شماری از رهبران ایران بارها تأکید کرده‌اند که اگر این عمق استراتژیک وجود نمی‌داشت «دشمنان» (اسرائیل و آمریکا) تا حالا قصد خود برای حمله به ایران را عملی کرده بودند. این سخن به این نکته پاسخ نمی‌دهد که این دشمنان چرا دشمن شده‌اند و قصد حمله به ایران و نقض امنیت آن را داشته‌اند. آیا مثلا شعار نابودی اسرائیل و تأکید بر خشونت و سلاح در دفاع از حقوق فلسطینی‌ها تا چه حد در این جهت‌گیری «دشمنان» سهم داشته است؟ و اصولا حساسیت‌برانگیزی برنامه هسته‌ای ایران که بحرانی ده ساله را برای این کشور و توسعه آن رغم زد تا چه حد به همین درک و دریافت سلبی از «نفوذ» و «عمق استراتژیک» مربوط است.

آسیب‌های عمق استراتژیک ایران

یکی از آسیب‌های این درک از عمق استراتژیک که قسما به تأمین امنیت ملی مربوط می‌شود وابسته بودن بند ناف آن برای مثال به ماندن یا نماندن رژیم سوریه است. حذف رژیم سوریه یا متکثرشدن آن در شرایطی که ایران همه تخم‌مرغ‌ها را در سبد اسد گذاشته و با سایر نیروهای اجتماعی و سیاسی اپوزیسیون متعادل سوریه فاقد ارتباط است، عملا به معنای از دست رفتن پلی است که به حمایت‌های ایران از حزب‌الله لبنان

شود و دشمنان و خطرات ظاهرا واحدی را نشانه رود، آن گونه که مثلا در مناسبات کنونی فعلی میان ایران و سوریه حاکم است. دو کشور را دشمنی با عراق صدام حسین در کنار هم قرار داد، بعد این دشمنی بیش از پیش متوجه اسرائیل و حمایت مشترک از حزب‌الله شد و در حال حاضر هم بر تداوم بقای حکومت بشار اسد متمرکز است.

همان گونه که از نقل قول‌های بالا از مقام‌های ایران می‌توان دریافت تعمیم نفوذ و ساختن عمق استراتژیک از نظر آنها عمدتا به معنای تأمین حضور در زیر گوش «دشمن» است و در وجه عمده هم، جنبه سلبی دارد. این دشمنان تا حدود یک دهه پیش عمدتا آمریکا و به خصوص اسرائیل تعریف می‌شدند، و حالا عربستان سعودی را هم شامل می‌شود.

نوار نفوذ ایران و «عمق استراتژیکی» که از عراق شروع می‌شود و به ساحل لبنان در دریای مدیترانه می‌رسد عمدتا در خدمت همین راهبرد سلبی و مبتنی بر مهار قدرت مانور «دشمنان» و در صورت امکان نابودی آنها است («بالای سر اسرائیل») و در عین حال، در حال حاضر به صحنه جنگ نیابتی ایران و عربستان هم بدل شده است.

در واقع عمق استراتژیک کنونی مورد اشاره رهبران ایران در وجه عمده بر مولفه‌های امنیتی و نظامی و

توسعه اقتصادی ایران از جمله به دلیل عمده‌بودن قدرت سخت در معادلات مربوط به امنیت ملی (ایجاد عمق استراتژیک سلبی علیه «دشمنان»، برنامه بحث‌انگیز هسته‌ای و ...) در ۳۷ سال گذشته ضربه خورده است. این ضعف اقتصادی، هم تهدیدی برای امنیت ملی ایران بوده و هم مانع از آن شده که ایران در مناطقی که عمق استراتژیک خود می‌نامد حضور اقتصادی فعالی داشته باشد و با قدرت نرم پیش از پیش این حوزه را به سود امنیت و اقتصاد خود تسخیر کند.

نوعی با بحث امنیت ملی هم بی‌ارتباط نیست، باید ۵ تا ۸ درصد در سال باشد. اما این رشد از قبل تحریم‌ها و سوءمدیریت و فساد اقتصادی حالا چندین سال است که حول و حوش صفر می‌چرخد. چنین هدفی بدون داشتن رابطه‌های فعال و پویا با جهان و تعامل سازنده با جهان هم مقدور نیست.

تعامل سازنده با جهان به سود تامین امنیت ملی که سند یادشده هم بر آن تاکید دارد نمی‌تواند در چارچوب جهت‌گیری‌های سلبی یا گفتمان امنیت منفی به سامان برسد و تنها با سمتگیری به سوی گفتمان امنیت مثبت و ایجابی در منطقه و جهان قابل تحقق است.

امکاناتی که عاقل مانده‌اند

موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد ایران که به واسطه آن با ۱۵ کشور منطقه در چهار جهت جغرافیایی همسایه و هم‌مرز است موجب شده که هم ظرفیتی برای تبدیل شدن به چهارراه مواصلاتی غرب به شرق و شمال به جنوب باشد و هم با کل امکانات دیگرش از جمله منابع و مواد خام و سرمایه‌های انسانی‌اش جذابیت‌های ویژه‌ای برای سرمایه‌های خارجی و پیشرفت اقتصادی در کل منطقه داشته باشد و از این راه اهرم‌هایی قوی در رابطه با تامین امنیت ملی خود ایجاد کند.

صرفنظر از این که هنوز هم در سطح کلان درک و دریافت واحدی از امنیت و منافع ملی در سطوح مختلف حاکمیت ایران وجود ندارد و در عرصه دیپلماسی و رفتار با جهان و منطقه نگاه‌ها و رویکردهای بعضاً متفاوتی را می‌توان رصد کرد (تفاوت میان مواضع و دیدگاه‌های وزارت خارجه با نهادهای نظامی و امنیتی یا در سطح کلی‌تر دولت با رهبری نظام)، این نیز هست که در حد همان تحقق سند چشم‌انداز ایران سال ۱۴۰۴ هم که سند راهنمای حکومت برای پیشرفت ایران و تامین منافع ملی و امنیت آن است نیز، کشور به شدت لنگ می‌زند.

۹ سال مانده به پایان دوره این سند، ایران در بسیاری از عرصه‌ها به دلیل مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی و رویکردها و تاکیدات امنیتی و نظامی در تامین امنیت ملی خویش، به حداقل‌ها هم دست نیافته است. سند می‌گوید که «اجرای این چشم‌انداز از سال ۱۳۸۴ و در قالب چهار برنامه توسعه ۵ ساله باید ایرانی امن و مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و پیوستگی مردم و حکومت» بسازد.

شکاف دولت- ملت عامل شکنندگی و تهدید امنیت ملی

پیوستگی مردم و حکومت که رکن اصلی تامین امنیت ملی است همچنان به دلیل ساختار معیوب سیاسی ایران و عدم تامین مشارکت واقعی و بدون تبعیض و فیلتر مردم در سرنوشت خویش با اختلال مواجه است. این واگرایی گهگاه کند می‌شود، ولی کمتر به سوی انسجام و همگرایی و تامین مقبولیت و مشروعیت بیشتر حکومت سیر می‌کند. نتیجتاً امنیت ملی هم در معرض شکنندگی‌ها و تهدیدهای معینی است.

بر طبق سند ۱۴۰۴ همچنین باید ایران در این سال « به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه‌ی آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و اشتغال کامل» برسد.

رشد اقتصادی لازم برای رسیدن به این هدف که به

هم سروسامان می‌داد و در عین حال حفاظی هم برای موجودیت دولت بحران‌زده بغداد بود که زیر تازیانه واگرایی کردها و سنی‌هاست. این واگرایی شدت بگیرد نیز در «عمق استراتژیک» و امنیت ملی ایران که گهگاه در تهران به حضور نظامی در حلب و دمشق پیوند زده می‌شود گسست و حفره‌ای جدی ایجاد می‌کند.

از طرفی، این عمق استراتژیک به دلیل غلظت مولفه‌های نظامی و امنیتی در آن و جنگ‌های نیابتی که در آن جریان دارد کمتر میدانی برای حضور و نفوذ نرم ایران، از جمله به لحاظ اقتصادی ایجاد کرده است. رشد و توسعه اقتصادی ایران از جمله به دلیل مناقشات منطقه‌ای و عمده‌بودن قدرت سخت در معادلات مربوط به امنیت ملی (ایجاد عمق استراتژیک سلبی علیه «دشمنان»، برنامه بحث‌انگیز هسته‌ای و ...) در ۳۷ سال گذشته ضربه خورده و پیشرفت لازم را نداشته است. این ضعف اقتصادی، هم تهدیدی برای امنیت ملی ایران بوده و هم مانع از آن شده که ایران در مناطقی که عمق استراتژیک خود می‌نامد حضور اقتصادی فعالی داشته باشد و با قدرت نرم پیش از پیش این حوزه را به سود امنیت و اقتصاد خود تسخیر کند.

این در حالی است که مثلاً در مقام مقایسه، برای ترکیه تا پیش از تحولات بعد از بهار عربی، این قدرت نرم (اقتصاد) بوده است که حرف اول را در مناسباتش با منطقه زده و نفوذ و عمق استراتژیک برای آن تامین کرده است. به ویژه در آسیای میانه و قفقاز که ایران نزدیکی جغرافیایی و بعضاً فرهنگی بیشتری با آنها داشته اندکی پس از سقوط شوروی به گسترش نفوذ اقتصادی خود پرداخته است. فعالیت ترکیه هم همزمان با ایران شروع شده است. اما عملاً ترکیه برنده این رقابت بوده و به لحاظ سیاسی هم تأثیرات گسترده‌تری در این کشورها دارد.

ایران ۲۵ سال پس از فروپاشی شوروی هنوز یک مرکز تجاری در هیچ کدام از پایتخت‌های آسیای میانه و قفقاز ندارد و اصولاً قدرت اقتصادی ایران از جهت‌گیری صادراتی و افزایش توان رقابت با سایر رقبای منطقه‌ای بازایستاده است. فشارها و لابی‌گیرهای موثر قدرت‌هایی که ایران خود را در تخاصم با آنها می‌بینند (آمریکا و اسرائیل) نیز در این عدم موفقیت برای حضور نرم در کل منطقه سهمی عمده داشته است.

مورد آلمان و نقشی که اقتصاد در تامین نفوذ و تأثیر آن در اتحادیه اروپا و جهان بازی می‌کند، نمونه‌ای قابل تامل است.

آلمان نه قدرت اتمی است و در قیاس با فرانسه و بریتانیا هم قدرت نظامی مطرحی نیست. ولی با اقتصاد خود هم حرف اول را در اتحادیه اروپا می‌زند و هم جزء سه صادرکننده اصلی کالا در دنیاست. نفوذ آلمان در حوزه دور و نزدیک خود عمدتاً با قدرت و ظرفیت‌های اقتصادی و فناوری آن و قدرت مانور در این بازارها تامین می‌شود.

ادامه از صفحه ۵۷

و غیرمستقیم مردم واگذار شود.

حمایت نظامیان از یک جناح، جامعه را دو شقه می‌کند و عملاً «دفاع ملی» را به «دفاع جناحی» تبدیل می‌کند و بسیار خطرناک است که به‌ناچار ما را به سمت فضای نظامی می‌کشاند. تأکید امام بر دخالت‌نکردن نظامیان در سیاست از این تجربه تاریخی برآمده است که حکومت‌های نظامی باعث نابودی امکانات ملی (مادی و معنوی) می‌شوند. نظامی‌گری با تقویت قدرت نظامی دو مسئله جداست.

یازدهم: یک احتمال وجود دارد که سناریوی جنگ عراق-ایران دوباره تکرار شود. چیزی که از دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد شروع شد. این جنگ بین ایران-عربستان، امارات و بحرین خواهد بود که از حالت نیابتی کنونی - جنگ یمن و سوریه - به جنگ اصلتی تبدیل می‌شود. آمریکا و اسرائیل مستقیماً وارد جنگ نخواهند شد، ولی غیرمستقیم - همچون جنگ عراق با ما - از طرف مقابل پشتیبانی خواهند کرد. این جنگ می‌تواند به منظور تحلیل و

نابودی امکانات دو طرف، سال‌ها طول بکشد و بازار پرسودی برای جنگ‌طلبان غرب و روسیه و چین باشد و برنده‌ای هم نداشته باشد. اگر هم در حین جنگ بین ایران و اسرائیل اتفاقی بیفتد، واکنش اسرائیل و آمریکا می‌تواند بسیار مخرب و وحشتناک باشد. در این جنگ نیروی پیاده دخالت نخواهد کرد، جنگ توسط هواپیما، موشک‌ها و کشتی‌ها خواهد بود، هدف، تصرف سرزمین نخواهد بود، تخریب زیرساخت‌ها و تجهیزات نظامی، صنعتی و خدماتی خواهد بود. مانند آنچه در لیبی اتفاق افتاد که در چند هفته ۸۰۰ میلیارد دلار خسارت،

نابودی امنیت ملی و امنیت شهروندان و چندپاره‌شدن مملکت ثمره آن شد. اینکه پیامد سیاسی این جنگ طولانی چه خواهد بود، نمی‌توان پیش‌بینی دقیق کرد، ولی می‌تواند سناریوی تفکیک و فروپاشی کشورهای منطقه - از جمله عربستان - بر پایه مذهب و قومیت را تصور کرد. این طرح بر سرنوشت عراق، سوریه و لبنان هم تأثیر جدی خواهد گذاشت. یک حالت آن ساختن ۱۴ کشور از ۵ کشور کنونی منطقه است! که به قول کارشناسان غربی «قیامت به پا خواهد شد» و برای چندین دهه منطقه را در درگیری و ترور و کشتار و ناامنی، غوطه‌ور خواهد ساخت. چیزی که با شیطنت در قرارداد «سایکس-پیکو» و در ۱۹۱۶ با تقسیم امپراتوری عثمانی شروع شد و با تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸ ادامه یافت و با ظهور طالبان، القاعده و اکنون داعش ادامه می‌یابد.

منبع: نشریه چشم انداز ایران شماره ۹۸ تیر و مرداد

دکترین «امنیت ملی» ایران؛ عقب‌ماندگی تاریخی، فریب و فساد

رضاعلیجانی



آیا امنیت ایران اقتضا می‌کند که در منطقه حضور نظامی داشته باشد و اگر در سوریه بجنگیم باید در همدان و کرمانشاه بجنگیم (تعبیر رهبر جمهوری اسلامی)؟ و آیا سوریه مهم‌تر از خوزستان است (تعبیر طائب فرمانده قرارگاه عمار)؟ و عدم بمب‌گذاری و یا جنگ داخلی در ایران چه نسبتی با حضور نظامی‌اش در عراق و سوریه و ... دارد و نیز چه نسبتی با سلاح‌های موشکی (و احياناً سلاح هسته‌ای)؟ «امنیت» چیست و چگونه به دست می‌آید و سیر سیاست داخلی و به خصوص سیاست خارجی حکومت ایران در سه دهه اخیر تا چه اندازه حافظ و یا ناقض این امنیت بوده است؟

بی‌اعتنائی روشنفکری ایرانی به مقوله «امنیت ملی»

بخش مهمی از روشنفکران و فعالان سیاسی ایرانی دهه‌ها نسبت به موضوع «امنیت ملی» بی‌اعتنا بوده‌اند. به خصوص در زمانی که این فرهنگ بر روند تفکر و مبارزه آنها حاکم بوده است که تا حکومت وقت سرنگون نشود هیچ چیز اصلاح نمی‌شود؛ نوعی «دیگری» پنداری هر چیزی که به حکومت وقت ربط دارد (از حل مشکل ترافیک و آلودگی هوا گرفته تا مسئله جنگ و مسائل منطقه‌ای پیرامونی و یا امور بین‌المللی و جهانی و هر آنچه تصور می‌شد به قدرت مستقر مربوط است و نه به «ما»ی مبارز و مترقی).

مسئله «سرنگونی» چنان گستره فکر آنان را در سیطره خود گرفته بود که نمی‌توانستند بین حکومت و هیئت حاکمه و مسائل مرتبط به آن، با نظام اداری و مدیریتی و مسائل مربوط به بدن و به عبارتی بین امور ملک و ملت تفکیکی قائل شوند. هنوز نیز عده‌ای چنین می‌اندیشند. اما سالیانی است که این پختگی و تجربه‌اندوزی سیاسی به دست آمده است که بتوانند بین آن دو مرزی دقیق ببینند. شاید حرکت‌های «مطالبه محور» در یک دهه اخیر نمودی از این پختگی باشد...

در رابطه با برخورد با «مسئله امنیت ملی» امروزه اما شاید بتوان گفت گاهی اوقات و از سوی برخی ماجرا وارونه و برعکس دهه‌های پیشین شده باشد و طبق ثنویت و افراط و تفریط‌گری خاص ایرانی و در زمانه غلبه پراگماتیسم افراطی، بعضی از آن سوی بام

افتاده‌اند. حال بدون اینکه خود در دل «رویایی» داشته باشند و یا حتی به مدل‌ها و راه‌های بدیل خویش در رابطه با مقوله «امنیت ملی» بیندیشند، دقیقاً خود را در نقطه «آخرین وضعیت» و آخرین مرحله و ثانیه‌ای که قدرت مستقر در آن به سر می‌برد؛ وضعیتی که خود در شکل‌گیری‌اش نقشی بسزا دارد، قرار می‌دهند و با همذات‌پنداری شگفتی به دنبال ارائه تحلیل‌ها و راه‌حل‌های دم‌دستی‌اند. به جای این که قدرت

را به اصلاح مسیر به سمت راهی که خود باید بر آن تاکید کنند فرا بخوانند، خود را در بازی و زمین و مسیر او قرار می‌دهند و نه از اولین پله، بلکه از آخرین پله‌ای که قدرت مستقر در آن جا ایستاده است شروع به اظهار نظر و ارائه رهنمود می‌کنند!

قبل از ورود به بحث مصداقی در باره دکترین‌های امنیت ملی ایران می‌باید مروری نظری بر این مقوله داشته باشیم. اما به علت جلوگیری از تطویل مقاله، بحث در باره مقولاتی چون:

دکترین‌های «امنیت ملی» // (رویکرد رئالیستی (واقع‌گرایی) // انثورتالیسم (نو واقع‌گرایی) // رویکرد ایده‌آلیستی // رهیافت پراگماتیستی // مکتب کپنهاگ // جمعبندی سیر و تغییر و تحول دکترین‌ها / تعریف «امنیت» و روند تحول معنا و وسعت و مصادیق آن / در باره «امنیت» چه کسانی تصمیم می‌گیرند؟ / امنیت در نظم نوین جهانی‌ها به ضمیمه مقاله منتقل می‌کنیم.

سیاست خارجی و امنیت ملی در ایران پس از انقلاب

در رابطه با سیاست داخلی تنها به یک نکته محوری اشاره می‌کنیم و می‌گذریم که دکترین امنیت ملی داخلی حاکمان ایران از ابتدا مبتنی بر اربعاب (النصر بالربع) و حذف (تدریجی همه نیروها از چپ‌ها و ملیون و ملی - مذهبی‌ها گرفته تا قائم مقام رهبر وقت و بعد اصلاح‌طلبان

و روسای جمهور و مجلس و ...)، به جای همبستگی ملی و نیز بسته کردن مستمر دایره در برگیرنده دموکراسی با سلاح نظارت استصوابی بوده است.

بنابراین در این بخش فعلاً از «عرصه» داخلی (از دو عرصه داخلی و خارجی امنیت ملی) و نیز از «ابعاد» گوناگون مقوله امنیت به جز بعد سیاسی و نظامی‌اش صرف نظر می‌کنیم تا در ادامه مقاله به آنها نیز برگردیم. انقلاب ایران در مرحله پایانی خود، بنا به دلایل گوناگون، خیلی به سرعت به پیروزی رسید. پس از ورود رهبر انقلاب به ایران نیز مدت چندانی نکشید که باقیمانده رژیم سابق فروپاشید و کل دستگاه دولت و حکومت به دست‌اندرکاران رژیم جدید رسید. چه رهبر انقلاب و چه روحانیت همراه وی که به تدریج اما به سرعت مناصب قدرت را اشغال می‌کردند تجربه و شناختی نسبت به مقوله روابط بین‌الملل نداشتند. نیروهای روشنفکری نیز عمدتاً تحت تاثیر اندیشه چپ‌نگاهی انقلابی و عمدتاً دو قطبی به جهان داشتند. مبارزه ضد سرمایه‌داری - ضد امپریالیستی چپ در فعل و انفعالی پیچیده با اندیشه تاریخی ضد ظلم شیعی از جمله در بخشی از روحانیت به شراکتی ناخواسته (و نیز نافرجام) انجامید. این هر دو به نوعی خواهان مبارزه با ظلم و ستم جهانی و سرنگونی قدرتهای بزرگ و دست‌نشانده‌های منطقه‌ای آن‌ها بودند. البته معدودی از نیروهای مذهبی و ملی میان‌رویی هم بودند که شناخت و تجربه‌ای نسبی در سیاست و مدیریت

رهبران کرد (از حزب دموکرات) در رستوران میکونوس در برلین در سال ۱۳۷۱ که برای گفت و گو با مقامات ایرانی جهت صلح دعوت شده بودند از بمب‌های خبری بود که سال‌ها روابط خارجی کشور را به گروگان گرفت. دادگاه مرتبط به این واقعه که از سال بعد آغاز شد، به مدت ۵ سال (و حدود ۲۵۰ جلسه) طول کشید و برخی مقامات و بعضی افراد ایرانی مرتبط با بخش نظامی و برخی همدستان لبنانی‌شان را علیرغم فشار و سرمایه‌گذاری سنگین ایران برای تبرئه در این دادگاه صبور و دقیق، محکوم نمود. قطع و وصل روابط دیپلماتیک باز در جریان بود (بازگشت سفرا به ایران در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی بود).

در این مدت ایران ارتباطاتی با برخی گروه‌های مسلح لبنانی داشت و گاه نیز با کارت گروگان‌هایی که آنها می‌گرفتند در سیاست خارجی‌اش بازی می‌کرد. اما رئیس جمهور عملکردی بنا به مخالفت‌های جدی در درون ساخت قدرت و کارشناسی گاه ماجراجویانه عناصر اطلاعاتی

نمی‌توانست به بهبود روابط کامل با غربی‌ها و مشخصاً اروپایی‌ها بپردازد. هر گاه روابط به سرفصل تعیین کننده‌ای می‌رسید یک اتفاق ناگهانی همه چیز را خراب می‌کرد. حمل سلاح به بلژیک توسط یک کشتی ایرانی حامل

خیارشور که بعداً معلوم شد توسط باند سعید امامی صورت گرفته یکی از این رخدادها بود.

کشمکش پرتنش بین حاکمان پس از انقلاب ایران و قدرت‌های غربی خود پرورنده‌ای مستقل دارد که باید جداگانه بدان پرداخت. اما همین قدر می‌توان اشاره کرد که در مراحل نهایی انقلاب وقتی شاه با همه کارت‌هایش از جمله سرکوب خونین ۱۷ شهریور و نیز موضع و پز آشتی‌جویانه «پیام انقلاب شما را شنیدیم» استفاده کرد و به نتیجه نرسید و سیل انقلاب به سرعت رو به پیش بود؛ غربی‌ها با یک تعیین تکلیف نهایی سعی کردند به رهبر انقلاب و جناح روحانی و مذهبی انقلاب نزدیک شوند تا به گمان خود مانع در غلطیدن آن به سمت کمونیست‌ها و چپ‌ها و بلوک شرق گردند. رهبر انقلاب نیز پالس‌های مثبتی برای آنان نسبت به این هشدار (عدم حرکت به سمت چپ) و نیز استمرار روابط و فروش نفت و ... داشت. اما با گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا و امتداد دیگر حوادث و مواضع، ارتباط فی مابین به سمتی رفت که گفته می‌شد پرورنده حمله نظامی به ایران در مراحل پایانی بود و حتی نقاط و مراکز که باید مورد حمله قرار گیرند نیز تعیین شده بود و کار به مرحله تمرین نزدیک شده بود. اما رخداد دوم خرداد ۷۶ و وزیدن نسیم اصلاحات مانع نهایی شدن این پروژه شد.

در هر حال پس از یک دوره ماه عسل در روابط دیپلماتیک ایران و غرب اما دوباره روابط رو به تیرگی رفت. بن بست در پرورنده هسته‌ای نقطه اوج این ماجرا بود. تشدید تحریم‌های اقتصادی این بار می‌رفت که فروش نفت ایران را نشانه بگیرد و به نقطه صفر برساند. فاز اول آن نیز در حال اجرایی شدن بود. تحریم‌های مالی و بانکی، ایران می‌توانست نفت بفروشد اما نمی‌توانست از درآمد آن بهره‌چندانی ببرد. علل آغاز و سیر و پایان نسبی ماجرای هسته‌ای خود تحلیل مستقلی می‌طلبد.

رفتارشناسی سیاست خارجی حاکمان ایران در این سه، چهار دهه را باید با برخی عناصر دیگر تکمیل کرد. یکی نوعی غریزه بقا و عقلانیت عملی است که گهگاه و

اشغال سفارت یک کشور دیگر برایش اصلاً پذیرفته نبود و بدتر از آن حاکمانش به هیچ پیشنهادی برای آزاد کردن گروگان‌ها (از جمله آزادسازی مرحله به مرحله گروگان‌ها به موازات آزادسازی اموال توقیف شده ایران در آمریکا) رضایت نمی‌دادند. حال دیگر نمی‌شد به اروپا نیز در دوری و مبارزه علیه آمریکا اتکا و اعتماد چندانی داشت. ارتباط با بخشی از بلوک شرق و نیز بعضی کشورهای مرتبط با آنها مانند سوریه و لیبی و ... به خصوص برای تامین سلاح برای تداوم جنگ تنها راه در پیش رو بود. بگذریم از برخی زیرآبی رفتن‌ها در ارتباط گیری با آمریکایی‌ها (و حتی گرفتن سلاحی که منشأش اسرائیل بود)، که خود در کشمکش‌های داخلی و برخی پارادوکس‌های دکترین سیاسی - امنیتی حاکم بر کشور ناکام و نیمه تمام می‌ماند.

در سال‌های آخر حیات رهبر برخی رخداد‌های فرعی نیز رابطه ایران با جهان را تحت تاثیر قرار می‌داد از جمله صدور فتوای مرگ برای سلمان رشدی (که زمانی

مکتب کپنهاگ که به مطالعات امنیتی دوره پساچنگ سرد معطوف است، معتقد است امنیت دیگر در نبود تهدید صرفاً نظامی تعریف نمی‌شود و باید نگرشی چند بعدی داشت. مثلاً اگر دولتی نتواند اقتصاد شهروندانش را تامین کند فاقد امنیت ملی است. از نظر بین المللی نیز امروزه تهدیدات اقتصادی متفاوت از تهدیدات نظامی در گذشته است.

سورئالیستی و طعنه آمیز نسبت به پیامبر اسلام نوشته بود) و تاکید بر آن با تعیین جایزه از سوی برخی نهاد‌های سیاسی - مذهبی در ایران در سال‌های بعد.

دیگر قطع شدن روابط دیپلماتیک با دول غربی و رفت و برگشت سفرای اروپایی از کشور و قهر و آشتی‌های ادواری آنها گویی عادی برای طرفین شده بود. و قبض و بسط تحریم‌های اقتصادی به دلایل و گاه بهانه‌های مختلف نیز چنین بود. مجموعه این فعل و انفعالات و استمرار سیاست موسوم به استکبار ستیزی، ایران را مرتباً به ارتباط بیشتر با چین و بلوک شرق و کشورهای این بلوک پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و می‌داشت.

ارتباط با بسیاری از دول عربی و همسایگان نیز چنین بود. به جز آنهایی که از قبل در اردوگاه شرق بودند و بعضاً در ارسال سلاح به ایران در جنگ یاری رسانده بودند و یا ترکیه که در دوران پس از انقلاب ایران، عموماً از تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی ایران سودهای کلان می‌برد؛ بقیه معمولاً روابطی پر از قبض و بسط با ایران داشتند. هراس اولیه از پیام ضد ظلم انقلاب ایران با برخی مواضع و رفتارهای حاکمان بعد از انقلاب تشدید می‌شد. کشف مواد منفجره در ساک برخی حجاج ایرانی در سال ۶۵ یکی از این نمونه‌ها بود.

در این میان و به فاصله کمی پس از پایان جنگ، با مرگ رهبر بنیانگذار، رهبر جدیدی در راس هرم سیاسی قدرت در ایران قرار گرفت. این امر به تدریج با فعل و انفعالاتی سیاسی و دست به دست شدن قدرت از یک جناح به جناح دیگر در سطوح فوقانی قدرت همراه شد. اما سیاست خارجی تقریباً بر همان منوال سابق ادامه یافت. با این تفاوت که به تدریج و پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و صلح با عراق رگه‌هایی از عمل‌گرایی در سطوح بالای قدرت شروع به رشد نمود. اما رهبر جمهوری اسلامی در سیاست خارجی پا در مسیر رهبر بنیانگذار گذاشته بود.

ترور دکتر قاسملو و همراهان در وین و ترور برخی

داشتند. اگر رهبر انقلاب از دانش و تجربه آنها در تنظیم روابط بین‌الملل در مرحله پیروزی انقلاب استفاده (و به اعتقاد برخی، سوء استفاده) کرده بود اما در مرحله پس از پیروزی روز بروز از آنها دورتر شد. دولت موقت در این میان به سان وصله ناچسبی بود که سیاست‌های داخلی و بین‌المللی‌اش (که از طریق وزیر امور خارجه آشنا با روابط بین‌المللی‌اش اعمال می‌شد و می‌توانست با جهان به تعامل برسد)، از شش جهت زیر فشار بود!

مضمون اصلی سیاست خارجی کشور در شعار نه چندان روشن «نه شرقی - نه غربی» خلاصه می‌شد. در یک حال اگر در هر امری اختلاف نظر وجود داشت در عین مسئله ظاهراً همه با هم، هم نظر بودند؛ حمایت از فلسطین و مبارزه علیه اسرائیل. این امر ریشه‌های طولانی مذهبی و سیاسی و انقلابی (شامل نیروهای مذهبی و غیر مذهبی و حتی ملی) به خاطر شکل‌گیری از ابتدا ظالمانه این حکومت داشت. دولت دکتر مصدق نیز روابطش را با اسرائیل قطع کرده بود. بنابراین می‌توان گفت یکی

از پایه‌های ثابت سیاست خارجی کشور از ابتدای پس از انقلاب حمایت از فلسطین بوده است. اما این امر نیز خود دارای فراز و نشیب‌هایی در ایران و نیز در جهان و منطقه و حتی در درون خود فلسطینی‌ها بوده است که خود می‌تواند

موضوع بحث مستقل پرده‌مانی باشد. حمایت از آنچه جنبش‌های آزادی بخش و انقلابی خوانده می‌شدند (بدون فرقی‌گذاری چندانی بین اندیشه و ایدئولوژی‌شان) نیز در ابتدا جزء اصول پایه‌ای سیاست خارجی بود. این امر هم به تدریج رنگ و بوی دیگری یافت.

در هر حال پیروزی سریع انقلاب رهبر و پیروانش و انقلابیون را بدعادت کرده بود. گویی همه جا شعار دادن و پیروزی به همین راحتی است. برخورداری حکومت از نفت و درآمدی که کم و زیاد می‌شد اما قطع نمی‌شد نیز دست حکومت را در این راه باز می‌گذاشت و آن عادت را تشدید می‌کرد.

معلوم نشد مفهوم صدور انقلاب چگونه متولد شد. اما اسناد و مدارک نشانگر نظرات تهییج‌کننده و مداخله‌گر رهبر انقلاب در رابطه با عراق بود که نسبت به راس قدرتش (صدام) دلخوری شدیدی به واسطه اخراج خود از عراق داشت.

در رابطه با آمریکا «امپریالیست» و نیز «مرتجعین منطقه» هم نوعی همسویی شعاری و نه الزاماً مضمونی بین رهبر و پیروانش و نیروهای روشنفکری و بیشتر فعالان سیاسی وجود داشت. با تصرف سفارت آمریکا عمده نیروهای میانه رو عملاً حذف شدند. برخی رگه‌های میانه روانه درون بعضی روحانیون سیاسی را نیز موج شعارهای چپ‌گرا و رادیکال حاکم بر فضای سیاسی جامعه با خود برد و خودشان نیز با مقداری موج سواری و فرصت طلبی هم‌رنگ جماعت شدند. تصرف سفارت غلیان شعارهای ضد غربی و ضد آمریکایی را به اوج رساند. برخی در این زمان معتقد بودند باید در مقابل آمریکا به اروپا نزدیک شد.

آغاز جنگ تحمیلی نیز شرایط را پیچیده‌تر کرد. چرا که هم همسایگان دیکتاتور و فاسد بیشتری را که از صدور انقلاب ایران هراسناک بودند در برابر ایران قرار می‌داد و هم نیاز ایران به تسلیحاتی که باید در بازار جهانی می‌خرید صورت مسئله جدیدتری را در برابر حکومت تازه به قدرت رسیده ایران می‌نهاد. جهانی که

بشاراسد. حزب بعث یک مبانی دارد که هیچ‌کس حتی بشاراسد هم نمی‌تواند آن‌ها را تغییر بدهد. به همین دلیل هم تاکنون کودتا نشده است. اصلاً انتخابات مثل این‌جا نیست؛ در انتخابات‌ها همه باید عضو حزب بعث باشند. کسی که می‌خواهد کاندید بشود باید چندین مرحله را در حزب گذرانده باشد. یک‌شبه کسی در حزب رشد نمی‌کند. یک دوره زمانی دارد. لذا بخش امنیتی حزب بعث مشکل امنیتی داشت {...} آن خطایی که انجام شد خلأ ساختاری بود. حتی یک پلیس هم برای اعتراضات مردم تربیت نشده بود و این مشکل ساختاری موجب

میان محور تصمیم‌گیر (حتی در امور اقتصادی) سپاه بوده است.

استفاده از اهرم پرفشار سیاسی و تبلیغی به موازات برخورد‌های امنیتی و قضایی برای فعالان و رسانه‌های داخلی کمترین فرصتی باقی نگذاشته است که پرونده و کارنامه حضور وسیع و موثر سپاه در عراق بحث شود. همان‌گونه که در قبل در رابطه با تداوم جنگ یا گروگانگیری آمریکایی‌ها و یا پرونده هسته‌ای نیز چنین فضای سنگین و پرفشاری وجود داشت. مثلاً حمایت ممتد و حضور و تأکید بر سیاست‌های فرقه‌گرای نوری

به خصوص سربزنگاه‌های مهم در رفتار این حاکمان دیده می‌شود. مانند آزاد کردن گروگان‌ها و یا پایان جنگ و یا نرمش برای بستن پرونده هسته‌ای و امثال آن‌ها که هر چند معمولاً با «تاخیر» و وارد شدن «خسارات» فراوان اقتصادی به میهن و مردم همراه است، اما بالاخره و در نهایت صورت می‌گیرد. هوشمندی به خرج دادن در عدم همراهی با صدام در حمله به کویت، محکوم کردن حملات یازده سپتامبر و یا برخی همراهی و همکاری‌ها با غربی‌ها در حمله به طالبان و مواردی این‌چنینی نیز در راستای همین غریزه حیات و عقابیت عملی (البته کندذهنان و دیرهنگام) قرار می‌گیرد.

سه‌گانه بنیادی سیاست خارجی جمهوری اسلامی

مسئله ثابت حمایت از فلسطین و برخورد و منازعه با اسرائیل اما، در سیاست خارجی ایران به تدریج دارای دو پیامد، و به عبارتی دو «آفت»، شده است: یکی رفتن در نقش و قالب مسئولیت‌نابودی ظلم و استکبار در جهان و دیگری قائل شدن به حق و مقام «المقرء» جهان اسلام برای خود. مضمون و به خصوص پیامدهای عملی سیاسی و اقتصادی این دو امر به تدریج خود را آشکار نمود. این سه‌گانه دارای اهمیتی بنیادین در تحلیل سیاست خارجی و دکتترین امنیت ملی ایران بوده است که از ابتدا با مخالفت‌های فکری و ایدئولوژیک (و قرآنی) امثال مهندس بازرگان و یا نقدها و اعتراضات تیزبینانه سیاسی و اقتصادی مهندس سبحانی همراه بوده است. در مقاله دیگری به این موضوعات پرداخته شده که نیازی به تکرار آن علیرغم اهمیتی در بحث فعلی‌مان نیست.

موضوع محوری دیگری که در تحلیل و تبیین سیاست خارجی و امنیت ملی حکومت ایران باید توجه داشت رشد تدریجی فرقه‌گرایی و شیعی‌گری به عنوان استحاله و انحراف دیگری است که باز باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد و در مقاله دیگری مورد تحلیل قرار گرفته، بنابراین نیازی به تکرار آن در اینجا نیست. آخرین اتفاق مهمی که در این رابطه باید بدان اشاره کرد نفوذ روزافزون نظامیان در سیاست خارجی و امنیتی ایران به موازات نفوذشان به ویژه در یک دهه اخیر در سیاست داخلی (اعم از سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی و

در دو دکتترین امنیت ملی متفاوت؛ قدرت نظامی می‌تواند دو حالت تهاجمی و تحریک‌کننده و یا تدافعی (وباز دارنده) داشته باشد.

قضایی و رسانه‌ای و فرهنگی و ...) است. سپاه پاسداران اکنون یکی از ارکان قدرت در ایران است. به همین نسبت سپاه قدس نیز در سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران نقشی محوری یافته و عملاً دولت و وزارت امورخارج‌اش را حذف کرده است. نامه قاسم سلیمانی در رابطه با بحرین در دهن کجی به دولت روحانی آخرین نمونه این امر مهم است.

در همین رابطه مداخلات نقطه چینی قبلی حکومت ایران در منطقه (به خصوص در لبنان) که معمولاً با موافقت‌ها و مخالفت‌هایی در درون و راس هرم سیاسی مواجه بوده نیز اکنون حالتی سیستماتیک پیدا کرده و مورد حمایت و تأکید شدید رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد. پس از حملات غربی‌ها به عراق و سرنگونی یکی از مخالفان مهم منطقه‌ای ایران گویی این سیاست به یک سرفصل و جهش مهم رسیده و ایران حضور گسترده سیاسی و اقتصادی و نظامی در عراق یافته است. در این

سیر نظریه پردازی‌ها در رابطه با مقوله امنیت ملی نشان می‌دهد، امنیت دارای لایه‌های گوناگونی است. مهم‌ترین بخش سازنده «امنیت» برای یک کشور، در مرحله اول امنیت داخلی آن است. این امنیت دارای ابعادی چندگانه است: قدرت اقتصادی مبتنی بر توسعه...؛ قدرت سیاسی داخلی مبتنی بر دموکراسی و رفع تبعیض...؛ قدرت سیاسی بین‌المللی مبتنی بر ارتباط و ائتلاف‌های جهانی و منطقه‌ای و داشتن متحدان قدرتمند؛ قدرت و سرمایه اجتماعی داخلی مبتنی بر آزادی و... و اعتبار جهانی در افکار عمومی بین‌المللی با اتکاء به پیشرفت‌های اقتصادی و علمی و فرهنگی و ورزشی و... و رعایت حقوق بشر و ارتباط دوستانه با دول همسایه و جهان با احترام متقابل...؛ و در نهایت قدرت نظامی و تسلیحاتی از نوع بازدارنده برای دفاع از استقلال کشور و حاکمیت ملی در برابر قانون شکنی‌ها و نقض قوانین بین‌الملل توسط هر نیروی متجاوز.

این مشکل شد. الان هم هنوز ساختار جدید پلیس که با کمک دوستان نیروی انتظامی در آن‌جا تهیه کرده‌ایم پیاده نشده است {...} جنگ واقعی در سوریه زمانی شروع شد که نیروهای خارجی از کشورهای بیگانه وارد سوریه شدند»

این جملات در کنار دیگر اظهارات فرماندهان نظامی ایران به وضوح نشان می‌دهد که مشارکت و مداخله ایران در سوریه قبل از شروع برخوردهای نظامی و برای سرکوب جنبش اعتراضی مردم بوده است و «جنگ واقعی» همان‌گونه که سردار همدانی گفته است مدتها بعد شروع شده است. بنابراین همه تبلیغاتی که گفته می‌شود برای مقابله با تروریستها و داعش و... در سوریه حضور داریم دروغ و فریب است.

دلایل واقعی حضور ایران در سوریه

اما چرا راس هرم سیاسی و حاکمان نظامی - امنیتی ایران به سوریه این همه اهمیت می‌دهند؟ به نظر می‌رسد دو دلیل واقعی وجود دارد:

یکی هراس حاکمان ایران در زمان شروع ناآرامی‌های اعتراضی علیه بشار اسد در سوریه این بود که سلسله سرنگونی حکومت‌های صدام و قذافی و... با سرنگون شدن بشار، با حمایت‌های بین‌المللی به ایران برسد. حکومت ایران موضع واحدی در رابطه با این رخدادها نداشت. از برخی شادمان بود و از برخی بیمناک و پس از حملات نظامی غربی‌ها به لیبی هم این تکراری تشدید شد. بنابراین این جمله که اگر در سوریه نجنگیم در ایران باید بجنگیم با مقداری وارونه‌نمایی نه جنگ با داعش و در واقع جنگ با غربی‌هاست که تصور می‌کنند پشت برخی از این شورش‌های مردمی که انقلاب مخملی‌اش می‌خوانند قرار دارند و این حمایت ممکن است گاه حالت نظامی هم به خود بگیرد.

دوم اینکه سرنگون شدن اسد راه زمینی دسترسی

المالکی در عراق یکی از مهم‌ترین زمینه‌های ناراضی شدن اهل سنت در عراق و بستریابی داعش در این کشور بوده است. تا آنجا که سرانجام پس از مداخله مستقیم آیت‌الله سیستانی بود که دولت نوری المالکی حاضر شد خود را کنار بکشد.

اینک شیعه‌گرایی تبدیل به یک دکتترین در سیاست خارجی قدرت در ایران شده است تا آنجا که ولایتی مشاور عالی رهبر در سیاست خارجی در دیداری با انصارالله یمن گفته بود راه فلسطین از یمن می‌گذرد!

اوج و مهم‌ترین مسئله تأثیرگذار در این راستا حضور نظامی ایران در سوریه بعد از شروع ابراز ناراضی‌ها و تظاهرات خیابانی علیه بشاراسد در آن کشور است. این امر ابتدا تحت عنوان مقابله با مداخلات و انقلاب مخملی غربی‌ها در سوریه آغاز شد و تلاش گردید تجارب سرکوب جنبش سبز برای سرکوب اعتراضات سیاسی مردم سوریه به کار گرفته شود. اما بعد از شدت عمل و خشونت‌ها و شکنجه‌های وحشیانه پلیس حکومت اسد (که حتی با نصیحت مشاوران ایرانی در بکارگیری شیوه‌های پیچیده‌تر برای این سرکوب مواجه بود)، و حالت نظامی به خود گرفتن بخشی از معترضان و پیدایش مشکوک نیروهایی امثال داعش؛ با فریب و تزویر سعی شد این مداخلات و مشارکت در سرکوب تحت پوشش مقابله با داعش و یا به موازات و در تقابل با مداخلات دیگر قدرت‌های منطقه‌ای توجیه شود و یا «دفاع از بشاراسد» لباس تزویری به نام «دفاع از حرم» بپوشد!

سردار همدانی در گفت و گوی مشهور خود با نشریه «جوان» همدان قبل از مرگ خود به صراحت به این واقعیات اذعان کرده و گفته بود:

«در اوایل شروع درگیری‌ها نظام سوریه با اعتراضات مسالمت‌آمیز برخورد خوبی نداشت و این باعث شد که مشکل چند برابر شود. این را نمی‌شود ببرد سمت

ایران به حزب الله لبنان را مسدود می‌کرد. هر چند سوریه در جنگ با عراق به علت رقابت دیرینه دو حزب بعث (علیرغم مواضع ظاهراً مشترک هر دو حزب علیه آمریکا و اسرائیل)، متحد ایران بود و در مواضع سیاسی ظاهری‌اش نیز همواره جهت گیری مخالف اسرائیل داشته است، اما همگان می‌دانند که سوریه عملاً هیچ فعالیتی علیه اسرائیل انجام نمی‌داد.

بنابراین در ورای مداخله نظامی و همدستی با بشار اسد در جنایت علیه مردم‌اش می‌توان از یکسو همچنان هراس حاکمان ایران از «دشمن» را دید که یکسره سعی در سرنگونی‌اش را دارد، و دیگری ارتباط با برخی نیروهای نظامی همچون حزب الله در منطقه و نیز لایه‌ای از مقابله‌جویی با اسرائیل.

بدین ترتیب شاهد هستیم که در عمل و در امتداد فجایع حاکمان سوریه و متحدان ایرانی و روسی‌شان، این امر با مداخلات دیگر قدرت‌های منطقه‌ای به خصوص عربستان به جنگی نیابتی نیز تبدیل شده و رقابت

سه‌گانه بنیادی سیاست خارجی

و امنیتی جمهوری اسلامی: حمایت از فلسطین و مبارزه با اسرائیل؛ ایفای مسئولیت نابودی ظلم و استکبار در جهان و سوم قائل شدن به «ام‌القرءاء» جهان اسلام (و سپس رهبری شیعه در جهان).

عربستان و ایران خود بر آتش این جنگ و هر چه کورتر شدن گره حل بحران افزوده است.

بنابراین در ورای مداخلات در سوریه باز با همان مثلث غالب بر سیاست خارجی و دکترین امنیتی ملی حکومت ایران مواجه می‌شویم؛ مقابله با آمریکا و رسالت نابودی استیکارووزی‌اش در جهان؛ نابودی اسرائیل و بالاخره رهبری شیعیان جهان (شکل تقلیل یافته داعیه ام‌القرایی جهان اسلام) برای تحرک بخشی به آن در راستای دو هدف یادشده.

دکترین امنیتی مبتنی بر بد-باخت

اما این مثلث گاه حرکتی رو به جلو و رو به زمین دشمن برای حمله و پیروزی دارد و گاه بازی تاخیری برای حفظ خود (طبق همان فرمول حفظ نظام اوجب واجبات است) و تقویت نیرو برای حملات و مبارزات بعدی. بازی «تهاجمی» و «تاخیری»، هر دو اما برای «پیروزی» و غلبه بر دشمن است. این نکته دقیقاً در مثالی که رهبر ج.ا در تشبیه مذاکرات هسته‌ای به کشتی که از هر فنی باید برای غلبه بر دشمن بهره برد خودنمایی می‌کرد، وقتی دشمن در حالت تهاجمی قرار دارد، حفظ خود و نگه داشتن بازی اصل می‌شود. حاکمان ایران همیشه از قصد غربی‌ها برای سرنگونی حکومت ایران یاد می‌کنند. این البته رگه‌هایی از واقعیت را با خود حمل می‌کند و بحث در باره این تنش مقابل خود پرونده مستقلی است. اما نکته اینجاست که برای آنها همین که غربی‌ها این قصد را کنار بگذارند و موجودیت حکومت اینان را بپذیرند کافی نیست. مثل همان کاری که اوپاما کرد. جدا از شک و عدم اعتماد ایران به این قول و وعده‌ها، اما مسئله فقط باور حکومت تهران به اینکه دیگران قصد سرنگونی‌اش را ندارند نیست بلکه بلافاصله فیل خود آنان یاد هندوستان می‌کند: نابودی استکبار و دشمن و از بین بردن اسرائیل!

دو دکترین: توسعه‌گرا- دیپلماسی محور/ تقابلی (انقلابی)- نظامی

بگذارید مسئله را به شکلی دیگر و دقیق‌تر صورت بندی کنیم. در دکترین ایران اساساً بازی برد- برد معنایی ندارد. همان گونه که بارها نیز این تز توسط برخی سردمداران نظامی- امنیتی به نقد و طعن گرفته شده است. «اگر» آن‌ها هم نخواهند ما را سرنگون کنند ما که نمی‌توانیم با استکبار و صهیونیسم سازش کنیم. ما باید آنها را سرنگون کنیم. عربان ترین شکل مسئله همین صورت بندی است.

در اینجاست که دقیقاً به دو نوع نگاه در رابطه با دکترین‌های امنیتی می‌رسیم: دکترین مبتنی بر «منافع ملی» که در سیاست خارجی‌اش الف- به توازن قوای جهانی و منطقه‌ای (ب- حرکت تدریجی در رابطه با هر هدف ضد ظلم و تبعیض و ... در جهان و منطقه قائل است) البته بگذاریم از اینکه در نگاه دینی و ایدئولوژیک امثال مهندس بازرگان از «ساس» ما دارای چنین وظیفه‌ای نیستیم و خداوند به شیطان نیز تا روز قیامت مهلت داده است. و عمدتاً نگاه توسعه‌گرا- دیپلماسی محور تعاملی به جهان و روابط بین‌الملل دارد و نگاه دیگری که دکترینی تقابلی- نظامی با ادبیاتی مذهبی دارد.

جمع بندی و نقد دکترین امنیتی ملی حکومت ایران

حال با این مجموعه نکات می‌توان بحث از دکترین‌های امنیتی ملی راس هرم سیاسی و نیروهای قدرتمندتر نظامی- امنیتی در ایران را جمع‌بندی و نقد کرد. با تصریح بر اینکه:

الف- جریانات روشنفکری به علت نگاه آرمانی غیر برنامه‌ای در رابطه با مقوله «امنیت ملی» دارای نقصان‌های فکری و سیاسی و استراتژیک بوده‌اند. اما:

ب- همان گونه که سیر نظریه پردازان در رابطه با مقوله امنیت ملی نیز نشان می‌دهد، امنیت دارای لایه‌ها و اولویت‌های گوناگونی است. مهم ترین بخش سازنده «امنیت» برای یک کشور، در مرحله اول امنیت داخلی آن است. این امنیت دارای ابعادی چندگانه است:

۱. قدرت اقتصادی مبتنی بر توسعه و رفاه و استحکام پایه‌های اقتصادی تولیدی و توزیع عادلانه ثروت و امکان پیشرفت و امید به زندگی برای همه آحاد ملت
۲. قدرت سیاسی داخلی مبتنی بر دموکراسی و عدم شکاف بین دولت و ملت و نیز همبستگی ملی مبتنی بر رفع تبعیض از اقلیت‌های قومی و مذهبی و زبانی و ... و رعایت حقوق بشر و حکومت مبتنی بر قانون و برابری همگان در برابر قانون
۳. قدرت سیاسی بین‌المللی مبتنی بر ارتباط و ائتلاف‌های جهانی و منطقه‌ای و داشتن متحدان قدرتمند سیاسی
۴. قدرت اجتماعی (سرمایه اجتماعی) داخلی مبتنی بر آزادی و رفع تبعیض و مشروعیت (سیاسی و کارآمدی اجرایی) و نیز قدرت و اعتبار جهانی در افکار عمومی بین‌المللی با اتکاء به پیشرفت‌های اقتصادی و علمی و فرهنگی و ورزشی و ... و مبادلات فیما بین در همه این حوزه‌ها و نیز رعایت حقوق بشر و ارتباط نوع دوستانه با دول همسایه و جهان برای پیشبرد صلح و آزادی و عدالت و وساطت و پادرمیانی برای حل منازعات به جای تشدید آن‌ها و احترام متقابل به حق تعیین سرنوشت داخلی دول مختلف به خصوص در رابطه با همسایگان
۵. در نهایت قدرت نظامی و تسلیحاتی از نوع بازدارنده برای دفاع از استقلال کشور و حاکمیت ملی در برابر قانون شکنی‌ها و نقض قوانین بین‌الملل توسط

هر نیروی متجاوز در اینجا باید دو نکته محوری را نیز اضافه کرد: نکته اول اینکه قدرت نظامی می‌تواند دو حالت تهاجمی و یا تدافعی (ویازدارنده) داشته باشد.

نکته بسیار استراتژیک دوم مسئله تصمیم گیرندگان در باره دکترین‌های امنیت ملی است. در رابطه با اتخاذ هر سیاست و دکترین امنیتی، هم چون هر سیاست داخلی یا خارجی دیگر، یک مسئله بسیار اساسی این است که چه کسانی و چگونه تصمیم می‌گیرند. آیا افکار و اراده عمومی و ملی است که این سیاست‌ها را توسط نمایندگان خود به طرق مختلف، تعیین می‌کند و یا عده‌ای معدود و محدود و ذی نفوذ در قدرت و ثروت‌اند که در محافل بسته این تصمیمات را می‌گیرند. نکته متصل و مکمل دیگر این است که آیا عرصه عمومی در رابطه با نقد و بررسی و ارزیابی کارنامه این سیاست‌ها برای تصحیح یا تعدیل‌شان آزاد و گشوده است یا تحت فشار و سرکوب رسانه‌ای امنیتی و قضایی قرار دارد؟

دکترین امنیت ملی داخلی

حاکمان ایران از ابتدا مبتنی بر انحصار، تبعیض، ارباب (النصر بالرعب) و حذف تدریجی همه نیروها به جای همبستگی ملی و نیز بسته کردن مستمر دایره در برگزیده دموکراسی با سلاح نظارت استصوابی بوده‌است.

بدین ترتیب در رابطه با دکترین امنیتی حاکم بر ایران که از ابتدای انقلاب کم و بیش توسط رهبر بنیانگذار و رهبر بعدی جمهوری اسلامی پیش گرفته شده است این ایرادات اساسی وجود دارد:

+ بخش داخلی این دکترین به جای دموکراسی و همبستگی ملی و حقوق بشر و رفع تبعیض همواره مبتنی بر انحصار و حذف و ارباب‌النصر بالرعب) و نظارت استصوابی و ... بوده است. اما سلاح سرکوب همیشه پشت لایه‌های فریبنده شعارهای خارجی پنهان شده و همان طور که از ادبیات مذهبی برای تحلیل و حتی نامیدن منتقدان و مخالفان داخلی سوء استفاده می‌شده و از شعارهای خارجی نیز اسم رمز سرکوب ساخته شده و ناراضیان داخلی یکسره به دشمن متصل می‌شده‌اند. و البته همه این‌ها نامی جز فریبکاری ندارد.

+ در بخش خارجی اما؛ این دکترین و سیاست‌ها مبتنی بر خواست بلندپروازانه نابودی استکبار و صهیونیسم و گاه برعهده گرفتن حتی یک تنه این نقش و رسالت توسط حکومت ایران با گمان سازشکاری همگانی دیگران بوده است. در حالی که می‌توان مانند بسیاری از کشورهای دیگران به نظم ناعادلانه جهان نیز معترض بود اما در چارچوب منافع ملی عمل کرد و چشم بر تناسب قوای بین‌المللی نبست و مبارزه سیاسی ضد ظلم و تبعیض را در چارچوب نهادهای بین‌الملل و یا در افکار عمومی جهانی و یا در مواضع سیاسی روشنگر خویش پیش برد.

در رابطه با گره کور و تاریخی مسئله فلسطین نیز نمی‌توان کاسه داغتر از آش شد. اکثر فلسطینی‌ها خود نیز به فرمول دو دولت رسیده‌اند. باید این فرمول را در حرف و عمل پذیرفت و به جای شعار نابودی اسرائیل از حقوق مردم فلسطین در تشکیل دولت ملی و عدم تعرض اسرائیل به این دولت با طرق مختلف از جمله گسترش

دو دلیل واقعی حضور ایران در سوریه: اول؛ هراس حاکمان ایران در زمان شروع ناآرامی‌های اعتراضی علیه بشار اسد این بود که سلسله سرنگونی حکومت‌های صدام و قذافی و ... با سرنگون شدن بشار، با حمایت‌های بین‌المللی به ایران برسد. دوم؛ سرنگون شدن اسد راه زمینی دسترسی ایران به حزب الله لبنان را مسدود کند. اما همگان می‌دانند که سوریه عملاً هیچ فعالیتیتی علیه اسرائیل انجام نمی‌داد.

کشورهای بلوک شرق بدون اینکه مستقیم وارد جنگ با آن‌ها شوند، اما اقتصاد آنها را جنگی کرد. به این معنا که بخش قابل توجهی از بودجه آنها به جای آنکه صرف تولید و رفاه مردم شود که از زندگی‌شان ناراضی بودند و آنها از قضا روی این ناراضی‌ها حساب تبلیغاتی و رسانه‌ای درستی باز کرده بودند (جدا از مسئله دیکتاتوری سیاسی حاکم بر این بلوک)؛ صرف مسابقات تسلیحاتی و نظامی و حتی پروژه موسوم به جنگ ستارگان شد و این خود نهایتاً باعث «تضعیف» امنیت ملی این دولتها و سرانجام سرنگونی‌شان توسط مردم ناراضی شد.

حاکمان ایران به علت سابقه و صبغه روحانی و جنبه تبلیغی و خطابی‌شان و تأمین اقتصادی مستمر زندگی شخصی‌شان توسط مردم و تجار درک و دریافت درستی از امر اقتصاد ندارند و به شعارهای خطابه‌ای سیاسی بیش از هر چیز بها می‌دهند. آنها از تجربه پرورده هسته‌ای هنوز نیاموخته‌اند که به اقتصاد نمی‌توان فرمان داد و با به ضرب و زور و حبس مهارش کرد! و هنوز نیاموخته‌اند که ماهیت جنگ بین دولتها در دوران جدید از عرصه سیاسی و نظامی بیش از پیش به عرصه اقتصادی تغییر مکان داده است.

+ مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و رفتن به سمت مزدور پروری نمی‌تواند با اقدامات مشابه دشمنان و رقبا توجیه شود. نقض استقلال کشورها و دادن پول و تسلیحات و حمایت‌های مداخله‌جویانه در امور دیگران برای انجام همین امر توسط دیگران در رابطه با خود حاکمان بر کشور و مخالفان گسترده و رنگارنگ‌شان نیز توجیه سیاسی و اخلاقی فراهم می‌آورد. وقتی شما به مخالفان یک حکومت پول و سلاح و ... بدهید برخی مخالفان شما نیز که استقلال ملی را نقض کرده و در رابطه با دشمنان کشور وارد همین معادلات شده‌اند نیز مجوز اخلاق و سیاسی می‌یابند. در این باره بحث بسیار است.

+ دکترین امنیت ملی در حکومت ایران علاوه بر فریبکاری که در بالا آمد، دچار دو آفت بزرگ دیگر است: یکی عقب‌ماندگی تاریخی و دیگری فساد و گاه نیز حتی تحت نفوذ دشمنان خود (به خصوص اسرائیل) قرار گرفتن.

در هنگامی که بسیاری از چپ‌هایی که خود تئوریزه کننده مبارزات علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم بوده‌اند در نظریات خود تجدید نظر کرده (و البته برخی‌شان به آن سوی درغلطیده‌اند). و بسیاری‌شان ضمن حفظ آرمان خواهی‌شان اما تحلیل‌شان را از روابط جهانی اصلاح و تکمیل کرده و به خصوص در رابطه با شیوه‌ها و استراتژی مبارزه‌شان تجدید نظر کرده و روش‌های متناسب با توازن قوای کنونی را در پیش گرفته‌اند و در بسیاری از کشورها به اولویت منافع ملی و معادله برد- برد با غربی‌ها ضمن حفظ مواضع انتقادی سیاسی و اقتصادی و ... شان پرداخته‌اند؛ حاکمان ایران هنوز در مرحله آمریکا شیطان بزرگ و نگاه دشمن / توطئه محور خود باقی مانده‌اند.

در دوره‌ای که فلسطینی‌ها و حتی برخی جریانات متحد ایران در رابطه با به رسمیت شناختن فرمول دو سرزمین و نحوه مواجهه با اسرائیل تجدید نظر کرده‌اند و ضمن اعتقاد به حقانیت خود اما راهکارهای جدیدی را در پیش گرفته‌اند؛ حاکمان ایران با تاخیر سیاسی مواجه بوده و همچنان شعار محو اسرائیل سر می‌دهند.

و باز در حالی که پس از چند دهه از حرکت انورسادات و ترور وی خیلی از کشورهای عربی و اسلامی (که البته اکثرشان هیچ گاه متحد خوبی هم برای ایران نبوده‌اند)، سیاست‌های جدیدی در رابطه با اسرائیل در پیش گرفته‌اند (گذشته از آنهایی که در پشت صحنه با

فرماندهان سپاه با دانش و ضریب هوشی‌ای که گاه در سخنان و تحلیل‌ها و مواضع‌شان بازتاب شگفتی دارد همین تصمیمات پر هزینه را می‌گیرند و تاسف بار اینکه از برخی از آنها که باید به علت کارنامه معطوف به تحلیل‌ها و عملکرد غلط و پرهزینه‌شان در عراق مورد برکناری و بازخواست و محاکمه قرار گیرند، قهرمان سازی هم صورت می‌گیرد!

بنابراین به موازات اصلاح معنا و مسیر دکترین امنیت ملی باید کارگزاران و مجریان این سیاست‌ها نیز تغییر کنند و نظامیان تحت امر سیاسیون در بیابند و سیاست‌گذاری‌های کلان نیز از محیط‌های در بسته و محدود به نهادهای منتخب و ملی برگردد و عرصه عمومی برای نقد و بررسی و ارزیابی آنها گشوده باشد.

+ قدرت تسلیحاتی باید حالت بازدارنده و تدافعی داشته باشد. بودجه نظامی ایران نسبت به دول منطقه چندان نیست و نباید با رجزخوانی به هراس همسایگان و جهان دامن زد و یا بهانه بدست‌شان داد. قدرت نظامی «یکی» از ارکان امنیت ملی است و باید به صورت بازدارنده و نه تحریک کننده (با مثلاً شعارهایی که روی برخی موشک‌ها نوشته شد)، از آن بهره جست.

+ نظریه ام القراء جهان اسلام و مخرب‌تر از آن شیعی‌گری در منطقه‌ای که بیشتر همسایگان کشورمان سنی هستند یک انحراف و استحاله در دکترین امنیت ملی ایران بوده است. بدتر و گاه مضحک‌تر ریخت و پاش‌های مالی مشکوک در آفریقا و آمریکا و ... برای گسترش شیعه است که جز به هدر دادن نابخردانه سرمایه‌های ملی در راه تفکرات جزمی و رقابت‌های مضحک با عربستان نیست. اکثر قریب به اتفاق کشورهای مسلمان عاری از چنین سیاست‌های شگفت‌انگیز هستند. هم سیاست تمدن بزرگ شاه بلند پروازی و ماجراجویی دن کیشوت وار مضحک و مغرورانه بود و هم رهبری طلبی‌های مذهبی و فرقه‌ای حاکمان جدید. و البته این دومی برای ملت ایران بسیار پرهزینه‌تر هم تمام شده است. به علاوه اینکه بسیاری از افراد و نیروهایی که از کمک‌های بی‌حساب و کتاب مالی ایران بهره‌مند بوده‌اند نیز نهایتاً به ایران وفادار نمانده‌اند و به قول مهندس سحابی گویی دست حاکمان ایران نمک ندارد!

+ در پیش‌گیری دکترین توسعه‌گرایی اقتصادی- سیاسی و بازدارندگی نظامی به معنای توجیه یا انفعال در برابر نظم ناعادلانه جهانی نیست. و یا پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی به معنای نقض استقلال کشور نیست. تلقی اینها از «استقلال» و یا «مبارزه با استکبار» متعلق به دوران قدیمی تری از روند تاریخ جهان و دچار عقب‌ماندگی تاریخی است. همان گونه که گفته شد با این ناعادلتی‌ها باید با رعایت اولویت منافع ملی؛ اما تدریجی و مسالمت آمیز و فراگیر مواجهه شد. شیوه‌های مداخله و نفوذ و حتی سرنگونی توسط قدرت‌های جهانی نیز به جز موارد استثنائی از حوزه نظامی به حوزه اقتصادی تغییر ثقل داده است. بلوک غرب در نهایت نه در جنگ نظامی بلکه در جنگی اقتصادی بلوک شرق را مضمحل کرد. تحمیل رقابت‌های تسلیحاتی نظامی و موازنه وحشت بر

شهرک سازی‌ها و یا حملات نظامی و ... دفاع کرد و به مردم فلسطین نیز به جای سازشکار خواندن رهبران‌شان و یا برخورد‌های تفرقه افکنانه ویا سعی در طلب اطاعت مطلقه و مزدور سازی نیروهای منطقه‌ای از جمله در فلسطین، در «ملت» شدن و ایجاد همبستگی و تشکیل دولت واقعا در برگیرنده و ملی یاری رساند.

+ دکترین امنیتی ایران تک لایه و نظامی است و اساساً دموکراسی داخلی و اجرای حقوق بشر را توطئه و بهانه تراشی دشمن می‌داند.

چند بعدی دیدن امنیت لازمه یک دکترین امنیتی واقعا «ملی» یعنی در برگیرنده همه احاد ملت و منافع کلی آنان است. در غیر این صورت دیگر نام آن امنیت «ملی» نیست بلکه امنیت «نظام» و امنیت «حاکمان» است و این امری است که بارها در ایران خود را در آشکارترین شکلش نمایان کرده است. حاکمان ایران میلیون‌ها و میلیارد‌ها دلار سرمایه کشور را صرف بلند پروازی‌های منطقه‌ای و یا بی‌کفایتی‌های خود در تصمیم گیری‌ها به موقع در پرونده‌های بزرگ و بحران ساز (مانند گروه‌گانگیری و جنگ و هسته‌ای و اینک مداخلات نظامی در سوریه) کرده و می‌کنند.

+ اقتصاد در ایران همانطور که یک بار حسن روحانی تصریح کرد هزینه سیاست را پرداخته است. این معادله باید برعکس شود. قدرت اقتصادی خود بزرگترین عامل امنیت ملی و سرزمینی است. قدرت اقتصادی و نیز روابط گسترده و منافع متقابل اقتصادی قوی ترین عامل بازدارنده تهدیدات سیاسی و حتی نظامی کشورهای گوناگون است. اما طرح اقتصاد مقاومتی در خلا و برای بی‌نیاز شدن از سرمایه‌گذاری خارجی رویای باطلی است که باز در بستری از تضاد و تعارض و برد- باخت و غلبه بر کشتی گیر مقابل قرار دارد و نه تعامل که عنصر اصلی اقتصادی کنونی در جهان است. همانگونه که عدم انحصار در داخل و به خصوص عدم مداخله نظامیان ناکارآمد در اقتصاد خود عامل تقویت اقتصاد است و نه اقتصاد مقاومتی مبتنی بر انحصار و مداخلات فراوان نظامیان.

در همین راستا جایگزینی گفتمان تعاملی اقتصادی «توسعه‌گرا» به جای گفتمان بلندپروازانه و جاه طلبانه سیاسی تضادگرا (نابودی استکبار و صهیونیسم و تصدی رهبری جهان شیعی)، مبرم ترین و استراتژیک ترین مسئله است. قبلاً این موضوع به بحث و اشتراک گذاشته شده و نیازی به تکرار و تأکید آن در اینجا نیست تا اهمیت به سر عقل آمدن رهبران ایران روشن تر شود.

+ از ابتدای انقلاب مهم ترین و پر هزینه ترین تصمیم گیری‌های سیاسی- امنیتی کشور در جمع‌های محدود و بسته اتخاذ شده است. خاطرات هاشمی رفسنجانی نیز نشان می‌دهد که چگونه وی یا شخص آقای خمینی در مشورت با چند نفر معدود در رابطه با حیات و ممات یک ملت و یک سرزمین در دوران جنگ تصمیم می‌گرفتند و همه بوق‌های تبلیغاتی در خدمت این تصمیم و سرکوب نظرات مغایر آن به کار گرفته می‌شد. تصمیم‌هایی که هزینه‌ها سنگین اقتصادی و یا سیاسی- اقتصادی طولانی مدت آن را باید ملت رنجور ایران بپردازند. اینک نیز

در رابطه با مسئله فلسطین نمی توان کاسه داغتر از آش شد. اکثر فلسطینی ها خود نیز به فرمول دو دولت رسیده اند. باید این فرمول را در حرف و عمل پذیرفت و به جای شعار نابودی اسرائیل از حقوق مردم فلسطین در تشکیل دولت ملی و عدم تعرض اسرائیل به آن دفاع کرد.

سرشت قدرت طلب و آزمند بشری روابط بین المللی پر هرج و مرج و مملو از کشمکش را خواهد ساخت و به تعارض منافع و امنیت کشورها با یکدیگر و در نتیجه حاکمیت بازی حاصل جمع صفر در سیاست بین الملل می انجامد. بر این اساس هر کشور باید به فکر منافع ملی خویش بوده و دفاع از امنیت ملی باید اولویت اول هر دولتی باشد. واقع گرایان (کلاسیک)، «فقدان تهدید» را به مثابه امنیت تلقی می کنند. آن ها معتقدند قدرت در ذات خود همواره ضربه زدن به دیگران را می پروراند، لذا تجمیع قدرت در دولت ها باعث می شود تا آنها در مقام آسیب زدن به دیگران جهت تحصیل منافع بیشتر تلاش کنند و از آنجا که قدرت یافتن برخی بازیگران موجب تضعیف دیگر بازیگران می شود، پس «جنگ» جهت تضعیف رقیب لازم است. بدین ترتیب پایه تفکر امنیتی رئالیست ها بر ریشه قدرت نظامی استوار شده و آنها کسب امنیت را به معنای فقدان تهدید به واسطه قدرت مندی می دانند.

نئورالیسم (نو واقع گرایی) که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت، معتقد است که در نظام آنارشیستیک بین الملل امکان همکاری بسیار محدود است. با وجود اینکه دولت ها ممکن است از همکاری و همکاری سود اقتصادی ببرند، اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می گیرد. از نظر نئورالیست ها دولت ها به جای اینکه به همکاری (خصوصاً همکاری های امنیتی) به عنوان عاملی جهت تامین منافع دو طرف بنگرند، همیشه به دنبال این هستند که چقدر بیشتر به دست می آورند بنابراین چون دولت ها همیشه تلاش می کنند منافع و دستاوردهای خود را در محیط بین المللی که سرشار از رقابت، بی اعتمادی و بی ثباتی است به حداکثر برسانند، دستیابی به همکاری های به خصوص امنیتی دشوار و حفظ آن دشوارتر خواهد بود. دولت ها از این وضعیت آگاه هستند و اگرچه آنها به پیمان های همکاری نظامی می پیوندند و موافقت نامه های کنترل تسلیحاتی امضا می کنند ولی ضمن حفظ احتیاط معتقدند که در نهایت باید امنیت ملی را خود آنها تامین کنند.

رویکرد ایده آلیستی اما به عکس نگاه مثبت تری به انسانها و سرشت صلح طلبشان دارد و به دنبال ایجاد امنیت از طریق جهانی است. بازیگران این عرصه نیز انسانها و نه دولت ها هستند. منافع جهانی بر منافع واحدهای سیاسی اولویت دارد. انسانها نهادهای بین المللی، حتی می توانند دولتی جهانی تاسیس کنند. صلح و امنیت از طریق ایجاد و گسترش صلح و امنیت جهانی میسر است.

رهیافت پراگماتیستی با پرهیز از ذهنی گری اما امنیت و صلح را صرف نظر از ناهمسانی منافع ملی، از طریق ایجاد همکاری های بین المللی و ایجاد نهادهای امنیتی برای کنترل بازیگران بین المللی جستجو می کند. در وضعیت تعادل بین المللی با جلوگیری از دستیابی به قلمروهای یکدیگر امنیت ملی نیز از طریق امنیت جهانی تامین و حفظ می شود.

مکتب کپنهاگ اما به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده ای که در حوزه امنیت رخ داده

عقب ماندگی تاریخی و فریب و فساد در دکترین امنیت ملی ایران

خلاصه و عصاره بحث ما در باره دکترین امنیت ملی حاکمان نظامی - امنیتی و راس هرم سیاسی در ایران این است که این دکترین:

اولا دچار عقب ماندگی تاریخی است در تعریف نسبت خود با مردم متکثر سرزمین خویش و نیز جهان و قدرتهای جهانی و مسئله فلسطین/ اسرائیل و یا تقلیل ابعاد مختلف مولفه های امنیت به موضوع انحصار و حذف و سرکوب در داخل و مسائل نظامی و آن هم با رویکرد تعرضی و تهاجمی در رابطه با جهان و منطقه؛ و

ثانیا دارای فریب کاری در بهره گیری از شعارهای خارجی به عنوان اسم رمز سرکوب در داخل و نیز پوشاندن دیگر مقاصد در شعارهای فریبنده ای همچون انرژی هسته ای حق مسلم ماست (در حالی که اصلا بحث نه بر سر اصل انرژی هسته ای بلکه روی غنی سازی اورانیوم در داخل ایران بود) و یا پنهان سازی فریبکارانه دفاع از حکومت بشار اسد بنا به دلایل مختلف، در شعار دفاع از حرم و نظایر آن و یا تقاضای هم زمان هم تضمین امنیتی برای حفظ نظام از سوی غربی ها و هم حفظ پز و شعارهای ضد دشمن برای نابودی و مقابله مستمر با آنها حتی در حیات خلوت شان!؛ و

ثالثا دچار فساد در دنبال کردن منافع مافیاهای اقتصادی در پشت شعارهای امنیت ملی و در نوردیدن مرزهای ملی در جدالها و رقابت های سیاسی داخلی و حتی گاه تحت نفوذ عوامل جاسوسی اسرائیل قرار گرفتن در برخی مواضع و رفتارهای سیاسی است.

ضمیمه مقاله - دکترین های «امنیت ملی»

دفاع و صیانت از نفس اولین دغدغه و سائقه روانی هر آدمی است. دفاع از خانواده و قبیله و و طائفه و زیست بوم و ... نیز در همین امتداد قرار دارد. از هنگام شکل گیری دولت - ملت های مدرن در قرن ۱۷ و به خصوص از قرار داد وستفالی به بعد این امر در قالب سرزمین ها و به عبارتی کشورها و دولت های شان مطرح شده است. زان پس «امنیت ملی» در دو عرصه داخلی (هر کشور) و خارجی (و به عبارت دقیق تر، رابطه بین دول مختلف جهان)، معنا یافته است. و با هر تغییری که در یکی از این دو عرصه به خصوص در سطح بین الملل اتفاق افتاده است، تعریف و طراحی امنیت ملی نیز دگرگون شده است.

ترکیب دو واژه امنیت و ملی عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفته است. زان پس این مبحث در سطح آکادمیک نیز ذیل علوم سیاسی و عموماً در شاخه روابط بین الملل مطرح شده و به تدریج شرح و بسط یافته و تغییر و تحول یافته است، و نیز طبق روال همه علوم دیگر در این عرصه نیز مکاتب و پارادایم ها و رویکردهای مختلفی شکل گرفته و در نهایت به «دکترین» (نظریه، الگو، راهکار، خط مشی) های مختلفی انجامیده است. برخی از مهم ترین و معروف ترین رویکردها و دکترین ها در این رابطه به ترتیب زمانی عبارتند از:

رویکرد رئالیستی (واقع گرایی) نگاهی سخت به امنیت ملی دارد و آن را براساس قدرت تعریف می کند. صرفاً قدرت است که می تواند حافظ امنیت ملی باشد.

اسرائیل علیه ایران متحد نیز شده اند). باز حاکمان ایران با تاخیر امنیتی - سیاسی خاص شان بر طبل محو اسرائیل می کوبند. در حالی که هنوز هم بسیاری از کشورها با اسرائیل رابطه سیاسی ندارند و آن را به رسمیت نشناخته اند، اما سیاست های تهاجمی و تحریک کننده بی حاصلی همچون ایران هم نداشته اند.

هم چنین در حالی که بسیاری از کشورها از جمله کشورهای نفتی سابقاً عقب مانده، شدیداً استراتژی توسعه اقتصادی را در صدر اولویت های سیاسی و امنیتی شان قرار داده و به پیشرفت های خیره کننده ای هم رسیده اند و یک مقایسه ساده شهرهای شان و حضورشان در عرصه های مختلف سیاسی و اقتصادی و علمی و رسانه ای و ورزشی و ... جهانی به خوبی این جهش را نشان می دهد؛ در رفتار حاکمان ایران «سیاست» و «مذهب» حرف اول را می زند و «اقتصاد» باید هزینه های آن را بدهد.

جدا از عقب ماندگی و تاخیر فاز «دکترین امنیتی» حاکمان ایران، ضعف دیگر آن فساد برخی جریانات ذی نفوذ عمدتاً نظامی در تصمیم گیری در این عرصه است. جدا از کم دانشی و بی تجربگی سیاسی بین المللی آنها و قدر قدرتی شان در عرصه داخلی که خود را نقد ناپذیر کرده و منتقدان را با اهرم اطلاعاتی و قضایی، سرکوب و مرعوب و ساکت می کنند؛ انگیزه بعضی از بخش های

جایگزینی «گفتمان» تعاملی اقتصادی «توسعه گرا» به جای گفتمان بلندپروازانه و جاه طلبانه تضادگرا (نابودی استکبار و صهیونیسم و تصدی رهبری جهان شیعی)، استراتژیک ترین مسئله در اصلاح دکترین امنیتی ملی در ایران است.

نظامی که هم چون مافیا عمل می کنند، منافع اقتصادی و سودهای کلانی است که در آشفته بازار تنش و تحریک می برند. مخالفت غیرمعقول و افراطی آنها در رابطه با برجام علیه خواست ملت و منافع ملی ایرانیان قابل تامل بوده و هست.

در اینجا باید نکته دیگری را هم افزود و آن فساد و بی اخلاقی در رقابت های سیاسی در حاکمان ایران و جریانات قدرت طلب و انحصار طلب آن است. از تحریک و توطئه علیه اولین رئیس جمهور در هنگامه جنگ و اینکه نمی گذاریم او پیروزمانده به تهران برگردد، گرفته تا تحریک و تخریب علیه مذاکرات هسته ای ملی و فرارجحانی دولت روحانی در همین رابطه قرار دارد. نامه تحریک آمیز یک فرد نظامی مغرور شده در رابطه با بحرین و موضع مسئله برانگیز حسن نصر الله پس از آن در این نقطه قابل تامل است.

در همین رابطه نمی توان از نفوذ برخی عناصر اسرائیلی در برخی نهادها و یا فضاها موثر در تصمیم گیری در رابطه با مسائل اساسی در رابطه با امنیت ملی نیز غافل بود. بعضی مواضع ناگهانی افراد افراطی در اثنای مذاکرات و یا هنگامی که فضای رسانه ای سنگینی و حساسی روی ایران وجود دارد در جهت نابودی اسرائیل و یا حمله به سفارت عربستان و مواضع و رفتارهای این چنینی، اگر از حماقت محض سیاسی و لمپنیزم رفتاری آنان در رقابت با دولت نشأت نگرفته باشد، هیچ توضیح دیگری جز بازی در زمین اسرائیل و شاید گاه با هدایت و نفوذ برخی عناصر مرتبط با آن کشور ندارد.

نظریه ام القراء جهان اسلام و مخرب‌تر از آن شیعی‌گری در منطقه‌ای که بیشتر همسایگان کشورمان سنی هستند یک انحراف در دکترین امنیت ملی بوده است. بدتر و گاه مضحک‌تر ریخت و پاش‌های مالی مشکوک در آفریقا و آمریکا و ... برای گسترش شیعه است که جز به هدر دادن نابخردانه سرمایه‌های ملی نیست. به علاوه اینکه بسیاری از افراد و نیروهایی که از کمک‌های بی حساب و کتاب مالی ایران بهره‌مند بوده‌اند نیز نهایتاً به ایران وفادار نمانده‌اند و به قول مهندس سبحانی گویی دست حاکمان ایران نمک ندارد!

نیز به تدریج دقیق‌تر و کامل‌تر شده است. دیگر صرف «نبودن تهدید»، امنیت ملی را معین نمی‌کند. امروزه منظور از «امنیت ملی» عبارت است از: حفظ جان (و آبرو و اموال) مردمان، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور (شامل فضای سرزمینی - خاک و آب مرزها- و سرزمین فضایی) از هر گونه تهدید، تحقق رفاه و آسایش مردمان و امید به زندگی و توسعه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، حفظ وحدت ملی، حفظ ثبات سیاسی، حفظ ارزش‌های ملی و فرهنگی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی برای تصمیم‌گیری و فقدان تهدیدهای بالقوه و بالفعل (و خطر حمله یا نفوذ) نظامی و سیاسی و اقتصادی و ... و هر گونه تهدید سخت و نرمی که موجودیت و پیشرفت کشور را تهدید کند. و باید افزود که البته امنیت ملی هم جنبه مادی و فیزیکی و هم جنبه ذهنی و روانی دارد.

در امتداد تغییر و تحول و پیچیده شدن مفهوم امنیت، معنای مقابل آن یعنی تهدید(امنیت) نیز دچار تحول شده است. در ادبیات مرتبط با دکترین‌های امنیت ملی در علوم سیاسی عوامل تهدید کننده امنیت ملی را بطور کلی به دو دسته تهدیدات خارجی و تهدیدات داخلی تقسیم می‌کنند. تهدیدات خارجی خود در دو سطح قابل بررسی است: اول در سطح سیستم بین‌المللی؛ تهدیداتی چون بی‌ثباتی بین‌المللی، تروریسم بین‌المللی، رقابت اقتصادی جهانی و ... و دوم سطح در سیستم‌های منطقه‌ای؛ نظیر بی‌ثباتی مرزی، جنگ میان دو کشور همسایه و تهدیدات داخلی نیز می‌تواند شامل بی‌ثباتی سیاسی (بنا به علل و دلایل مختلف)، تعارضات قومی و نژادی، مشکلات اقتصادی (افول میزان نرخ رشد، توسعه نیافتگی، کاهش میزان بهره‌وری و...)، مشکلات زیست محیطی، مسائل فرهنگی و ... باشد. این عوامل می‌توانند بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشند و یکدیگر را تقویت یا خنثی نمایند.

در دهه‌های اخیر به ویژه با فروپاشی بلوک شرق و پایان دوران جنگ سرد، «اقتصاد» و «فرهنگ» به عنوان دو عامل بسیار مؤثر و جدی بر مفهوم امنیت ملی تأثیر گذاشته‌اند. در بعد اقتصادی، جایگاه مواد خام و منابع حیاتی و استراتژیک و چگونگی تأمین آنها، افزایش بی‌رویه هزینه‌های نظامی، توسعه اقتصادی، مسائل مرتبط با وابستگی متقابل اقتصادی، رفاه ملی، تشکیل سازمان تجارت جهانی و تلاش برای ایجاد نظام بازاری واحد در سطح جهان، نظام اقتصاد بین‌الملل و ... باعث شده مسائل اقتصادی و تجاری جایگاه مهمی را در امنیت ملی کشورها، به خود اختصاص دهند و در نتیجه معنا و محیط امنیتی جهانی دچار تغییر و تحول گردد. تا آن

معتقد است، به مناسبات بازیگران داخلی بها می‌دهد و خوش بینانه به دنبال دموکراسی و صلح جهانی است و تصور می‌کند دولت‌های دموکراتیک با یکدیگر نخواهند جنگید، نواقعی (که به موازنه تهدید باور دارد)، مارکسیستی (که معتقد است تا نظام سلطه و استثمار حذف نشود و طبقات زحمتکش زمام امور را در دست نگیرند ناامنی و جنگ همچنان وجود خواهد داشت)، برساخت‌گرایی (که به امنیت نگاهی اجتماعی دارد و آن را عمدتاً مقوله‌ای ذهنی می‌داند و به هويت و امنیت هویتی همانند امنیت فیزیکی بهای زیادی می‌دهد)، اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی (در رویکردهای مختلفی همچون انتقادی، هرمنوتیک، فمینیستی و ...) پرداخت.

جمع‌بندی سیر و تغییر و تحول دکترین‌ها

اما به عنوان یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان گفت تنوع و سیر مکاتب نشان گر آن است که تحلیل‌ها و راهکارها حرکتی از ساده و صرفاً نظامی و قدرت(دولت) محور به حالت چندبعدی رسیده‌اند. نه خوش بینی آرمان‌گرایانه و نه بدبینی موازنه وحشت و نه دولت محوری صرف و نه یکجانبه نگری و اتکاء به روابط بین‌الملل و ... نتوانسته‌اند همه مسائل و همه رخدادها را پوشش دهند و تبیین کنند و ارائه راهکار نمایند. همچنان نظام بین‌الملل تا حدی آناشیک (و متکی به توازن قوایی که می‌توان ناعادلانه‌اش هم دانست) دیده می‌شود. هم چنین به تدریج و با فاصله گرفتن از دو جنگ جهانی و نیز فروپاشی بلوک شرق از میزان اهمیت جنگ و تهدیدات نظامی کاسته شده و از بازیگری دو ابرقدرت و یا بازیگری انحصاری دولت‌ها به اجتماع محوری و نقش افکار عمومی و نهادهای غیر دولتی ملی و فراملی توجه بیشتری شده است. همان گونه که اهمیت عنصر نظامی کاهش یافته و مسائل چند بعدی دیده شده و به خصوص بر اهمیت اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی بسی افزوده شده است. ضمن آن که به تدریج مسائل منطقه‌ای و بومی و به خصوص مسئله هویت‌ها نقش برجسته تری یافته‌اند. امروزه دیگر برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی متعادل با جهان و منطقه پیرامون، وابستگی اقتصادی متقابل، جست‌وجوی «متحد»، بستن پیمان‌های نظامی و همراهی با نظام‌های امنیت جمعی، به موازات و بیش از تقویت توان نظامی و دفاعی، اهمیت دارد و همه اینها ملزوماتی بسیار ضروری برای نیل به امنیت ملی است.

تعریف «امنیت» و روند تحول معنا و وسعت و مضادیق آن

در همین روند تعریف و تلقی از اهداف «امنیت ملی»

و نیز تحولات پس از یازده سپتامبر، اطلاق می‌شود. این مکتب دیگر همچون گذشته امنیت را در نبود تهدید و صرفاً بر اساس دیدگاه نظامی تعریف نمی‌کند و نگرشی چند بعدی به امنیت دارد. آن‌ها معتقدند اگر دولتی نتواند امید به زندگی را در بین شهروندان تأمین و تضمین کند، از لحاظ امنیت اجتماعی و امنیت عمومی فاقد کارآمدی باشد و امنیت اقتصادی و زیست محیطی را تأمین ننماید، فاقد هر گونه امنیت ملی است.

سه‌گانه بنیادی سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی: حمایت از فلسطین و مبارزه با اسرائیل؛ ایفای مسئولیت نابودی ظلم و استکبار در جهان و سوم قائل شدن به «ام‌القراء» جهان اسلام (و سپس رهبری شیعه در جهان).

سیاست خارجی به این دلیل باید به امنیت نگاه چندبعدی داشته باشد که به عنوان مثال، تهدیدات اقتصادی متفاوت از تهدیدات نظامی است. تهدیدات اقتصادی خارجی ممکن است از جانب اقتصاد جهانی صورت بگیرد؛ چرا که هیچ کشوری به تنهایی توان مقابله با اقتصاد جهانی را ندارد و تصمیمات آنها، هر چند هم غیرمنصفانه باشد، امنیت اجتماعی را متأثر می‌سازد. بنابراین بازیگران اقتصاد بین‌المللی ممکن است تصمیم بگیرند که توان یک دولت را در زمینه تأمین مایحتاج نیروهای نظامی و تهیه نیازهای اولیه مردمش تحت تأثیر قرار دهند و بدین وسیله به امنیت اجتماعی و ثبات رژیم حاکم صدمه وارد کنند.

از نظر آن‌ها دیگر تنها دولت مرجع امنیت نیست بلکه افراد و نهادهای ملی و فراملی و رسانه‌ها و ... نیز منظور می‌شوند. در این دیدگاه هم چنین مسئله «هویت» (های قومی و ملی و دینی) به شدت مورد توجه قرار می‌گیرد. ریشه برخی جنگ‌های مهم در دوران جدید مسئله هویت بوده است.

مکتب کپنهاگ توجه ویژه‌ای به مسائل منطقه‌ای دارد و معتقد است رویکردهای پیشین با توجه مودک به دولت ملی و یا به عکس به روابط بین‌الملل، از مسائل منطقه‌ای که ریشه بسیاری از جنگ‌ها و ناامنی‌های جهانی است، غفلت کرده است. براین اساس تعامل‌های منطقه‌ای بین دولت‌ها و مردمی که جغرافیا و فرهنگ و تاریخ و هویت و خاطرات و سرنوشت مشترکی دارند و احیاناً از تلقی‌های نزدیکتری به یکدیگر در رابطه با مقوله امنیت برخوردارند، می‌تواند (و باید) با ایجاد همکاری‌ها و همبستگی‌های منطقه‌ای به حصول و تقویت و تثبیت صلح و امنیت یاری رساند. بدین ترتیب تحلیل‌ها و خصوصیات چند بعدی مکتب کپنهاگ به تدریج آن را به راه میانه‌ای در مطالعات امنیتی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بدل کرده است.

تحلیل نظریه‌های مختلف دیگری که در عرصه روابط بین‌الملل و به خصوص دکترین‌های امنیتی مطرح‌اند خارج از مجال این مقال است. در آن صورت می‌بایست پرسش‌های اساسی این مقوله از جمله مرجع (وکارگزار) امنیت، ماهیت و ابعاد تهدید، شیوه‌های برقراری و تأمین امنیت را در مکاتب (و نیز گرایش‌های فرعی تر) دیگری همچون رویکرد لیبرالی (که به اولویت آزادی بر امنیت

دکترین امنیت ملی ایران دچار نوعی «عقب‌ماندگی تاریخی» است چرا که در سیاست داخلی اش به جای آزادی و دموکراسی، به سرکوب و انحصار و ارباب دست می‌زند و در سیاست خارجی اش در هنگامی که بسیاری از چپ‌هایی که ضد سرمایه‌داری و امپریالیسم بوده‌اند در نظریات و شیوه‌های مبارزه‌شان متناسب با توازن قوای کنونی بین المللی تجدید نظر کرده‌اند.

جا که برخی معتقدند «بدست آوردن سهمی از بازار جهانی» از نظر اهمیت در مصادیق امنیت ملی تبدیل به رقیبی برای «حفظ سرزمین» شده است.

در بعد فرهنگی نیز گسترش عظیم ارتباطات، پخش سریع اطلاعات و اخبار، ایجاد دهکده جهانی و تاثیر و تاثر فرهنگی بین‌المللی باعث افزایش آگاهی‌های سیاسی و عمومی و در نتیجه گسترش و ارتقاء توقعات مردمی شده است که مستقیماً تأثیری شگرف و تعیین کننده در امنیت ملی کشورها دارد.

هم چنان که مصادیق و موارد (وسعت) امنیت و تهدیدات آن مثلاً به حوزه زیست محیطی نیز کشیده شده و برخی از عوامل زیست محیطی جنبه امنیتی پیدا کرده‌اند: آلودگی محیط زیست، از بین رفتن جنگل‌ها، گرم شدن تدریجی کره زمین در اثر آلودگی و عوامل دیگر، تغییر ترکیبات هوای اطراف کره زمین (تغییر افزایش کربن)، ایجاد شکاف در لایه اوزن و کاهش ضخامت آن و ...

در باره «امنیت» چه کسانی تصمیم می‌گیرند؟

یک مقوله مهم در مباحث مرتبط با امنیت ملی (جداً از تعیین مفهوم امنیت و اینکه امنیت چه چیزی یا چه کسی/کسانی باید حفظ شود؟ و یا تهدید/تهدیدات امنیت کدام‌اند و منشاشان چیست؟ و یا راه/راه‌های مقابله کدام است؟) این موضوع مهم است که در رابطه با این تعاریف و مصادیق و اتخاذ خط مشی تامین و حفظ امنیت، چه کسی/کسانی تصمیم می‌گیرند؟ نقش مردم، نهادهای مردمی، گروه‌های ذی نفوذ، رسانه‌ها و افکار عمومی، اندیشه و ایدئولوژی‌های رایج، ترکیبات مختلف جمعیتی، نیازهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، منافع ملی و ... در این میان چگونه است؟ «تصمیم‌گیرندگان» یکی از مقولات مهم در مبحث امنیت ملی است.

امنیت در نظم نوین جهانی

بنا به نظم نوین جهانی برخی معتقدند تلاش قدرتمندان حاکم بر روابط بین‌الملل بر این است که اقتصاد و بازار جهانی را تحت هدایت خود درآورند. در این دوران سیر نزولی اهمیت قدرت نظامی و سیر صعودی اهمیت قدرت اقتصادی مشاهده می‌گردد.

برخی صاحب نظران معتقدند که جهان وارد مرحله خطرناکی شده است، توازن و تعادل دوران جنگ سرد درهم ریخته و بدون وجود یک نظام تعادلی جایگزین، هاله‌ای از ابهام در افق بین‌المللی پدیدار گشته است. نظام در حال شکل‌گیری جهانی نه براساس سلطه کامل آمریکا است و نه رها از آن. هر چند آمریکا تنها یا بزرگترین قدرت برتر جهان محسوب می‌شود ولی اوضاع جهان به اندازه‌ای پیچیده و امنیت خود جامعه آمریکا به قدری دچار مشکل است که قادر به حفظ یک صلح آمریکایی در جهان نخواهد بود. هر چند با توجه به وضعیت اقتصاد و بازار جهانی و وجود ارتباطات مدرن بین‌المللی، انزوای گری نیز غیر عملی است.

به علاوه در عصر جنگ سرد، روابط کشورها عمدتاً ثابت و آشکار بود. برخی کشورها متحد، برخی دشمن هم و برخی هم بی طرف بودند. بنظر می‌رسد دنیای جدید بدون اختلافات عظیم و فراگیر چون دوران جنگ سرد باشد. ولی مسائل جدید به ویژه مسائل اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، ملی و... باعث اختلافات جدیدی شده در حالی که اختلافات سابق نیز ریشه دارتر شده است. به عبارتی دیگر روابط بین کشورها بی ثبات‌تر و متزلزل‌تر است. از این رو شاید بتوان گفت دنیای در حال ظهور احتمالاً فاقد وضوح و ثبات دوران جنگ سرد خواهد بود و بیشتر شبیه جنگلی با خطرهای چندگانه، راه‌های پنهان، شگفتی‌های نامطلوب و سر در گمی‌های اخلاقی.

ادامه از صفحه ۵۰

برای آیندگان وجود دارد از اینکه جامعه مدنی ایران چطور درباره ماشین کشتار اسد می‌اندیشیده و با چه ترفندهایی آن را توجیه می‌کرده است. چطور صف درازی از مردم عادی برای پیوستن به گردان‌های «مدافعان حرم» و اعزام به جنگ سوریه شکل گرفته بوده. چطور شخصیت‌های متعدد فرهنگی و هنری و روشنفکران در مدح بشار اسد سینه سپر کرده بودند. چطور رسانه‌ها روایتی رمانتیزه از جنگ را تولید کرده و با سکوت یا حمایت نخبه‌گان، به مصرف جمعیت فارسی‌زبان رساندند و چگونه دولت ایران تا ناپودی کامل آن کشور بر این روایت پا فشاری کرد. همه کشورهای با سابقه استعماری باهوش‌تر از آن بودند که بخوانند با این صراحت چنین کنند.

ما با سوریه میراث شومی برای فرزندانمان باقی می‌گذاریم؛ میراثی نتیجه فلج‌شدگی اخلاقی جامعه، در کنار نگرشی نامتوازن به «منافع ملی» و تفکری سخت معیوب درباره مقوله «امنیت ملی».

[۱] چندی پیش در طی مذاکرات هسته‌ای وقتی مذاکره کننده ایرانی به همین سنت مالوف، تاریخ روابط ایران و غرب را از کودتا علیه دولت مصدق شروع کرد و غرب را متهم به دخالت مخرب در ایران، یکی از مقامات اروپایی عاجزانه درخواست کرده بود که مذاکرات فقط درباره مسائل جهان فعلی باشد و گفته بود من آن زمان فقط پنج سال داشتم و قسم می‌خورم هیچ نقشی در آن کودتا نداشتم.

لیست برخی منابع

۱- Center for International and Security Studies at Maryland (CISSM) & IranPoll.org Questionnaire, http://goo.gl/۲۷-۱۷ Date of Survey June ۲۰۱۶, fUvwR۰

۲- The Shadow, (۲۶ June, ۲۰۱۶) Taub, B Doctors, The New Yorker Magazine, retrieved from: AQuNCL/http://goo.gl

۳- Naylor, H (۵ September, ۲۰۱۵). Islamic State has killed many Syrians, but Assad's forces have killed more, retrived from: https://goo.gl/y۹brQI

۴- Human Rights Watch Report (۲۰۱۵), If the Dead Could Speak, (۱۶ December Mass Deaths and Torture in Syria's Detention Facilities, retrieved from: https://goo.gl/۱۹VxbA

۵- Amnesty International Report (۲۰۱۲), I wanted to die: Syria's torture survivors speak' out, retrieved from: http://goo.gl/CBzckS

۶- Amnesty International Report (۲۰۱۱), Syria: Deadly detention: Deaths in custody amid popular protest in Syria, retrieved from http://goo.gl/kMYmLU

۷- The Guardian, (۱ August, ۲۰۱۱), Hama - the city that's defying Assad, retrieved from: https://goo.gl/JLMAmq

۸- Middle East, ۲۰۱۵ Current and Future Challenges retrieved from: http://goo.gl/dYmxsm

۹- Pasha, S (۱۹ October, ۲۰۱۵), Syrian Refugees Are Running From Assad Rather Than ISIS: retrieved from: http://goo.gl/ThlPGn

۱۰- 'سلطه‌ستیزی' تا 'سلطه‌جویی' انقلاب ایران از فحص. م. ۶ سپتامبر ۲۰۱۵ http://www.vdc-sy.info/index.php/en

۱۱ - Pew Research Center (۱۸ June, ۲۰۱۴), Iran's Global Image Largely Negative, Retrieved from http://goo.gl/C۰bLCT

۱۲ - Pew Research Center (۱۳ June, ۲۰۱۴), Unfavorable Views of Hezbollah on the Rise in Middle East; Steady in Lebanon, retrieved from: http://goo.gl/RKT۲Hz

۱۳ - Haaretz Service, Survey (۱۶ April, ۲۰۰۸), Nasrallah Is the Most Admired Leader in the Arab World, retrieved from: http://goo.gl/gA۰nJG

۱۴ - Zelin, A. & Smith, A. (۲۹ Jun, ۲۰۱۴), The Vocabulary of Sectarianism, retrieved from: http://goo.gl/ZTB۲kT

۱۵ - Aljazeera Center for Studies Opinion Poll- Arab Elites' Attitudes toward" (۱۹ January, ۲۰۱۶) Arab-Iranian Relations and Iran's Role in the Region" ۳CLkN۹/http://goo.gl

۱۶ - Khouury, G (۸ September, ۲۰۱۵), Iraq's prime minister is turning against Iran, retrieved from: http://goo.gl/vmWhfb

۱۷ - Mamouri, A (۱۲ May, ۲۰۱۶), Why Shiites are divided over Iranian role in Iraq, retrieved from: http://goo.gl/SZpLSi

۱۸ - Nelson, L (۱۸ Nov, ۲۰۱۵), The Shia jihad and the death of Syria's army, retrieved from: http://goo.gl/DQcJEF

۱۹ - جنگ بازی کودکان سوریه، قصه یک پارک بازی در حلب، هاشمی. ح. ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴ https://goo.gl/LUHmHx

۲۰ - Black, I (۱ February, ۲۰۱۶), The Guardian, Report on Syria conflict finds population killed or injured, retrieved from: https://goo.gl/jSKW۵C

۲۱ - Amnesty International Report (۲۰۱۵), Syria: Russia's shameful failure to acknowledge civilian killings, retrieved from: https://YI۲Yfh/goo.gl

۲۲ - Lake, E (۹ June, ۲۰۱۵), Iran Spends Billions to Prop Up Assad, retrieved from: http://goo.gl/w۴P۴BI

۲۳ - Pew Research Center (۱۷ October, ۲۰۱۳), Saudi Arabia's Image Falters among Middle East Neighbors http://goo.gl/LwAj۴

۲۴ - Henman, M (۱۱ December, ۲۰۱۴), Syrian military and ISIS have been 'ignoring' each other on the battlefield retrieved from: http://goo.gl/LwAj۴

۲۵ - Amnesty International Press release (۲۰۱۵), Syria: government using thousands of disappeared people as 'cash cow' - new report, retrieved from: https://goo.gl/rmBsoR

۲۶ - First Quarterly Report on Besieged Areas in Syria, February ۲۰۱۶, retrieved from: http://goo.gl/OQsNqw

۲۷ - Second Quarterly Report on Besieged Areas in Syria, May ۲۰۱۶, retrieved from: http://goo.gl/RU۳۶id

۲۸ - Siege Watch site: http://siegewatch.org/۳۶۲۱۸۸/۳۳۳۶۲۶/۱۱/#/org

۲۹ - The Violation Documentation Center in Syria: http://www.vdc-sy.info/index.php/en

جمهوری اسلامی منشأ تهدید علیه خود

حسین علیزاده



منطقه و گاه جهان است. به این ترتیب، امنیت در چهار سطح قابل تشخیص است که عبارتند از: امنیت فردی، امنیت ملی، امنیت منطقه ای و امنیت بین المللی. برای مثال تأمین امنیت بین المللی، وظیفه ای است که به سازمان ملل سپرده شده است. منشور ملل متحد مهم ترین وظیفه ذاتی این سازمان را که پس از جنگ جهانی تأسیس شد، تأمین صلح و امنیت بین المللی

گو اینکه همه نظام های سیاسی نسبت به امنیت ملی خود حساس اند ولی مصادیق امنیت ملی از کشوری تا کشور دیگر می تواند متفاوت باشد. مدعای این یادداشت این است که جمهوری اسلامی فاقد درک درست از مفهوم امنیت ملی ایران است. برای اثبات این مدعا ناگزیر باید مفهوم امنیت ملی که مفهومی راهبردی در سیاستگذاری های هر نظام سیاسی است مورد کنکاش قرار گیرد و سپس این پرسش را به آزمون گذاشت که آیا جمهوری اسلامی اعتنای کافی به امنیت به مفهوم "امنیت ملی" داشته است یا نه؟

این پرسش از آن روست که گاه کشورها از رهیافت درست در تشخیص امنیت خود در می مانند. این دقیقاً به مانند آن است که مصداق امنیت برای هر انسانی می تواند با مصداق امنیت برای انسان دیگر متفاوت باشد اما، گاه انسان ها در تشخیص اینکه چه چیز امنیت او را تأمین می کند به خطا می روند.

رهیافت کلی در مفهوم امنیت

برای اینکه درکی درست از مفهوم امنیت و چگونگی تأمین آن داشته باشیم، باید منشأ "تهدید" را شناسایی کرد. به بیان دیگر، مفهوم امنیت در ارتباط با مفهوم تهدید قابل فهم است. تهدید (هرچه باشد) می تواند امنیت را به خطر اندازد. به نسبت اینکه درک ما از تهدید

چيست، در صدد تأمین امنیت خود بر می آیم. حال این تهدید گاه متوجه فرد، گاه متوجه ملت، گاه متوجه

برای اینکه درکی درست از مفهوم امنیت و چگونگی تأمین آن داشت، باید منشأ «تهدید» را شناسایی کرد. اما، آیا همواره درک دولت ها از تهدید درست است؟ اگر نه، آیا می توان متصور شد که دولت ها منشأ تهدید علیه خود شوند؟

جمهوری اسلامی منشأ تهدید علیه خود
گرچه جمهوری اسلامی مانند هر نظام سیاسی دیگر به دنبال تأمین امنیت ملی و رفع تهدید از خود است ولی آیا در تعیین مصداق تهدید موفق بود؟ مدعا این نیست که در طول نزدیک به چهار دهه، جمهوری اسلامی همیشه و همواره مصداق تهدید را اشتباه گرفته بلکه مدعا این است که می توان مصادیق برجسته و در عین حال ویرانگری را یافت که نه تنها جمهوری اسلامی مصداق تهدید را اشتباه گرفته بلکه خود منشأ تهدید علیه امنیت ملی شده است. در زیر به چهار نمونه نزدیک اشاره می کنیم:

یکم؛ در پرونده هسته ای شاهد بودیم که مقامات ارشد نظام جمهوری اسلامی شتابان و دوان دوان به استقبال وضع تحریم های هسته ای رفتند. یکی آن را کاغذ پاره دانست و دیگری مدعی بی تأثیری آن شد. یکی آن را موجب خودکفایی دانست و دیگری مدعی دور زدن آن شد. در حالی که امریکا، کانادا، استرالیا، اتحادیه اروپا و یک یک شرکای تجاری ایران به پروسه اعمال تحریم علیه ایران می پیوستند، حاکمیت جمهوری اسلامی این پرسش را نادیده می انگاشت که مگر تحریم ها، نوعی از تهدید و از قضا خطرناک ترین تهدیدها نیستند؟ اگر آری آیا جمهوری اسلامی با چنان گزافه گویی ها، منشأ تهدید علیه امنیت خود نشده بود؟

برشمرده است. به بیان واضح تر تا جنگ جهانی اول و دوم مطلقاً هیچ نهادی که وظیفه تأمین امنیت بین الملل را بر عهده داشته باشد، وجود نداشت. از همین جا پرسش این است که اگر تأمین امنیت بین المللی، به نهادی همچون سازمان ملل سپرده شده، تأمین امنیت ملی با کیست؟

تأمین امنیت، مهم ترین وظیفه ذاتی دولت ها
به تهدیدی که متوجه ملتی باشد، "تهدید ملی" گفته می شود. از آنجایی که ملت ها زمام امور خود را به دولت ها می سپارند، ناگزیر رفع تهدید یا به بیان دیگر تأمین امنیت وظیفه ذاتی دولت هاست. دولتی که در تأمین امنیت ملی کوتاهی ورزد در اصلی ترین وظیفه ذاتی خود کوتاهی ورزیده است. تا امنیت حاصل نیاید هیچ اقدام ثمربخش دیگری نمی توان انجام داد.

بدیهی است که هیچ دولت و نظام سیاسی هرگز منکر این وظیفه ذاتی خود نیست. هیچ دولتی را نمی توان یافت که اگر از او پرسش شود آیا وظیفه رفع تهدید از ملت خود را دارد، منکر این وظیفه ذاتی شود. اما، آیا همواره درک دولت ها از تهدید درست است؟ اگر نه، آیا می توان متصور شد که دولت ها منشأ تهدید علیه خود شوند؟ اگر آری آیا جمهوری اسلامی منشأ تهدید علیه خود نبوده است؟

تأمین امنیت، وظیفه نخستین و ذاتی هر دولتی است. اینک گسل های بزرگی به عنوان «تهدید ملی» در جامعه ایران به چشم می خورد که اهتمام به آن چندان که باید دیده نمی شود. افزون بر این، جمهوری اسلامی، از تهدیدهای مهمی از قبیل تنش با کشورهای منطقه، تحریم هسته ای، احتمال تحریم موشکی و احتمال تحریم حمایت از تروریسم استقبال کرده است. از این رو، گزاف نیست که جمهوری اسلامی را منشأ تهدید ملی علیه خود بدانیم.

سطح مقامات عالی نظام چقدر صحبت از کمبود منابع آب، ویرانی محیط زیست، بحران بیکاری، فساد ساختاری و افزایش نرخ اعتیاد و امثال آن شنیده می شود که هر یک می تواند تهدیدی جدی برای هر نظامی باشد. به راستی در مقایسه با مبارزه با پدیده بدحجابی، چقدر بودجه و امکانات برای مقابله با تهدیدهای یادشده تاکنون اختصاص داده شده است؟ آیا مبارزه با بدحجابی اولویت یک نظام است یا مبارزه با بیابان زدایی، اعتیاد، بزهکاری و امثال آن؟

جمهوری اسلامی نه تنها خود منشأ تهدیدهایی جدید از قبیل تحریم با موضوعیت تروریسم و فعالیت موشکی است بلکه از آن بدتر غافل از گسل هایی است که برای هر نظامی تهدید تلقی می گردند.

بنا به پژوهش های جامعه شناسی، گسل های زیر در جامعه ایران شناسایی شده است:

۱. گسل جنسیتی (تبعیض آشکار و نهان علیه زنان)
۲. گسل نسلی (جمعیت جوان ایران با حدود ۶۵ درصد جمعیت زیر ۲۵ سال)
۳. گسل اقتصادی (فاصله طبقاتی با شکاف میان اکثریت فقیر و اقلیت بهره مند)
۴. گسل قومیتی (تمایل گریز از مرکز در قومیت هایی که خود را سرکوب شده می دانند)

افزون بر این تهدیدها که ماهیت درون زا دارند، تهدیدهایی بیرونی نیز وجود دارد که مهمترین آن ها عبارتند از:

۱. کاهش اعتبار بین المللی ایران که تأثیر محسوس آن را می توان در کاهش ارزش گذرنامه و ریال ایرانی دید.
۲. تنش فزاینده در روابط دیپلماتیک بین ایران و دیگر کشورها (فقط در نیمه اول سال ۲۰۱۶ تعداد ۷ کشور با ایران قطع رابطه کردند. این کشورها عبارت بودند از: عربستان، بحرین، سودان، سومالی، جیبوتی، کومور و مالدیو)

۳. فقدان متحد استراتژیک (شاید تنها متحد استراتژیک جمهوری اسلامی، نظام سوریه و با کمی تساهل دولت کنونی عراق باشند که هر دو گرفتار جنگ داخلی هستند)

نتیجه:

گفته شد تأمین امنیت، وظیفه نخستین و ذاتی هر دولتی است. به شرحی که گفته شد اینک گسل های بزرگی به عنوان «تهدید ملی» در جامعه ایران به چشم می خورد که اهتمام به آن چندان که باید دیده نمی شود. افزون بر این، نه تنها اهتمام به رفع این تهدیدها به چشم نمی خورد بلکه موارد برشمرده شده نشان می دهد که جمهوری اسلامی، از تهدیدهای مهمی از قبیل تنش با کشورهای منطقه، تحریم هسته ای، احتمال تحریم موشکی و احتمال تحریم حمایت از تروریسم استقبال کرده است. از این رو، گزاف نیست که جمهوری اسلامی را منشأ تهدید ملی علیه خود بدانیم.

در تلخی بیانیه نهایی سیزدهمین اجلاس سازمان همکاری اسلامی همین بس که حسن روحانی در مقام رئیس جمهور ایران و محمد جواد ظریف در مقام وزیر خارجه از حضور در جلسه اختتامیه به هنگام تصویب بیانیه در نشست سران خودداری کردند و بیانیه به سبک و سیاقی که عربستان می خواست به تصویب عموم کشورهای مسلمان رسید. در این بیانیه حزب الله لبنان همچون داعش سازمانی تروریستی و ایران حامی تروریسم معرفی شد.

اگر نبود یورش به سفارت عربستان یا اگر محاکمه عاملان به فوریت انجام می شد (که تاکنون انجام نشده) این همه پیامدهای ناگوار برای ایران حاصل نمی آمد.

چهارم؛ اخیراً حسن نصرالله طی سخنانی بی پرده اعلام داشت که کلیه منابع پشتیبانی این حزب از ایران تأمین می شود. او که حزبی در درون لبنان و بنا به خواست امریکا تحت تحریم بانک های لبنانی قرار گرفته، گفت: «تا زمانی که در ایران پول هست حزب الله هم پول دارد». با این اظهارات، حسن نصرالله به روشنی نشانی «شیر فلکه» را داد تا اگر قرار است تحریم ها بر حزب الله تأثیر کند همگان بدانند که باید تحریم های جدید (تحریم با موضوع حمایت از تروریسم) را از ایران آغاز کنند.

چنین اظهارات دلره آوری از حسن نصر الله مطلقاً از سوی هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی تکذیب نشد که هیچ؛ آیت الله خامنه ای در دفاع از حزب الله گفت: «حزب الله پیکره رشید خود را در دنیای اسلام دارد نشان می دهد. حالا گیریم که فلان دولت وابسته فاسد تو خالی پوک، در فلان بیانیه، با پول و دلار نفتی، حزب الله را مثلاً محکوم بکند. خب به درک! چه اهمیتی دارد... حالا یک ورق پاره ای هم یک جا اینها را محکوم بکنند، خب کرده باشد، چه اهمیتی دارد؟»

با توجه به مثال های یاد شده (که مشتکی است نمونه خروار) در می یابیم که اگر چه دولت ها از لحاظ نظری منکر وظیفه رفع تهدید از کشور نیستند ولی شگفت انگیز است که می بینیم جمهوری اسلامی در موارد یاد شده خود منشأ تهدید علیه امنیت ملی تلقی می شود.

برای درک چنین خطای فاحشی در راهبردهای جمهوری اسلامی، این پرسش به جاست که آیا در

دوم؛ دوازده سال زمان لازم بود تا پس از فرو گلتیدن اقتصاد کشور در تحریم های فلج کننده (تعبیری که هیلاری کیلینتون به کار برد) آیت الله خامنه ای فرمان نرمش قهرمانانه! را صادر کند. اینک پرونده هسته ای به سرانجامی رسیده است. اما، شگفت اینکه با نهایی شدن توافق هسته ای در تیر ۱۳۹۴، در اقدامی پرسش برانگیز سپاه پاسداران توان موشکی بالستیک خود را با بُرد ۱۷۰۰ و ۲۰۰۰ کیلومتر (که موضوع دیگر در کلنجار ایران و غرب است) در تاریخ اسفند همان سال، به آزمایش گذاشت. شگفت انگیزتر اینکه بر روی موشک ها عبارت «اسرائیل باید محو شود» به زبان عبری نوشته شد تا جای تردید باقی نگذارد که هدف این موشک ها کجاست.

بدیهی بود که این اقدام واکنش هایی را در بر داشته باشد. چهار کشور آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان (طرف های مذاکره در پرونده هسته ای) طی نامه ای به سازمان ملل خاطرنشان ساختند که آزمایش های موشکی ایران نقض قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل است. بدین ترتیب به نظر می رسد که کانون تهدیدی جدید علیه ایران در حال شکل گرفتن است. به عبارت دیگر، این اقدام خود منشأ تهدید ملی علیه امنیت ملی ایران تلقی می گردد.

شگفت انگیز است که در واکنش به این چهار کشور، سرتیپ امیرعلی حاجی زاده فرمانده نیروی هوا- فضای سپاه پاسداران، ساده انگارانه گفت سپاه پاسداران قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد برنامه موشکی ایران را «قبول ندارد». تو گویی سرتیپ حاجی زاده در یاد ندارد که روزگاری پیشتر، سپاه پاسداران مدعی بود که قطعنامه های هسته ای و پیش تر از آن، قطعنامه ۵۹۸ را نیز قبول نداشت.

حال پرسش این است آیا مگر ایران به قدر کافی توان موشکی خود را به رخ نکشیده بود که بعد از برجام دست به این کار زد؟ ثانیاً اگر ضرورتی در آزمایش موشکی بود، تهدید اسرائیل به نابودی چه ضرورتی داشت؟ آیا آزموده را آزمودن خطا نیست که دوباره تحریم های جدیدی را استقبال کنیم؟

سوم؛ ژانویه ۲۰۱۶ در حالی فرا رسید که توفانی سهمگین روابط تهران- ریاض را به یکباره درنوردید و روابط دو کشور قطع شد. تهران اعدام شیخ نمر باقر النمر شیعه بلند پایه سعودی را محکوم کرد ولی شگفت اینکه به دنبال این اعتراض، سفارت عربستان در تهران و کنسولگری اش در مشهد، بدون مداخله موثر پلیس مورد یورش قرار گرفته و به آتش کشیده شدند. این اقدام که نقض مصونیت اماکن دیپلماتیک محسوب می شد، یادآور یورش به سفارت بریتانیا، دانمارک و آمریکا بود. جمهوری اسلامی رکوردار یورش به سفارتخانه هاست. در نتیجه ریاض روابط دیپلماتیک خود با تهران را قطع کرد و به دنبال آن، تهران را در شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و سازمان همکاری اسلامی محکوم کرد.

اخیراً حسن نصرالله طی سخنانی اعلام داشت که کلیه منابع پشتیبانی این

حزب از ایران تأمین می شود. او با این اظهارات به روشنی نشانی «شیر فلکه» را داد تا اگر قرار است تحریم ها بر حزب الله تأثیر کند همگان بدانند که باید تحریم های جدید (تحریم با موضوع حمایت از تروریسم) را از ایران آغاز کنند. چنین اظهاراتی از سوی هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی تکذیب نشد که هیچ؛ آیت الله خامنه ای باز به دفاع از حزب الله پرداخت.

شیعه‌گری و ایران ستیزی دوروی سکه ولایت

سیامک قادری



به حمله تروریستی می‌زند، برخی کشورها به بهانه تأمین امنیت، میلیاردها دلار پول مالیات شهروندان را در خارج از مرزهای خود جستجو کنند. مقامات مسلط بر ارکان سیاستگزاری و اجرای "امنیت ملی" ایران نیز شاید بر اساس نگرش های نئورئالیستی بتوانند در شرایط آنومیک و هرج و مرج گونه منطقه، موضوع گسترش ابزارهای اعمال قدرت خود تا قلب سرزمین های رقیب را توجیه

کنند و موشک های دوربرد خود را در بلندی های جولان مستقر سازند و آن را به وسیله شبکه های تبلیغی خود، یک رویکرد هوشمندانه جا زنند، ولی واقعیت این است که درک جامعه متکثر امروز ایران از مقوله امنیت با این درک ساده لوحانه مسئولان امنیتی و نظامی حاضر در قدرت متفاوت است. گسترش ارتباطات و شبکه های ارتباطی، جامعه ایران را در پیوند با جامعه جهانی قرار داده است و امروز بسیاری از طبقات متوسط و بالای جامعه ایران، به درستی امنیت را، از جنبه داخلی آن در ارتباط انداموار حکومت با جامعه و از جنبه بین الملل آن ضمن حفظ هویت های فرهنگی، در ادغام و هماهنگی بیشتر با جهان، ارزیابی می کنند.

مداخله جویی خارجی دنباله سیاست ناکارآمد داخلی

گسست و جدایی حکومت با جامعه و گروه های متشکله آن و کاهش سطح مشروعیت و ناکارآمدی حکومت و هم چنین عدم توانایی حکومت در بهبود این شاخص ها که بازتاب آن را در واکنش مردم در شبکه های اجتماعی به موضوع فسادهای گسترده و ناکارآمدی در آماده سازی و زیست کریمانه شهروندان می توان دید. این ها شاید انگیزه ای باشد بر اینکه مقامات ایران ترجیح می دهند سرمایه و همت خود را

برای متولدان نجف و کربلا و بعلبک تکیه زده بر مناصب ملی ایران، چه باک که مرزهای ایران عزیز، سرحدات آذربایجان و بلوچستان و خوزستانی نباشد که وجب به وجب خاک آن با خون جوانان ایرانی، علامت گذاری شده است.

اکنون که صدای گلوله ها در مرزها شنیده می شود و زبانه های آتش ناامنی در منطقه، سو و جهتی رو به داخل یافته است، اولین واکنش مقامات به این تهدیدها، نه بازسازی کلی نظام سیاسی - اقتصادی کشور و پلایش نهادهای قدرت و بازگشت به قانون و مصالحه ملی و رفع معضلات جدی داخلی به عنوان تهدید امنیت ملی، که تغییر و آرایش فرماندهان و نیروهای نظامی است و بدین سبب است که "جنگ دیدگان پر تجربه دهه ۶۰" غایب از پست های کلیدی، به تدریج از صحنه انزوا به صف اول مناصب نظامی جایجا می شوند.

اما آیا، نمایش قدرت سخت و بزرگ نمایی آن در حد کنونی که فرماندهان سپاه هر روز در بیانیه ها و سخنان خود کشوری را در منطقه تهدید به نابودی و انقلاب! می کنند، نشانی از امنیت پایدار و استحکام موضوع امنیت ملی ایران دارد؟

انسان و مفهوم، قربانی تفسیر

دو سر منازعه امروز جهان با دو شعار متفاوت "دموکراسی" و "امنیت"، سوء استفاده های زیادی از آن کرده و این انسانها و مردم بوده اند که قربانی این امر شده اند. همان قدر که دموکراسی با سرنگونی دولت های مقتدر منطقه و برخورد نظامی در این سامان، پا نگرفت و واژه دموکراسی را از مطلوبی مسلط و آرمانی نزد روشنفکران و طبقات متوسط و بالا و نقطه قوت در این جوامع، به واژه ای پرمنافشه در این کشورها تبدیل کرد، مدعیان امنیت ملی که امروز همانند دوران جنگ های مذهبی و قومی قرن ۱۷، آن را زمینگیر کردن دشمن در نقطه عزیمت، تعریف کرده و با گسیل نیرو آن را در خارج از مرزها می جویند، هرگز به آن دست نخواهند یافت.

ساده لوحانه و غیر قابل باور است در حالی که داعش امروز در فرانسه قلب و مهد دموکراسی ها در اروپا دست

به جای سامان دادن بر اوضاع گسیخته داخلی، بر روی گروه های اجتماعی ناراضی در سایر کشورهای منطقه متمرکز کنند.

سلطه تفکر و افراد ساده انگار نظامی، در نهادهای سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی موجب شده است تا موضوع امنیت ملی که امروز پیوند وثیقی با مشروعیت حکومت از سوی حکومت شوندگان، کارآمدی، موضوع محیط زیست و رونق اقتصاد دارد به سطح ساده تئوری های قرن ۱۷ امنیت و دوران جنگ های مذهبی که در نهایت به نظم و استغالی انجامید، نزول کند.

به نظر می رسد ملت های مسلمان و عمده دولت های بی کفایت آن به جای درس از تاریخ و پرهیز از جنگ های فرقه ای و مذهبی خونین در اروپا و توجه به مفهوم اولیه حاکمیت ملی و عدم دخالت کشورها و دولت ها در امور داخلی یکدیگر، این این مفهوم پایه ای و بنیانی روابط بین الملل را نادیده می گیرند.

واقعیت اینکه به رغم پیچیدگی جوامع و ارتباطات، همچنان این اصل، بنیان قابل احترامی است که در منشور ملل متحد، داوری های دیوان و نهادهای بین المللی حل اختلاف و کنوانسیون های مربوط به حق حاکمیت امری مسلم شمرده می شود. متأسفانه تفسیرهای نابجا از تئوری های جنگ پیشگیرانه فقط مختص به برادران سپاهی و رهبران سودازده شرق نیست و بسیاری از قدرت های جهانی وارد این انحراف

درک جامعه متکثر امروز ایران از مقوله امنیت با درک ساده لوحانه مسئولان امنیتی و نظامی حاضر در قدرت متفاوت است. امروز بسیاری از طبقات متوسط و بالای جامعه ایران، به درستی امنیت را، از جنبه داخلی آن در ارتباط انداموار حکومت با جامعه و از جنبه بین الملل آن ضمن حفظ هویت های فرهنگی، در ادغام و هماهنگی بیشتر با جهان، ارزیابی می کنند.

منطقه علت آن بوده ایم، نزدیک تر می شود. چه بهتر از این شرایط، برای "حکومت مشروعیت و اعتبار از دست داده" که بنیان آن بر نظریه پر مناقشه ولایت فقیه که حتی توسط علمای شیعه مردود و ناکارآمد تلقی می شود، تا مجموعه این تهدیدات را در در یک پکیج و بسته امنیتی - نظامی، قالب کرده و انتظار حمایت ملی از سیاست های مغشوش و غیر واقعی ایجاد کند که بر بستری فراقانونی و خلاف قانون اساسی، شکل گرفته است.

در این میان، سهم عده ای از فعالان سیاسی و مدنی که بی توجه به علل گسترش گرایش به تفکرات افراطی و خیزش تهدیدهای مذهبی، برای سرداران دروغ هورا می کشند و آنها را حافظان امنیت مرزهای ایران زمین جا می زنند، کمتر از طراحان و فراهم آورندگان این تهدیدهای فرقه ای نیست، سردارانی که از نردبان کیش شخصیت بالا رفته و در شبکه های اجتماعی اعتبار می یابند و به یکباره در نقش سرخوردگی خود، کشوری دیگر را تهدید به شورش و سرنگونی می کنند.

در همین بستر است که مرزبانان ایران عزیز که دیرگاهی برادران اهل سنت در غرب و جنوب و شرق بوده اند، تهدید امنیتی معرفی می شوند و زندان های تهران و شهرستان مملو می شود از برادرانی با زبان و دینی متفاوت که ایرانی اند و هر یک با انگ و اتهامی در زندان روزگار می گذرانند و فراموش می کنیم که سنگ هایی که از سوی مداخله جویان عرب همسایه امروز به سوی ما پرتاب می شود، پاسخ کلوخ های فقیهان شیعه ای است که سودای اتحاد جهان شیعه را در ذهن خام خود پخته اند.

نتیجه آن که، وقتی با دخالت های خیره سرانه یک مشتم نظامی که تحلیل های علیل خود را در بسته بندی عامه پسند عرضه کرده و تحت قیادت تفکری سوزانده و پوچ، مرزهای تاریخی و جغرافیایی را در می نوردیم و در دل سرزمین های اهل سنت، پایگاه شیعی تأسیس می کنیم، یعنی مرزهای شریف ملی که خون ها برای آن ریخته شده را به توهم «اتحاد فرقه ای»، معاوضه کرده ایم و پروایی از آن نداریم که شیعه لبنانی، یمنی و بحرینی و حتی نوکیشان شیعی ونزوئلایی را «اتباع تر» از سنی کرد و بلوچستانی بدانیم و در نهایت «فقد» ایران متکثر و عزیز را به وهم «نسیه» اتحاد شیعه واگذار کنیم!

در توجه به تشکیل شورای امنیت ملی در بازنگری قانون اساسی، اصرار قانونگذار و تاکید واژه ها بر مفهوم دفاع سرزمینی و از مرزهاست و اصل حمایت از مستضعفان و ... محلی از اعراب ندارد. گویی قانونگذار خود می دانسته که این بخش مربوط به شعارهای دوران انقلاب است و اساسا وضعیت بحرانی کشور اجازه نمی دهد شورای امنیت ملی به جز موارد مربوط به دفاع ملی و پاسداری از کیان کشور به موضوع دیگری، ورود کند.

ملی "تهدید نشود. ملت"، "دولت ملی" و "منافع ملی"، دارای معنی مشخصی است و نمی توان، امنیت، به معنی تأمین منافع امروز و فردای جامعه، صلح پایدار و ارتقای شاخص های زیست سالم، را به گونه ای تعریف کرد که برای به دست آوردن آن تا مرزها و حتی داخل محدوده های سرزمینی یک دشمن فرضی پیش رفت و انتظار داشت که آنان دست روی دست گذاشته، وقایع را نظاره کنند.

آنچه این روزها به شدت امنیت ملی را در معرض تهدید جدی قرار داده است این است که مفهوم "اتباع" را فراتر از چارچوبه ملی و در حد ایدئولوژیک آن گسترش داده و پیشینه تاریخی و جغرافیایی سرزمین ها را نادیده انگاشت! این گونه است که سیاست سرمایه گذاری های میلیاردی بر روی به اصطلاح جنبش های آزادی بخشی چون حماس و یا دولت هایی هم چون سودان، نتیجه عکس داده و دم خروس زیاده خواهی های مرامی و ایدئولوژیکی فرقه گرای شیعی تحت عنوان حمایت از مستضعفان جهان و جنبش های رهایی بخش آشکار می شود. آنانی که فرماندهان و نمادهای دوره دفاع هشت ساله و چفیه را به عنوان نمادی از آن رشادت ملی، نشان خود قرار داده اند، به روشنی دروغ می گویند، چرا که دفاع ایرانیان هرگز به لحاظ مفهومی نسبتی با این سیاست تهاجمی که بوی خون و گسترش ولایت می دهد، ندارد.

شاید به مدد دست گشاده و دلارهای باد آورده بتوان کسانی را که از دور دستی بر آتش دارند، ارادتمند فرقه ولایی کرد که در خاستگاه خود دچار اضمحلال و فروپاشی شده است و با اقدامات نمادین و بی ارزش مثل برافراشتن پوستر آیت الله خامنه ای در روستاهای دور افتاده جنوب لبنان، نمایش قدرت و نفوذ به راه انداخت، ولی واقعیت این است که دست آخر "امنیت ملی" و دفاع از آن جز در داخل مرزها و توسط اتباع ایرانی فارغ از گرایش فرهنگی، قومی، مذهبی و زبانی تأمین نخواهد شد.

بنا براین، هوشمندانه نیست که با شعار پوچ و واهی حمایت از شیعیان جهان (بخوانید سودای سروری بر گروه های وابسته) در کشوری که خود دارای شکاف های فعال مذهبی است، بر تشدید شکاف ها و تضادها دامن زد.

چنین وضعیتی که ریشه اصلی آن در رسمی کردن دین در قانون اساسی و از طرفی توطئه پنداری و توطئه انگاری هر گونه هویت طلبی طرف مقابل از سوی سودازدگان فرقه ولایت فقیه دارد، روز به روز موضوع تأمین امنیت ملی را وخیم تر و مسأله دار تر می کند و در معادلات و سیاست منطقه ای، پای دخالت ها و حمایت های خارجی را به میدان باز می کند. در چنین زمینه ای، هیاهوی تهدید بنیادگرایی از جنس داعش، القاعده و طالبان که روزگاری فقط ابزار و توجیه حاکمیت نظامیان و امنیتی ها بود، از غرب و شرق کشور هر چه رساتر شنیده می شود و بلوایی که خود در

های مفهومی شده اند و جهان را در آستانه یک جنگ همه گیر دیگر قرار داده اند!

از این جهت بسیار ریاکارانه و توطئه آمیز می نماید در حالی که رشد بی عدالتی و شاخص آسیب های اجتماعی به عنوان سم مهلک و تهدید امنیت ملی، وضعیت بحرانی ای را در کشور پدید آورده است. به استناد یک اصل تبلیغی از قانون اساسی (اصل ۱۵۲ و حمایت از مستضعفان جهان)، فصل بسیار پر اهمیت سیزدهم قانون اساسی که به روشنی به موضوع "دفاع" و نه تهاجم و نفوذ، در موضوع امنیت ملی اشاره دارد، نادیده گرفته شود.

کد کلیدی در فصل امنیت ملی در قانون اساسی، موضوع دفاع از تمامیت ارضی است. موضوع تشکیل شورای امنیت ملی پس از بازنگری قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است. اصرار قانونگذار و تاکید واژه ها بر مفهوم دفاع سرزمینی و از مرزهاست و آن اصل حمایت از مستضعفان و ... محلی از اعراب ندارد. گویی قانونگذار خود می دانسته است که این بخش مربوط به دوران انقلاب و شعارهای آن دوران است و اساسا وضعیت بحرانی کشور اجازه نمی دهد شورای امنیت ملی به جز موارد مربوط به دفاع ملی و پاسداری از کیان کشور به موضوع دیگری تحت عنوان امنیت ملی، ورود کند. سخنان این روزهای سرداران سپاه به عنوان یکی از اعضای کلیدی شورای امنیت ملی و فرمانده آن به عنوان یکی از اعضای مهم این شورا در باب مسئولیت در عمق بخشیدن به انقلاب اسلامی از طریق حمایت از شیعیان جهان در تغایر جدی با مفهوم امنیت ملی است. چرا که اساسا مرزهای ملی را به رسمیت نمی شناسند و ورآی آن، امنیت حاکم اسلامی و ولی فقیه آن را در آن سوی مرزها و تا سرزمین "دشمنان خیالی" گسترش می دهند.

و این گونه است که امروز و فی المثل کمتر از یک سال پس از نابودی، "صاحیه" شیعه نشین و فقیر نشین در جنوب لبنان، بهتر از قبل بازسازی شود ولی خرابه های جنگ در خرمشهر و زلزله در بم ۳ تا ۴ دهه، بختک تاریخی دو یا سه نسل جمعیتی شود.

مرزهای ملی چه بخواهیم یا نخواهیم، بر اساس منشور ملل که کشورها آن را امضا کرده اند، بسیار محترم و مقدس اند و نمی توان بر اساس تئوری های دفاع پیشگیرانه و یا بازدارنده و بر اساس فرضیات ذهنی و دشمن سازی های وهمی و عمق بخشیدن به انقلاب اسلامی! و در نهایت در بسته بندی همه پسند و شبه روشنفکر تأیید کن "تأمین امنیت ملی"، از گروه های مخالف در کشورهای رقیب سود جست و موجب بر هم خوردن نظام سیاسی و اجتماعی کشورها شد.

مرزهای ملی در خطر گسترش محدوده ولایت تاکید بر این نکته که این روزها از دو واژه "امنیت" و "ملی" استفاده های نابجا صورت می گیرد، ایجاب می کند که از ترکیب این دو واژه نیز، اگرچه در بطن خود مفهومی سازنده را در بر دارد، سوء استفاده نشده و از آن طریق، بنیان ها و زیر ساخت های "امنیت

گسست‌های اجتماعی و ملی، چشم‌اسفندیار منافع و امنیت ملی

کاظم کردوانی



امنیت و منافع ملی ما در بستری از عامل‌های داخلی و خارجی تعریف می‌شوند. هرچند عامل‌های داخلی سنگ بنای امنیت ما هستند، عامل‌های خارجی و وضعیت منطقه‌ای و جهانی کشور ما می‌توانند در لحظه‌هایی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. به‌علت حساسیت امروزین موقعیت منطقه‌ای و جهانی ایران نخست دو عامل دخیل در این امر را مطرح می‌کنم و سپس به گسست‌های درونی جامعه ایران می‌پردازم.

یک: در وضعیت ما در منطقه و جهان ۱- گسست در حوزه منطقه و روابط میان ما و همسایگان

چه در زمان حکومت شاه و چه امروز، کشور ما با چالش‌های فراوانی در منطقه و حوزه خلیج فارس روبه‌رو بوده است که یکی از آن‌ها دشمنی با ایران و

نپذیرفتن منافع ملی آن از سوی برخی از همسایگان ما بوده است. پس از انقلاب، این امر با عامل‌های دیگری درهم تنیده شد که یک سوی آن ناشی از زیاده‌خواهی جریانی در درون حکومت ایران بود که شاید روشن‌ترین نماد آن خواست «صدور انقلاب» و ادعای رهبری مسلمانان جهان (از سوی حکومتی شیعی در میان مسلمانان با اکثریت عظیم اهل سنت) بود. آن دشمنی این بار رنگ شدید مذهبی نیز به خود گرفت.

هرچند در دوره‌هایی نظیر دولت‌های رفسنجانی و خاتمی (و امروز در دولت حسن روحانی شاهد آن هستیم) سیاست تنش‌زدایی در پیش گرفته شد و آرامش نسبی در روابط مخاصمه‌آمیز به وجود آمد، اما، به‌علت تعدد مرکزهای قدرت و حاکمیت نگاه‌های تندرانه و صرفاً ایدئولوژیک-سیاسی (بدون توجه به منافع واقعی ملی ما) در مرکزهای اصلی قدرت، آن سیاست‌ها تداوم نیافت.

امروز ما با یکی از مهم‌ترین چالش‌های دوران معاصرمان در روابط خود با دنیای عرب و کشورهای خلیج فارس روبه‌رو هستیم. اگر یک سوی این چالش زیاده‌خواهی‌های برخی همسایگان ما و برنتافتن ایرانی قدرتمند است، سوی دیگر آن سیاست حکومت ایران است که نتوانسته است در فداقامت همسایه‌ای

با احساس مسئولیت به سرنوشت ملی و حکومت همسایگان خود ظاهر شود و شریکی قابل اعتماد برای آنان باشد. و با تبلیغات بی‌خردانه و کارهایی بی‌خردانه‌تر از آن، ترمیم روابط خصمانه و تبدیل آن به رابطه‌ی دوستانه‌ی متقابل را بسیار دشوار کرده است. در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، در «میان» آتش» نشست‌ایم. امنیت ما از امنیت منطقه‌ی ما جدا نیست. اگر برای فروخواندن

این «آتش» با احساس مسئولیت نسبت به امنیت ملی و حاکمیت حکومت‌های همسایگان‌مان (درعین پافشاری بر منافع ملی‌مان) کوشش نکنیم، روزی این «آتش» دامن ما را نیز خواهد گرفت.

۲- گسست در رابطه ما با جهان

به قدرت رسیدن جریان مذهبی‌ای که در جریان انقلاب ایران به حکومت رسید، بدون همراهی و پذیرش غرب (و به‌طور خاص آمریکا) ممکن نبود. برخلاف انقلاب بلشویکی روسیه که داعیه‌ی درهم‌پیچیدن نظام سرمایه داری جهانی را داشت، انقلاب ایران چنین ادعایی نداشت. و نظام جهانی هم برای همکاری با حکومت جدید نه‌تنها مشکلی نداشت که مشتاق هر نوع همراهی با آن بود. و این بزرگ‌ترین بختی بود که یک حکومت نوپا می‌توانست حتی برای منافع خود از آن استفاده کند و مملکتی مرفه و با اقتدار (در همان چارچوب منافع خود) برپا کند اما، توهمات سیاسی-ایدئولوژیک حاکمان جدید و درک ابتدایی آنان از نظام پیچیده جهان جدید، مملکت ما را به راه ستیز با جهان و نظام حاکم بر آن کشانید (به‌عنوان مثال کافی است که با مراجعه به تاریخ، زمان به‌رسمیت شناختن شدن دولت چین از سوی کشورهای غربی و دیگر کشورهای جهان را با وضعیت حکومت جدید ایران پس از انقلاب مقایسه کنیم!).

اگر نظام بین‌المللی حاکم بر جهان، نظامی است پر از بی‌عدالتی و اعمال زور و این امر می‌تواند موضوع بحث‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی باشد، در سطح حکومت و روابط بین‌المللی موضوع به گونه دیگری مطرح است. در مقام حکومت و سکنداران رسمی اداره مملکت نمی‌توان به هر کاری دست زد و بی‌توجه به ملاحظات و قانون‌های بین‌المللی هر کاری را مجاز دانست. و بعد هم انتظار تلافی نداشت (اشغال سفارت آمریکا در ایران و گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی و صدمه‌های جبران‌ناپذیری که این اقدام جنون‌آمیز به منافع ملی و حیاتی کشور ما وارد کرد که تا به امروز ملت ایران تاوان آن را پس می‌دهد، نمونه روشن آن است). در مقام مثال نمادین این سیاست ایران برپاداده می‌توان به نام‌گذاری بی‌درنگ خیابانی در تهران به نام قاتل انور سادات! اشاره کرد. چطور می‌توان از قاتل رئیس‌جمهور یک کشور، چنین تجلیلی کرد و بعد هم انتظار دوستی از آنان را داشت!

حاصل آن ستیزه‌جویی با غرب و اصولاً معیارهای شناخته شده بین‌المللی برای کشور ما چیزی جز از دست رفتن فرصت‌های بزرگ تاریخی و ضربه‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی (در یکی از بزرگ‌ترین چرخش‌های جهان و سر برآوردن دنیایی جدید) و انزوا در سطح جهان نبوده است که تا به امروز ادامه دارد. و به‌رغم کوشش‌های جناح‌های عاقل

مهر میهن و منافع آن پاسداری خواهند کرد و برچه اساسی می‌توانند یکدیگر را دوست بدارند؟

هرچند شاید نیازی به بیان نباشد، برای رفع هرگونه سوءبرداشتی باید بگوییم که آنچه صاحب این قلم در باره اهمیت امر ملی و میهن‌دوستی می‌گوید، هیچ ارتباطی با «ناسیونالیسم» به معنای منفی رایج در جهان علم و سیاست غرب ندارد.

اصولاً هیچ جامعه‌ای بدون حاکمیت اصل یا اصل‌های فراگذرنده یا تراگذرنده (Transcendence) در آن، نمی‌تواند پابرجا باشد. اصل‌هایی نظیر حقوق بشر، دموکراسی، میهن‌دوستی از جمله اصل‌های فراگذرنده‌ای هستند که قوام جامعه‌ها و مهر افراد هر مملکتی به یکدیگر وابسته به آن‌هاست و این اصل‌ها هستند که هر مملکتی را در فرازونشیب‌های گاه‌خاتمان‌برانداز از گزند حوادث ناخوشایند ملی حفظ می‌کنند. البته مذهب هم را می‌باید یکی از همین اصل‌ها دانست اما، مذهب دارای بُعد فراگیر میهن نیست. تعدد مذاهب‌ها در هر کشوری (از جمله ایران) و وجود ناباوران، مانعی است برای بُعد فراگیر فراگذرنده‌ی آن برای همه اهالی کشور.

آنچه در این سال‌ها فراوان صدمه دیده است، سرشت گرم احساسی انسانی ایران‌دوستی است (سرشت گرم تعلق به یک کشور، هر کشوری، پای‌ی قوام آن کشور است). در مدرسه و جامعه نه تنها این امر در مردم برانگیخته نمی‌شود که سهل است، هر درک و تصویر ایرانی بودن (ورای تعلق به سیاست‌ها و ایدئولوژی حکومتی) در ذهن‌ها مخدوش و نابود می‌شود. برای بسیاری از هم‌وطنان ما، میهنی که قرار است خانه و پناه‌شان باشد، به هر چیزی شبیه شده است جز خانه و پناه. اگر نبود واکنش جامعه و قوه خود مردم در مهر به مملکت، معلوم نبود که امروز چه سرنوشتی داشتیم! در حقیقت، در برابر این راهبرد سیاسی-ایدئولوژیک حکومتی (تبلیغات گاه‌به‌گاه و برای برخی مقصدهای آشکار و نگاه برخی سیاست‌مداران میهن‌دوست را کنار بگذاریم)، تنها واکنش خود مردم و فرهنگ طبقه متوسط جامعه و فرهنگ دیرپای ایرانی و خاطره‌های مشترک تاریخی مردم این سرزمین است که تا به امروز توانسته است

مهندس بازرگان در صحبتی گفت که «من اول ایرانی هستم و بعد مسلمان» با چه موجی از ناسزا روبه‌رو شد. آن جریان فکری دیرپای جامعه ما که همیشه خود را با هویت توأمان ایرانی بودن و مسلمان بودن تعریف کرده است، مطرود بسیاری از علمای دینی امروز و بخش تعیین‌کننده‌ای از حاکمان بوده و هست. و این امر در تضاد آشکار با تاریخ ایران است که به‌طور کلی رابطه‌ای سازگارانه میان دین و ملیت ایرانی برقرار بوده است.

از یاد نبرده‌ایم که وزیر علوم مملکت، دکتر گلبایگانی (در دولت هاشمی رفسنجانی) در سخنانی گفت که «اگر امروز سعدی و فردوسی زنده بودند، با سعدی یک طوری کنار می‌آمدیم اما فردوسی را از دانشگاه اخراج می‌کردیم!» نگاه متولی اصلی دانشگاه‌های کشور به یکی از بزرگ‌ترین رکن‌های زبان فارسی و حفظ هویت ایرانی به‌خودی‌خود ما را از بیان مطلب دیگری بی‌نیاز می‌کند. اصولاً کینه‌ای که بسیاری از عالمان دینی حکومتی و ایدئولوگ‌های مکتبی به فردوسی دارند حیرت‌انگیز است. در همین گذشته بسیار نزدیک، در دوران فاجعه‌بار دولت احمدی نژاد، آنگاه که برخی مشاوران نزدیکش (مشائی و ...) از سر عوام‌فریبی و برای هدف‌های سیاسی خود از ایرانی بودن سخن گفتند به‌جای آنکه به افشای عوام‌فریبی‌های آنان بپردازند، در منبرها و خطبه‌های نماز و گفتارهای رسمی از هیچ ناسازی به ایران و «مکتب ایرانی» (که معلوم نبود چه بود!) ابایی نکردند. اما چون نام ایران و ایرانی مطرح شده بود و به تعبیر این گروه از آقایان «ایرانیت» مقابل «اسلامیت» است، برای آقایان نام ایران و ایرانی در حد «کمپرزگی» بروز یافت!

این نگاه سیاسی-ایدئولوژیک حاکم در سیاست راهبردی و ایدئولوژی حکومتی به ملیت و امر ملی، تأثیرات فراوان و بسیار فراگیری در تمام شئون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، فکری مملکت ما داشته و دارد.

مدرسه یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین کانون‌های فکر و تربیت نسل‌های جامعه است. آنگاه که کودکان امروز و زنان و مردان فردای کشور به‌جای آنکه با مهر ایران و با نگاه «ما فرزندان ایرانییم» بزرگ شوند، هیچ آموزشی

حکومتی همچنان بر طبل این ستیزه‌جویی کوبیده می‌شود. کشور ما که می‌توانست به پیشینه‌های تاریخی و فرهنگ دیرینه و ظرفیت‌های عظیم فکری و متخصص و امکانات اقتصادی و موقعیت حساس ژئوپلیتیک خود، یکی از کشورهای مطرح جهان باشد، دچار آن چنان انزوای سیاسی شده است که در قضیه تحریم‌ها حتی کشورهای «دوست» (چین و روسیه) هم هیچ اعتنایی به این دوستی‌ها و گشاده‌دستی‌های رنگارنگ حکومت ایران نکردند و همراه با دیگر کشورهای غربی به همه‌ی قطعنامه‌های سازمان ملل رأی موافق (حتی نه رأی امتنع) دادند! و دولت بزرگی مانند ایران توانایی انتقال یک دلار! از طریق نظام بانکی را نداشت!

دو: گسست‌های درونی جامعه

در هر کشوری، از جمله ایران، همواره گسست‌های اجتماعی یکی از عامل‌های بالقوه‌ی تهدید کننده‌ی امنیت و منافع ملی آن کشور است. به‌اختصار مروری می‌کنیم به چند گسستی که زندگی آینده ایران و ایرانی وابسته است به کاستن و ترمیم آن‌ها:

نخستین گسست و اساسی‌ترین آن‌ها در جامعه ما، گسست گفتمانی مفهومی «ملیت» است که میان حکومت و جامعه و مردم به وجود آمده است.

جمهوری حکومت اسلامی از بدو تولد خود این گسست را پایه گذاشت. بی‌آنکه بخواهیم تفاوت‌ها و رویکردهای متضاد درون هیئت حاکمه و جناح‌های آن را در این زمینه نادیده بگیریم، جهت غالب و تعیین‌کننده، رویکردی است که براساس نگاهی سیاسی-ایدئولوژیک و بی‌توجه به تاریخ ایران و بنیان‌های تعریف شده جهان امروز، از سوی مرکزهای قدرت به پیش برده شده است. جمهوری حکومت اسلامی مشروعیت خود را تنها بر یک عنصر هویت تاریخی ایران بنا کرد و آن هم مذهب بود. و تمام هم‌وغم حکومت در بازسازی هویتی اسلامی-ایدئولوژیک خلاصه شد. و سیاست‌گذاری‌های هویتی به‌طور رسمی و با شدتی اعجاب‌انگیز - حتی در دوران جنگ عراق علیه ایران - روی به کاهش شدید وزنه‌ی ملی ایران و میراث کهن آن داشته‌اند و دارند.

طرفه آنکه حکومت نوع دینی برخاسته از انقلاب ایران، نه تنها با پیشینه و تجربه‌ی تاریخی کشور ما - حتی در بُعد مذهبی آن - سازگاری ندارد؛ که بیش‌تر به نوع حکومت خلافتی نزدیک است که فقه شیعی با آن در ستیز بوده است. اگر پیش‌نهاد نام‌گذاری «خلیج اسلامی» به‌جای خلیج فارس و قصد جدی خراب کردن تخت جمشید با بولدوزر، نمادهای تصورات حقیرانه برخی علمای درجه دوم و سوم دینی (اما صاحب مقام) بعد از انقلاب در باره دین و ملیت و رابطه میان این دو بود، مبارزه با «ملی‌گرایی» و مضموم دانستن آن در زبان بالاترین مقام مذهبی-سیاسی کشور، آن هم در گرماگر جنگ و تجاوز دشمن خارجی به کشور و حاکمیت ارضی ایران، بسیار پرمعناست! (و پخش سرود «ای ایران» در تنگناهای جنگ، نمی‌توانست بر حقیقت حاکم بر سیاست راهبردی کلان کشور در این زمینه سرپوش بگذارد). اگر عالمان دینی روشن‌بین را مجزا کنیم، اصولاً از لحاظ تاریخی نگاهی میان عالمان دینی ایران رواج داشته است که علاقه به ایران از نگاه تنها مملکت شیعه جهان برای آنان مطرح بوده است و امروز نیز این نگاه در میان عده‌ای از علمای دینی مؤثر در سیاست‌های حکومتی پابرجاست. و این نگاه، با درک تاریخی ایرانیان از ایران و ایرانی بودن خویشاوندی ندارد.

از یاد نبرده‌ایم که در دوران دولت موقت، آنگاه که

امروز ما با یکی از مهم‌ترین چالش‌های دوران معاصرمان در روابط خود

با دنیای عرب و کشورهای خلیج فارس روبه‌رو هستیم. اگر یک سوی این چالش زیاده‌خواهی‌های برخی همسایگان ما و برننافتن ایرانی قدرتمند است، سوی دیگر آن سیاست حکومت ایران است که نتوانسته است در قداومت همسایه‌ای با احساس مسئولیت به سرنوشت ملی و حکومت همسایگان خود ظاهر شود و شریکی قابل اعتماد برای آنان باشد.

در برابر این موج بلاخیز مقاومت کند و پاسدار مهر ایران باشد.

دومین گسست، گسست حکومت با مفهوم «مردم» است و پی‌آمدهای ناگواری که تا امروز به‌بار آورده است.

در نخستین نماز جمعیه‌ی قم پس از نوروز سال ۱۳۷۹، آیت الله جوادی آملی در تعریف چه کسانی مردم هستند، گفت: «مردم یعنی آن‌ها که خداپرستند و در مقابل ولی فقیه خاضع‌اند». چند سال بعد آیت الله مصباح یزدی اساساً مردم را به گونه‌ای دیگر تعریف کرد. او گفت: «اینکه می‌گویند که مردم تعیین

در این زمینه نمی‌بینند که سهل است، اگر نگوئیم با نگاه خصمانه دست‌کم بیگانه با این عنصر حیاتی بزرگ می‌شوند، چه نوع تعهد اخلاقی در برابر میهن و سرنوشت آن در میان آنان پرورش خواهد یافت؟ آنگاه که در مدرسه و آموزش عمومی کشور (مؤسسه‌های آموزشی، رسانه‌های جمعی، سخنرانی‌های رسمی، گفتارهای حکومتی و ...)، فرزندان این سرزمین با تاریخ و خاطره‌های تاریخی و اسطوره‌ها و فرهنگ و هنر و زبان و ادبیات و تمدن جهان‌نمای کشور پرورش نمی‌یابند، چگونه می‌توانند اصولاً به درکی از ملت ایران و هویت ایرانی دست یابند؟ و چگونه از

کرده‌اند یکی را برای ریاست جمهوری و ... مردم چه حقی داشتند؟ مردم چه کاره‌اند که به کسی حق بدهند؟ مگر خودشان چه کاره‌اند که هم چو حقی را بدهند؟» (همایش زلال ولایت، درباره‌ی نقش معظم ولایت فقیه، فروردین ۱۳۸۹، مشهد).

این سخنان، تنها سخنان (هرچند ناصواب) منبری و حوزه‌ای چند عالم دینی در دنیای بسته‌ی خود نیست. نه‌تنها اینان در دایره‌ی قدرت و سیاست امروز ایران صاحب نفوذ هستند و حکم و نظرشان در رکن‌های تعیین‌کننده‌ی گردش حکومتی (از جمله قوه قضائیه) اثر مستقیم دارد، بلکه می‌تواند تعبیری از قانون اساسی جمهوری حکومت اسلامی هم باشد. قانون اساسی امروز ایران از روز نخست و در بطن خود با یک تضاد آشکار متولد شد و این تضاد در بن‌بندهای ماده‌های آن و تقابل اصل‌های آن دیده می‌شود و در عمل هم روزبه‌روز کفه «ولایتی» آن سنگین‌تر شده است. اگر سخنان در حد تعارف به مردم را کنار بگذاریم، در نظریه ولایت فقیه و عمل حکومتی مردم منشأ قدرت حکومت نیستند. در این نگاه سیاسی-ایدئولوژیک نه‌تنها مردم «سوژه سیاسی» نیستند که «حق‌شان تنها در چارچوب «تکلیف‌شان در برابر حکومت ولایت فقیه سنجیده می‌شود. از همین روی است که مردم حق انتخاب رهبر حکومت را ندارند، بلکه آنان کسانی را انتخاب می‌کنند تا این «منتخبین» رهبر را (که از پیش و بدون نظر مردم و

به وجود آمده است، یکی از حساس‌ترین گرفتاری‌های امروز و فردای ایران است.

از زمان انقلاب مشروطیت به این سوی، درگیری‌های سنتی مذهبی میان شیعه و سنی (به‌رغم ماده‌های تبعیض‌آمیز قانون اساسی مشروطیت) آرام آرام از جامعه ما رخت بریست یا دست‌کم بروز بیرونی چندانی نداشت. با انقلاب سال ۵۷ و به‌تبع آن استقرار حکومت دینی در ایران، برخلاف تبلیغات حکومتی، کشور ما دوباره شاهد رشد تعصبات دینی و اختلاف‌های مذهبی شده است. و سرمنشأ این اختلافات هم نه مردم عادی که خود حکومتگراند. نه‌تنها قانون حکومتی بر این اساس بنیان گذاشته است بلکه در عمل بسیار فراتر از قانون رفتار می‌شود. اینکه در عمر سی‌وهشت ساله‌ی جمهوری حکومت اسلامی یک وزیر اهل سنت در دولت‌های گوناگون ایران حضور نداشته است، برای حکومتیان «بدبهی تر از بدبهی» است اما در چشم هم‌وطنان اهل سنت ما چیزی جز تبعیض و سرکوب نیست که گویا در میان میلیون‌ها ایرانی سنی نفر نبوده است که از چنین «لیاقتی» برخوردار باشد! در حکومتی که با تبلیغات فراوان همه ساله «هفته وحدت» برگزار می‌شود، در شهر چند میلیونی تهران یک مسجد متعلق به اهل سنت وجود ندارد، یک نفر از اهل سنت به ریاست حتی یک دبیرستان هم دست نیافته است. تنها مسجد اهل سنت در مشهد تخریب می‌شود و ...

درک ابتدایی حاکمان ایران از نظام پیچیده جهان جدید، مملکت ما را به راه ستیز با جهان و نظام حاکم بر آن کشانید. به‌عنوان مثال کافی است که با مراجعه به تاریخ، زمان به‌رسمیت شناختن شدن دولت چین از سوی کشورهای غربی و دیگر کشورهای جهان را با وضعیت حکومت جدید ایران پس از انقلاب مقایسه کنیم!

از قرار از سوی منبعی بیرون از دسترس آدمیان تعیین شده است) «کشف کنند».

در عمل هم «بی‌حق بودن» مردم آشکار است. براساس همان نظریه‌ی راهبردی، حقوق واقعی نیمی از جمعیت ایران، زنان، انکار شده است. حقوق ایرانیان دارای مذهب سنی (دست‌کم ده درصد جمعیت ایران)، تنها به این دلیل که از اهل سنت هستند، پایمال شده است. وضعیت دیگر اقلیت‌های مذهبی هم روشن است. تکلیف دگردانیشان و ناباوران هم که از پیش تعیین شده است. از این «مردم» تنها شیعیان دوازده امامی و عمدتاً مردان باقی می‌مانند که از میان آنان نیز کسانی صاحب حق هستند که طرفدار ولایت فقیه باشند، آن هم در چارچوب «تکلیف‌شان».

امروز به‌سختی می‌توان کشوری را در جهان یافت (جز کشورهای عشیره‌ای و قبیله‌ای نظیر عربستان و...) که در نظریه حکومتی خود، چنین آشکارا اکثریت مردم را از حق خود محروم کند و «مردم» نداند و چنین گسست عظیمی در نظریه و عمل میان حکومت و مردم وجود داشته باشد در تعریف «مردم»ی که بر آنان حکومت می‌کند و بنا به تعریف همان «مردم» می‌باید نگاهی آن باشند.

سومین گسست، گسست‌های حاد ناشی از تعلق دینی است

هرچند در بحث پیشین اشاره شد اما، به‌دلیل اهمیت موضوع می‌بایست در مدخلی جداگانه نیز مطرح کرد که گسست‌هایی که امروز در کشور ما پیرامون تعلق‌های مذهبی و بحران‌های ناشی از آن

ادامه از صفحه ۵۴ این بود که تجربه‌ی او راه را برای آزادسازی دیگر کشورهای منطقه از سلطه‌ی استبداد باز خواهد کرد. ما هرگز گمان نمی‌کردیم محصول انقلاب علیه استبداد به جایی برسد که مثل امروز پشتوانه‌ی بقاء و ابقای استبداد در سوریه شود. فقط هم ما مذهبی‌ها نبودیم، یادم هست که یک متفکر بزرگ چپ در سوریه، الیاس مرقص (۱۹۲۷-۱۹۹۱) همان وقت در سرمقاله‌ی روزنامه «الرأی» نوشته بود که انقلاب خمینی مبدأ آزادی ماست. البته بماند که مقاله را با خوشحالی به مرحوم پدرم نشان دادم، او به شدت بدبین بود و گفت «خون از همین حالا آغاز شد». گویا مرحوم پدر بهتر از ما نتایج قدرت روحانیت را می‌شناخت. انقلاب ایران هم خیلی زود به سمت استبداد چرخید.

انقلاب ایران همان روزی تمام شد که مهدی بازرگان مجبور به استعفا شد. معادله‌ی روشنی بود. مصر امروز را نگاه کنید! نظامیان با موج مردم راه آمدند و حسنی مبارک برکنار شد. آنها رفتن مبارک را می‌خواستند نه انتقال قدرت به مردم را. در نتیجه، در اولین فرصت علیه منتخب همان مردم کودتا کردند و استبداد نظامیان بر کشور مسلط شد. در ایران هم خمینی با موج مردم راه آمد و شاه سقوط کرد. اما او رفتن شاه را می‌خواست نه انتقال قدرت به مردم را. آنها نیازی به کودتای عریان نداشتند بلکه شرایط را طوری پیش بردند که به تدریج هر حزب و جریانی که با منافع‌شان سازگار نباشد یا کناره‌گیری کند یا کنارش بزنند یا بی‌تأثیرش کنند. رفته رفته در ایران روحانیت هم پالایش شدند و حالا عملاً نظامیان کشور را اداره می‌کنند. تکلیف دولت کنونی ایران را هم همان نظامیان روشن می‌کنند. اگر نیت خیری هم در دولت کنونی ایران باشد به ثمر نمی‌رسد چنان که تلاش‌های دولت خاتمی در نهایت به ثمر نرسید با آن همه امید که جریان‌های معتدل در منطقه و جهان به آمدن او بسته بودند.

به هر حال وقتی می‌گوییم امنیت ایران، باید روشن کنیم که منظورمان از ایران، ایران مردم و ایران انتخابات آزاد و دموکراتیک است یا ایران نظامیان؟ سوری‌ها عمریست با ایرانیان و شیعیان همدل و همراه بودند. هنوز یادگارهای دوران صوفیه‌ی ایران در زادگاهم (دیرالزور) هست. سوری‌های مخالف استبداد، تهدیدی برای امنیت هیچ طائفه‌ای در سوریه نبودند که نیاز به تکرار یک مظلوم‌نمایی تاریخی باشد.

بهنانه‌ی منافع و امنیت ملی

حرکت سپاه در سوریه آغاز یک داستان نبود که بهانه‌اش تهدید امنیت ایران باشد، بلکه امتداد پروژه‌ی درازمدت سپاه و حکومت ایران در منطقه بود. مگر مخالفان دموکرات اسد با ایران مشکلی داشتند که رفتن اسد و آمدن آنها تهدیدی برای امنیت ایران باشد؟ رفتن اسد تهدیدی برای منافع ملی ایران نبود اما با رویاهای سپاه سازگار نبود.

امنیت ملی ایران وقتی تضمین می‌شد که نظامیان ایران به جای کمک به اسد به مردم سوریه کمک می‌کردند و به جای تسویه حساب‌های تاریخی با اهل سنت بر مبنای اخوت و برادری اسلامی حرکت می‌کردند. علاوه بر منافع و مطامع سپاهیان، بخشی از ماجرا هم ایدئولوژیک است. آنها هنوز هم فکر می‌کنند انتقام مظلومیت شیعه در تاریخ را باید از ما بگیرند. روزگاری یکی از شیعیان عراقی در پایان مقاله‌ای در مجله‌ی «الشراع» در ستایش انقلاب ایران، به نظم نوشته بود: سنجَم دینِ التاریخ کله (همه‌ی طلب‌های تاریخ را جمع می‌کنیم) و ناخذَه دفعَه واحده (و یکباره همه را وصول می‌کنیم). منافع و امنیت ملی ایران در سوریه بهانه‌ست! مسئله، دامنه‌ی قدرت سپاه است و وصول یکباره‌ی همه طلبکاری‌های تاریخی.

نتیجه چنین نگاه تحقیرآمیز و ضدانسانی و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی، چیزی جز خشم و بیگانگی با کاشانه و وطن خود نیست. در اینجا به علت طولانی شدن مقاله تنها به فهرست کردن چند گسست دیگر بسنده می‌کنم (و شرح آن‌ها را به فرصت دیگری وامی‌گذارم):

دست‌کم می‌توان به شش گسست مهم دیگر اشاره کرد: ۴- رشد مسایل قومی و ناتوانی حکومت در ترویج مفهوم شهروندی و گسستی که در این عرصه نمایان شده است؛ ۵- گسست میان ارزش‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی جامعه و حکومت؛ ۶- گسست‌های حوزه اقتصاد و رشد فزاینده و لجام‌گسیخته تضادهای طبقاتی و فقر و ثروت؛ ۷- گسست میان حکومت و نخبگان فکری و متخصصان جامعه؛ ۸- گسست میان مرکز و غیرمرکز؛ ۹- گسست دشمنانه میان حکومت و اپوزیسیون.

کلام آخر

در هر جامعه‌ای همواره گسست‌هایی وجود دارد اما، کوشش حکومتگران خردمند آن جامعه در پی ترمیم و کم کردن این گسست‌هاست. اما در کشور ما تنها چیزی که کم دیده می‌شود کوشش سکانداران اصلی مملکت ما برای کاهش گسست‌هایی است که به‌طور آشکار بنیان جامعه ما را تهدید می‌کنند.

امروز سریش قدرت توانسته است این گسست‌ها را مهار کند اما، در فردا روزی که مجموعه‌ی این گسست‌ها کنار هم قرار بگیرند و کشور ما با وضعیت بحرانی بزرگی روبه‌رو شود آیا تاب خواهد آورد؟

دوست و دشمن امنیت ملی ایران!

علی کشتگر



در شرایط کنونی جهان امروز، بردارهای اصلی را که ضریب امنیت ملی برآیند تاثیرگذاری توامان همه آنهاست می‌توان به دو دسته عوامل نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم کرد که مگر در شرایط استثنایی، علی‌القاعده دسته اول از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردار است.

ماهیت نظام سیاسی، سیاست خارجی، دیپلماسی، وزن اقتصادی، مناسبات دولت و ملت، مناسبات اقوام و مذاهب جامعه و درجه‌ی مقبولیت نظام و رهبران آن در افکار عمومی جهانی مهمترین عوامل نرم‌افزاری اثرگذار در تقویت و یا تضعیف امنیت ملی به شمار می‌روند. ارتش، پلیس و تجهیزات نظامی از عوامل سخت افزاری امنیت ملی به حساب می‌آیند.

نهادی‌نگی تبعیض و ناامنی ملی در گفتمان داخلی جمهوری اسلامی

گفتمان، نگرش و سیاست‌های خارجی و داخلی جمهوری اسلامی از آغاز تا به امروز با امنیت ملی ایران سر‌ناسازگاری داشته است.

غلبه نگرش امت‌محور که مبنای تبعیض مذهبی در میان شهروندان و موجب تفرقه ملی و در نتیجه تضعیف انسجام ملی و تعمیق شکاف میان دولت و ملت است، با نام‌گذاری نظام جدید توسط آیت‌الله خمینی «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» آغاز شد. این نگرش در ۳۸ سال گذشته روز به روز جایگاه بیشتری در گفتمان و سیاست‌های کلان نظام ولایت مطلقه فقیه پیدا کرده و با کاهش ضریب امنیت ملی، ایران را از بهره‌مندی از امکانات ملی و فرصت‌های مهم تاریخی محروم ساخته است.

بنا به این نگرش بخشی از ثروت‌های طبیعی و فرصت‌های ملی ایران صرف مداخله و نفوذ جمهوری اسلامی در کشورهای مسلمان و در درجه نخست در میان جوامع شیعی کشورهای همسایه می‌شود. مخالفان و منتقدان این نگرش چه در داخل و چه در خارج دشمن تلقی می‌شوند. این نگرش شهروندان ایران را براساس نزدیکی و دوری با گفتمان و مواضع نظام درجه بندی می‌کند. شیعیان وفادار به ولایت مطلقه فقیه را شهروندان درجه یک، مسلمانان سنی را

شهروندان درجه دو و پیروان ادیان و مذاهب دیگر را به شهروندان درجه سه و چهار تقسیم می‌کند.

سیاست‌های ناشی از این نگرش، به مقوله دولت-

ملت که از نهضت مشروطه تا انقلاب بهمن به تدریج چهره‌ای مشخص پیدا کرده بود، آسیب‌های سختی وارد ساخته است. در دوران پهلوی‌ها میان دیکتاتوری پادشاهی و جریانات چپ

و ملی اپوزیسیون در قبال

ضرورت سکولار ماندن نظام سیاسی و جدایی دین و دولت و جلوگیری از نفوذ و رخنه تبعیض دینی در جامعه اتفاق نظر وجود داشت. هر دو طرف به خطری که دامن زدن به اختلافات مذهبی و اعمال تبعیضات دینی برای وحدت ملی و امنیت و موجودیت ایران به بار می‌آورد آگاه بودند و هر یک به نوبه خود در فرصت‌های مختلف با تحریکاتی که از جانب برخی آخوندها و مراجع برای دامن زدن به اختلافات مذهبی به عمل می‌آمد به مقابله برمی‌خاستند. نمی‌توان در این عرصه میان رضاشاه و محمدرضا شاه با مصدق، قوام، فروغی و یا میان دیکتاتوری سلطنتی، و اپوزیسیون (چپ و ملی) تا پیش از انقلاب بهمن اختلاف معنی‌داری پیدا کرد. اما همراه با فروپاشی نظام پادشاهی و به قدرت رسیدن روحانیون شیعه به رهبری آیت‌الله خمینی، حکومت‌گران جدید به سرعت از خط قرمزی که عبور از آن به منزله از هم گسیختن رشته پیوندهای حافظ امنیت ملی ایران در دوران جدید بود، عبور کردند.

با استقرار جمهوری اسلامی، دولت - ملت ایران که هنوز به اندازه کافی قوام نیافته بود به سراسیمه عقب گرد رانده شد.

ایرانی کرد، بلوچ، ترکمن، عرب سنی مذهب کمتر از شیعه‌های غیرایرانی خود را به حکومت جدید نزدیک دیدند. در مورد پیروان سایر ادیان نیز طبعاً همین

احساس که ناشی از نگاه تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی به آنان بود، پدید آمد. مصائبی چون سلطه دیکتاتوری سکولار و بحران‌های بزرگ اقتصادی ممکن است اکثریت مردم یک کشور را دچار رنج و محرومیت‌های بزرگ نمایند اما معمولاً نمی‌توانند وحدت ملی را خدشه‌دار کنند. برعکس تبعیض رسمی و قانونی میان شهروندان مهمترین عامل از هم گسیختگی وحدت ملی است که اگر ادامه‌دار شود مستقیماً شالوده‌های امنیت ملی یک کشور را سست و لرزان می‌کند. از این گذشته اعمال تبعیض مذهبی از جانب قدرت سیاسی از آنجا که در ذات خود منشاء پیدایش و نهادینه شدن فسادهای اقتصادی و سیاسی است، مبنای رشد سالم و متعارف اقتصاد ملی را موریانه‌وار از درون می‌خورد و می‌تراشد که این نیز خود امنیت ملی را که اقتصاد سالم و شکوفا یکی از پایه‌های مهم آن است سخت تضعیف می‌کند.

بی‌پایه‌گی استدلال‌های امنیتی مداخلات جمهوری اسلامی در منطقه

با گذشت زمان سیاست‌های داخلی و خارجی ناشی از نگرش روحانیون شیعه حاکم بر ایران رادیکال‌تر شده است. هسته اصلی قدرت و بازوی نظامی منطقه‌ای آن سپاه قدس، برخلاف خواسته‌های مردم در سال‌های گذشته بیش از پیش به مداخله در کشورهای همسایه از لبنان گرفته تا یمن روی آورده و ایران را به جنگ‌های

خطرناک منطقه‌ای کشانده‌اند.

سخنگویان جمهوری اسلامی و شخص اول نظام مدعی‌اند که حضور ایران در لبنان و سوریه دفاع از امنیت و منافع ملی ایران است. آنها می‌گویند اگر ایران در کنار سواحل مدیترانه با دشمن نجنبد آن وقت مجبور خواهد بود تا در مرز و یا در داخل کشور با آنان مقابله کند. این استدلال بی‌پایه است چرا که:

۱- اساسا مداخلات جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه از دیرباز با هدف صدور انقلاب و ایجاد حکومت‌های مشابه خود در منطقه آغاز شده نه برای امنیت مرزهای ایران.

۲- شرایط بحرانی منطقه، اوضاع وخیم عراق، سوریه، یمن و بحرین نتیجه عوامل متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله مداخلات جمهوری اسلامی است. مداخلات نظامی جمهوری اسلامی آتش بحران در منطقه را شعله‌ورتر کرده و بحران را به ایران نزدیک‌تر کرده است.

۳- امنیت ملی ایران در گرو ثبات و امنیت همه کشورهای منطقه خاورمیانه است. این دو سوی فعال

فرصتی که سوزانده شد

انتخابات خرداد ۹۲ و در پی آن تلاش‌های دولت روحانی در مصالحه هسته‌ای که به توافق میان ایران و پنج به اضافه یک انجامید (برجام) موقتا ضریب امنیت ملی ایران را که در اواخر دوره احمدی‌نژاد به صفر نزدیک شده بود بالا برد. این توافق فرصت حل و فصل اختلافات جمهوری اسلامی و آمریکا را فراهم ساخت. به ویژه آن که حکومت اوپاما با توجه به تغییر راهبرد آمریکا در قبال خاورمیانه خواستار بهبود مناسبات ایران و آمریکا بود. اما آیت‌الله خامنه‌ای و فرماندهان سپاه این فرصت تاریخی را عالما و عمادا سوزاندند.

دولت روحانی و حکومت ایالات متحده خواستار آن بودند که برجام نقطه آغاز روند بهبود مناسبات ایران و آمریکا و حل و فصل اختلافات دو کشور باشد. برعکس خامنه‌ای به برجام فقط به عنوان یک مورد خاص برای حل مساله هسته‌ای و شکستن بن بست فروش نفت و گاز ایران می‌نگریست، نه یک روند در جهت بهبود مناسبات ایران و آمریکا و جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی که طبعاً مستلزم تنش زدایی میان ایران و

که جمهوری اسلامی بر آن اصرار دارد از امنیت ملی و در نتیجه تامین منافع ملی که جلب سرمایه‌های خارجی یکی از لوازم آن است خبری نیست. اصرار خامنه‌ای بر اقتصاد مقاومتی نیز ناشی از همین نگرش است.

اتحاد عربستان و اسرائیل علیه ایران

از آنجا که نگرش آیت‌الله خامنه‌ای و فرماندهان سپاه، ایران را از همه فرصت‌های نرم افزاری امنیت ملی محروم ساخته، بنای امنیت ملی و یا بهتر بگوییم بنای امنیت جمهوری اسلامی فقط به نیروی نظامی، جنگ‌های نیابتی در خارج و سرکوب داخلی متکی است.

چنین می‌نماید که آشکار شدن شکست تلاش‌های روحانی- ظریف در تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، عربستان و اسرائیل را برای مقابله با ایران که به نظر می‌رسد نقطه آغاز آن ایجاد نامینی در مناطق مرزی است دلگرم ساخته است. به نظر می‌رسد که کشاندن بحران کنونی به مرزهای ایران به کمک دل‌آزهای بی حساب عربستان و امیرنشین‌های خلیج فارس و دستگاه‌های کارکشته جاسوسی اسرائیل از هم اکنون آغاز شده است.

فعالیت‌های عربستان علیه جمهوری اسلامی در ماه‌های گذشته چه در درون کشورهای اسلامی و چه در غرب افزایش یافته است. عربستان و شیخ نشین‌های متحد آن همه قدرت مالی خود را در این جهت بسیج کرده و لابی‌های خود را در آمریکا و اروپا بیش از پیش فعال کرده‌اند.

اخیرا درگیری‌های مسلحانه در کردستان تشدید شده است. با توجه به ضعف مالی و فقدان امکانات احزاب کرد در تامین مالی افراد مسلح، احتمالا بودجه آنان از منابع عربی تامین می‌شود. گسترش این گونه حرکات مسلحانه در بلوچستان و برخی مناطق مرزی دیگر نیز در روزهای آینده بعید نیست.

دیدار محمود عباس با مریم رجوی که در پی دیدارهای رهبر مجاهدین خلاق با پرنس دینفوذ عربستان فیصل ترکی و احتمالا به خواست سعودی‌ها صورت گرفته نیز دال بر این است که پروژه ضد ایرانی عربستان- اسرائیل برای خرید جریان‌ات و عناصر قابل خرید بیش از پیش فعال شده است.

اعدام‌های وحشیانه نزدیک به بیست تن از زندانیان سیاسی کرد بیش از آن که جمعیت سنی کشور را مرعوب کند به کینه و خصومت‌های کور مذهبی دامن می‌زند و به نوبه خود هموارکننده بستر پروژه‌هایی خواهد بود که عربستان و اسرائیل خواب آن را برای ایران دیده‌اند. تجربه سالهای گذشته و امروز نشان می‌دهد که بدون دگرگونی اساسی در سیاست خارجی و داخلی ایران و تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت متعارف مایل به تنش زدایی با جهان و متعهد به میثاق‌های بین‌المللی امکان افزایش ضریب امنیت ملی و تامین منافع ملی ایران غیرممکن است.

آیت‌الله خامنه‌ای و منصوبان نظامی و روحانی او به کرات نشان داده‌اند که به تعاریف کلاسیک و متعارف دکترین‌های امنیت ملی اعتقادی ندارند. استراتژی گذشته و حال آنها متحد کردن مسلمانان شیعه در سراسر منطقه و رهبری آنها برای استقرار نظام‌های ایده آل آنان در لبنان، سوریه، عراق، یمن و بحرین است. آنها هرگونه تلاش اصلاح طلبانه برای تغییر این نگرش را همدستی با دشمن تلقی می‌کنند. امنیت ملی ایران شکننده است و اگر وضع بر این منوال بماند دیربازود شعله‌های بحران کنونی خاورمیانه به ایران خواهد رسید!

تبعیض رسمی میان شهروندان مهمترین عامل از هم گسیختگی وحدت ملی

است که اگر ادامه دار شود مستقیماً شالوده‌های امنیت ملی یک کشور را سست و لرزان می‌کند. همچنین اعمال تبعیض مذهبی از آنجا که در ذات خود منشاء نهادینه شدن فسادهای اقتصادی و سیاسی است، مبانی رشد سالم و متعارف اقتصاد ملی را موربانه‌وار از درون می‌خورد که این نیز خود امنیت ملی را که اقتصاد سالم و شکوفا یکی از پایه‌های مهم آن است سخت تضعیف می‌کند.

آمریکا و دوستان منطقه‌ای آن بود و در پی آن شرایط ورود سرمایه‌های خارجی در جهت تولید و اشتغال را فراهم می‌کرد.

اما خامنه‌ای و فرماندهان سپاه با این روند به مخالفت برخاستند و برای خنثی کردن دیپلماسی منطقه‌ای روحانی- ظریف سفارت خانه و کنسولگری عربستان را به آتش کشیدند و با تشدید اقدامات تحریک آمیز خود از جمله تکرار آزمایش‌های موشکی و نوشتن شعار نابودی اسرائیل بر بدنه موشک‌های بالستیک و موضع‌گیری‌های تند و تیز فرماندهان سپاه از جمله قاسم سلیمانی در مورد بحرین، به آمریکا و متحدان منطقه‌ای پیام دادند که قدرت فائده‌ی جمهوری اسلامی اصرار بر ادامه سیاست‌های گذشته خود در قبال آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن دارد و با هرگونه تعدیل این سیاست مخالف است. مواضع خامنه‌ای و مهره‌های موثر هسته اصلی قدرت در جمهوری اسلامی حاکی از آن است که آنها با تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت متعارف و خواستار تنش زدایی با آمریکا و کشورهای عربی به شدت مخالفند و هرگونه تلاشی در این جهت را خیانت تلقی می‌کنند.

نگرش "انقلابی" مداخله و صدور انقلاب منطقی از تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت متعارف و متعهد به میثاق‌ها و قوانین بین‌المللی می‌ترسد و چنین روندی را با موجودیت خود در تعارض مطلق می‌بیند. آیت‌الله خامنه‌ای و منصوبان او در هسته اصلی قدرت به خوبی می‌دانند که چنین روندی به مرور زمان توازن قوا را به زیان طرفداران انقلابیگری اسلامی به هم می‌زند و به همین دلیل هوشیارانه فکر تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت متعارف را در نطفه خفه می‌کنند. این نگرش چشم اسفندیار امنیت ملی ایران است و مادام

جنگ‌های نیابتی منطقه یعنی ایران و عربستان‌اند که با دامن زدن به آتش جنگ فرقه‌ای شیعه و سنی بحران بی‌سابقه و خطرناک خاورمیانه را به سوی فراگیر شدن و کشاندن آن به مرزهای خود سوق می‌دهند. هیچ یک از دو سوی این جنگ‌ها نمی‌توانند انتظار داشته باشند که طرف مقابل به خواست او تسلیم شود. امروز بیش از هر زمان امنیت ملی ایران در گرو تلاش برای تفاهم با عربستان سعودی و متحدان آن برای پایان دادن به جنگ‌های نیابتی است. در غیر این صورت جنگ مذهبی شیعه و سنی با توجه به سوءظن و بدبینی مردم مناطق مرزی سنی‌نشین ایران که سالیان درازی است از سیاست‌های تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی رنج می‌برند، به درون ایران نیز کشانده خواهد شد. تامین امنیت ملی ایران و همسایگان مستلزم آن است که هر دو سوی این منازعه‌ی خطرناک بپذیرند که راه حل اختلافات فیما بین، جنگ و نظامیگری نیست. یک نظام هوشمند و وفادار به منافع ملی، منطقی از همه فرصت‌ها و امکانات داخلی و بین‌المللی برای ارتقاء ضریب امنیت ملی کشور متبوع خویش بهره می‌گیرد و می‌کوشد دشمنان بالقوه خود را به دوست تبدیل کند و یا دست کم بی طرف سازد. اما رهبر جمهوری اسلامی و منصوبان نزدیک وی در طول سالهای گذشته عالما و عمادا در جهت عکس این منطق عمل کرده‌اند که در زیر علت آن را توضیح می‌دهم.

آیت‌الله خامنه‌ای و رئیس جمهور دست نشانده‌اش احمدی‌نژاد به مدت ۸ سال با گفتار و کردار تحریک‌آمیز و سیاست‌های منطقه‌ای مداخله‌گر و رفتار ماجراجویانه در مساله پرونده هسته‌ای، جامعه جهانی را علیه ایران متحد کردند، چنان که حتی روسیه و چین نیز به تحریم ایران در شورای امنیت رای دادند.

امنیت ملی ایران بر سر دوراهی

امیرحسین گنج بخش



اگر کشوری به درجه ابر قدرت جهانی نرسیده باشد، تامین امنیت ملی آن به نقشی باز می گردد که در منطقه خود ایفا می کند (۱). ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. کوشش این نوشته نشان دادن ابعاد و جدیت خطراتی است که به خاطر سیاست ها و عملکرد ولایی آقای خامنه ای در خاور میانه متوجه ایران است. این امر محتاج شناسایی درست مولفه های اصلی بحران منطقه، عوامل سازنده آن و ماهیت جدال سرنوشت سازی است که اینک در خاور میانه در جریان است. با برآورد درست از موقعیت خاور میانه بلکه بتوان با تبیین جایگاه خودمان مسیری برای خروج از این بحران نیز ترسیم نماییم.

بحران فروپاشی خاورمیانه و صورت مسئله ای کور برای ایران

بحران خاورمیانه بزرگ بحران فروپاشی «استیت» (بعدا توضیح خواهیم داد که چرا از این واژه به جای «دولت» استفاده می کنیم) و بحران بازسازی استیت ها در چارچوب مرزهای تاریخی کشورهای این منطقه است.

اما نکاتی در باره این بحران بزرگ:

(۱) این بحران سراسری است. تمامی استیت های این منطقه وسیع جغرافیایی با جمعیتی بیش از نیم میلیارد نفر یا دچار فروپاشی شده و یا با تهدید این خطر جدی روبرو هستند. اطلاعات مهمی در همین مقوله شگفت نهفته است.

یمن، لیبی، عراق، سوریه، لبنان، و افغانستان و پاکستان در شرق ایران یا با فروپاشی کامل استیت (State Collapse) روبرو بوده اند و یا اکنون در حالت دولت شکست خورده failed state قرار دارند. (سوریه رامپ استیت و یک دولت زائده ای و حاشیه ای و مچاله شده محسوب می گردد. استیت هنوز باقی است ولی کنترل اکثر سرزمین خود را از دست داده است).

ایران در لیست ۲۰۱۶ استیت های شکننده (Fragile states) موسسه (۲) Fund for Peace در گروه کشورهای با هشدار شدید High Warning قرار دارد (و این قبل از تحولات اخیر همچون آغاز حملات آقای خامنه ای به دولت روحانی، سوخته شدن فرصت

برجام و موارد دیگری است که در ادامه خواهد آمد). مصر در این لیست در گروه Alert (وخیم تر از ایران) و عربستان و ترکیه و اردن در گروه هشدار بالا Elevated Warning (یک رده بهتر از ایران) قرار گرفته اند. شیخ نشین های خلیج فارس نیز که از نظر اوضاع داخلی در رده های بهتری قرار دارند از جهت جغرافیا در خطرند. عراق و پاکستان و افغانستان هم که در گروه یکی به آخر

این لیست و سوریه در آخرین گروه ممکن لیست قرار دارند.

در مطالعه این لیست می بایست توجه نمود که بسیاری از شاخص های مورد استفاده در آن در مدت زمان کوتاهی که از انتشار آن سپری شده به طور قابل تشخیصی سیری نزولی طی کرده اند. وقایع و تحولات همین چند ماه گذشته در خود ایران (از جمله حملات گسترده و سازمان یافته خامنه ای به دولت روحانی، مانع تراشی و جلوگیری از انعقاد قراردادهای نفتی مربوط به بهره برداری از میدان های مشترک، اعلام و تاکید بر عدم همکاری با آمریکا در منطقه که حکایت از یک تصمیم نهایی می کند و تحولات سوریه و فشار بر ایران برای خروج از آنجا و ...) نمونه هایی از چنین روندی است.

(۲) اطلاعات کلیدی ای که در باره شگفتی همین موضوع (بحران فروپاشی سراسری استیت ها) قابل طرح است، این که کل این منطقه به عنوان یک سیستم عمل می کند. با تمامی تفاوت های بزرگ تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی میان این کشورها عوامل و عملیات هایی آنها را به یکدیگر متصل و آنها را در مهم ترین ساختار و نمود حیات سیاسی اشان (استیت) هم سرنوشت نموده است. اگر بحران، چنین سراسری و منطقه ای است

خروج از آن نیز قاعدتا می باست سراسری و منطقه ای باشد.

بحران کنونی (که تازه آغاز شده است) نمی تواند بحرانی صرفا از جمع ساده انباشت بحران های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا آنچه ما آن را عقب ماندگی تاریخی می نامیم استنتاج شود. زیرا تفاوت ها (علیرغم ظاهر قضیه) و ناهمگونی ها بر اشتراکات غلبه دارند. این یک بحران سیاسی و بحران نهاد سیاست یعنی استیت است که توسط عوامل فعال و یا عاملیت (agency) مشخصی این منطقه را به یک سیستم سیاسی به هم پیوسته تبدیل کرده و سرنوشت اجزای آن را به یکدیگر متصل می کند.

(۳) عامل فعالی که با حضور و فعالیت در کل منطقه و از طریق ایجاد چالش های بزرگ در سر راه بازسازی استیت و امر حکومت مندی governance کل منطقه را به یک سیستم تبدیل نموده پروژه خلافت است که شکل شیعی آن ولایت است.

پروژه خلافت (به عنوان تنها نوع مشروع حکومت مسلمین) در راستای برپایی خود فروپاشی استیت های موجود را جزء اهداف بدیهی اش می داند. مرزهای کشوری را به رسمیت نمی شناسد، اصل مقوله کشور را قبول نداشته و هر منطقه ی جغرافیایی در سرزمین مسلمین را صرفا پایگاهی برای امتداد خود می داند و در رقابتی خونین و بیرحمانه منطقه را

استیت از استیت دیگری شکست خورده و کشور تحت حمله اتمی قرار گرفته باشد (ژاپن پس از جنگ).
 فروپاشی استیت عمیق ترین بحرانی است که هر کشور و جامعه ای می تواند آن را تجربه کند. خروج از آن نیز طولانی ترین، خونین ترین و نا معلوم ترین سرنوشتی است که در انتظار است. سوریه هیچ گاه آن سوریه سابق نخواهد شد و متأسفانه بخش اعظمی از مردم سوریه و منطقه (حتی آن هایی که در مناطق تحت کنترل دولت هستند) هم، نسل ها نقش ایران و ایرانی را در آنجا فراموش نخواهند کرد.
 در عراق باز سازی استیت در وجه درونی آن مترادف با بازسازی ارتش ملی و ایجاد سازمان های اجتماعی سیاسی ملی و رشد یافته است. سازمان هایی

ممکن است چندان آشکار نباشد. لبنان هم که در واقع دولت ندارد.
 (۵) برای روشن تر شدن عمق چالش بازسازی استیت لازم است نگاه نظری کوتاهی به این مقوله بیاندازیم.
 منظور از استیت و دلیل استفاده از این واژه به جای واژه دولت در این نوشته تاکید بر فروپاشی سازمان خشونت و قوای قهریه حکومتی است. فروپاشی استیت با تحولاتی همچون انقلابات فرق های اساسی دارد. انقلابات اگر به فروپاشی کامل استیت و سازمان های تحمیل نظم و امنیت آن نینجامد سرانجام به تغییر رژیم سیاسی می انجامد. حتی در حالتی که در پی تثبیت قدرت جدید سیاسی تمامی سازمان های

به آشوبی تاریخی کشانده و آن را با بحران فروپاشی سراسری روبرو نموده است.
 (۴) این حرکت (خلافت) در دهه های گذشته در افغانستان به شکل طالبان و القاعده ظهور و در آنجا با شکست نظامی عقب رانده شد. ولی این بار در ابعادی بس قوی تر و تبعاتی بس مهم تر در قامت دو جریان رقیب وارد صحنه شده است. این دو جریان نهاد ولایت در ایران و داعش در عراق اند. ظهور داعش به طور انفجاری و با خشونت قرون وسطایی همراه شد ولی حضور ولایت به کمک استار و به نام حضور ایران جای پای خود در منطقه یافته است.

این دو پروژه خلافت در امر تعیین خلیفه دشمن خونی یکدیگرند ولی فقط در آن جایی که لازم بدانند با یکدیگر می جنگند. یکی با استراتژی اشغال خاک (داعش) و دیگری با استراتژی نفوذ و تلاش ممتد برای جایگزینی سازمان های ملی استیت با سازمان های خلافت (واحد های ملیشیایی) و یا اجتماعی سکناریستی بر محور شیعه گری ولایتی، در نتیجه در عمل و در ارتباط با نبرد اصلی خاورمیانه یعنی پروژه بازسازی تأثیری مشترک دارند.

اکنون خاورمیانه به میدان مضاف میان این دو جریان و اراده دیگری در این میدان یعنی مجموعه نیروهای اجتماعی سیاسی ملی، استیت های بر جا مانده (ولی در خطر) و قدرت های فرامنطقه ای به خصوص آمریکا، در آمده است.

این حالت، دینامیسم غالب و استراتژیک در منطقه است. دینامیسمی که دیگر منازعات سیاسی را تحت الشعاع خود قرار داده و آنها را به سود خود تغییر جهت می دهد. نبرد میان خلافت به عنوان تنها شکل مشروع حکومتی مسلمین و تلاش برای باز سازی استیت های فروپاشیده در محدوده همان مرزهای تاریخی کشور های منطقه تا کنون از حمایت فعال آمریکا برخوردار بوده است.

سخن از 'نبرد میان دو پروژه' کردن کمی گمراه کننده است. از آنجایی که خلافت و نظمی که می جوید در جهان و زمان امروز امری دست نیافتنی است، نقش این نیرو ها در عمل به جز نقش تجزیه گرانه و اخلاص در امر مدیریتی جوامع و ایجاد بی نظمی نابود کننده نمی تواند چیزی دیگری باشد و نیست. در خاورمیانه ۳۲۰ میلیونی با اکثریتی از مسلمانان سنی ولی با اقلیتی قابل توجه از شیعه، هر دو پروژه خلافت؛ تلاش در تجزیه این جوامع و سازمان های اجتماعی فرهنگی و به خصوص در کوشش برای ساقط کردن سازمان های ملی دولتی آن (در عراق و لبنان و...)، در واقع تلاشی در جهت نابودی منطقه است. این امر در مورد داعش عیان است که هر چه از صدر اسلام به این سوی به وجود آمده است را بدعت و در نتیجه گناه می داند؛ ولی در مورد ولایت خامنه ای که در عراق و لبنان او نیز در مقیاسی دیگر چنین نقشی را بازی می کند و در سوریه در حد توانش به دنبال همین است،

صورت مسئله کوری که پروژه خلافت آقای خامنه ی برای ایران آفریده این است که ثبات و باز سازی «استیت» در کشورهای منطقه در رابطه معکوس با دخالت های ایران قرار گرفته است. این شامل تمامی کشورهای عربی و تمامی فعالان منطقه از جمله دولت عبادی عراق، آیت الله سیستانی و حتی روسیه و خود بشار اسد و ارتش او (پس از رفع نیاز) نیز می گردد. همان قدر که پروژه خلافتی داعش پروژه ای کور است آنچه آقای خامنه ای دنبال می کند نیز بدست آوردنی نیست.

که شکل گیری و کارآمدی آنها رابطه مستقیمی با بازسازی هویت ملی (عراقی) و ایجاد سازمان های ضابطه محور با مدیریت حرفه ای دارد. سامان یابی استیت و جامعه عراق از طریق تکرر تشکل ها و یا واحد های رابطه محور و سکناریستی و ملیشیایی امکان پذیر نخواهد بود.
 سپاه قدس اکنون در عراق در مقابل چنین شکل گیری سازمانی و سیاسی ایستاده و در حد توان خود به طرق مختلف کارشکنی می کند و از اجرائی کردن قانون مصوب مجلس عراق سر باز می زند. در نتیجه حتی آن نیمه مثبت و لازم سپاه قدس در نقش دو گانه اش برای نیروهای شیعه عراق (جنگ با داعش)، نتوانسته است از اوج گیری موج وار اعتراضات مقامات دولت عراق، صدور فتوای آیت الله سیستانی و رشد اعتراضات عمومی جلوگیری نماید (به ویژه با توجه به موضوع کنترل ملیشیاهای متصل به سپاه قدس). همین موضوع در مورد بازسازی هویت ملی در مقابل هویت های سکناریستی (و به خصوص مذهب بنیان) پر رنگ تر است. عراق اگر قرار است عراق شود و به تعادلی نسبتاً با ثبات برسد مجبور خواهد بود این روند را علاوه بر جنگ با داعش و باز پس گیری خاک خود، از مسیر مبارزه با حضور این چنینی ایران پیش برد. تبعات همه جانبه مخرب چنین فرایندی نیز برای ایران به خصوص امنیت ملی آن بر کسی پوشیده نیست.

آن از جمله سازمان های قهریه دستخوش تغییرات ('پاکسازی') عمیق و چند مرحله ای گردند. اما با فروپاشی کامل استیت (یعنی فروپاشی سازمان های مسلح و قدرت آن)، جامعه به طور گریز ناپذیری وارد فرایند استیت سازی مجدد می شود. اما از آن جایی که منتهای بوروکراسی تامین خدمات و مدیریت دولتی، استیت همان قدرت منحصر به فرد و فائده در محدوده یک جغرافیای مشخص است؛ بنابراین فرایند استیت سازی همان فرایند کسب قدرت انحصاری و گلوگاه این فرایند همان بازسازی سازمان های اعمال قدرت و خشونتش است. به همین جهت این فرایند در عمل مترادف با جنگ داخلی و خاتمه آن مترادف با چیرگی کامل یک نیروی سیاسی (ائتلافی هیرارشیک) بر دیگر نیروهای رقیب است.

اگر فرایند انقلابات فرایند معطوف به تغییر قدرت است، فرایند استیت سازی اجباراً فرایندی زمین محور و معطوف به تسخیر و تسلط بر زمین است. در اینجا منظور از زمین Territory است ولی این Territory می تواند به مانند سوریه کنونی که شامل بیش از ۱۵۰۰ گروه مسلح و نظامی مخالفان حکومت اسد است، در منطقه ای به وسعت دو یا حتی یک محله باشد. دموکراتیزاسیون خشونت که هانتینگتون از آن سخن گفته است در چنین شرایطی به اوج خود می رسد. خلاصه اینکه فرایند استیت سازی با جنگ برای زمین آغاز شده با جنگ برای آن ادامه می یابد و با پیروزی و تسلط قطعی یک طرف بر زمین مورد مناقشه (Territory) به پایان می رسد. در میان این دو نقطه زمانی، که گاه چندین نسل طول می کشد (آفریقا)، گاهی کلیه زمین های سابق به دست یک طرف باز پس گرفته می شود و مرزها دست نخورده باقی می ماند (مورد ایران)، گاهی پس از سالیان جنگ و خونریزی توازن قدرتی بوجود می آید و واحد های جدید سیاسی ظهور می کنند (یوگسلاوی) و یا تجزیه ای در عمل ولی نه حقوقی به وجود می آید (در برخی کشورهای آمریکای لاتین و لبنان کنونی)؛ اما در برخی نقاط نیز هیچ یک از این ها اتفاق نمی افتد! حتی اگر

سوریه هیچ گاه آن سوریه سابق نخواهد شد و متأسفانه بخش اعظمی از مردم سوریه و منطقه (حتی آن هایی که در مناطق تحت کنترل دولت هستند) هم، نسل ها نقش ایران و ایرانی را در آنجا فراموش نخواهند کرد.

ولایت در خاور میانه چه می کند؟
 صورت مسئله کوری که پروژه خلافت آقای خامنه ی برای ایران آفریده این است که ثبات و باز سازی استیت در کشورهای منطقه در رابطه معکوس با حضور ایران و دخالت هایش قرار گرفته است. آقای خامنه ای صحیح می گوید که آمریکا در نهایت خواستار خروج ایران از منطقه است، ولی فراموش می کند اضافه کند که این تنها آمریکا نیست که چنین می خواهد (آمریکا در مورد داعش حاضر به همکاری است)، دیگران از این بابت اصرار بیشتری دارند و این شامل تمامی کشورهای عربی و تمامی فعالان منطقه از جمله دولت عبادی عراق، آیت الله سیستانی و حتی

روسیه و خود بشار اسد و ارتش او (پس از رفع نیاز) نیز می‌گردد. اقتضای بازسازی استیت‌ها و فرایند آن چنین امری را الزامی می‌کند.

همان قدر که پروژه خلافتی داعش پروژه ای کور است آنچه آقای خامنه‌ای دنبال می‌کند نیز بدست آوردنی نیست.

موضوعی که می‌باید به آن توجهی خاص نمود (و مورد کج فهمی زیادی است) این است که علیرغم این که ایران و سپاه قدس در راستای اهداف خلافتی آقای خامنه‌ای چه سیاست مشخص و مقطعی را اتخاذ و پیش برده‌اند (یعنی علیرغم اینکه آیا آن سیاست در شرایط مشخص در خدمت اهداف قدرت‌های بزرگ و یا دیگر اکثورها بوده است یا خیر)، نکته اصلی در این جا همان تناقض میان این حضور با الزامات فرایندی است که در نهایت می‌خواهد استیت فروپاشیده را احیا و یا بازسازی کند.

در چنین پروسه‌ای به خصوص در فازهای نهایی آن جایی برای ایران نخواهد بود. حضور هر نیروی نالازم و یا بهتر است بگوییم نیرویی که حضورش در بازسازی استیت ملی واجب و ضروری نباشد با منطق خود این پروسه در تناقض قرار می‌گیرد. توافق و همکاری میان نیروهایی که تا به آن زمان مشغول به کشتن و بریدن سر یکدیگر بوده‌اند نیازمند یک منطق و توضیح یک اجبار و ناچار مطلق و گریز ناپذیر است. والا رهبری هیچ نیرویی نمی‌تواند این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای را برای پایه‌های خود توجیه نماید.

مهم تر اینکه، مذاکرات بازسازی استیت در واقع و از ابتدا مذاکرات توزیع قدرت نیز هست. انتظار این که به ایران، کشوری که نه می‌تواند هیچ گونه ادعای مشروع بر هیچ بخشی از خاک سوریه داشته باشد (آنچه در وهم آقای خامنه‌ای به عنوان خلیفه مسلمین مطرح است که سوریه را «عمق استراتژیک» خلافت خود می‌پندارد و آن را برای تقویت «محور مقاومت» خود می‌خواهد، در این جا طنز تلخی است). ایران آقای خامنه‌ای نه قدرتی است که بتواند سهمی در تضمین اجرای توافق بازی کند و نه حتی پروفایلی خنثی دارد.

برخی اخبار حاکی از آن است که در سوریه اخیراً از سپاه قدس و ایران خواسته شده آن جا را ترک کنند! سخنان گلابیه امیر آقای دهقان وزیر دفاع دولت روحانی که «کسی از این ها دعوت نکرد ببینند این جا، ما خودمان از اول این جا بودیم. حالا به ما می‌گویند اینجا را تخلیه کنید» اشاره‌هایی در لفافه به موضوعی است که به زودی پیش روی ایران قرار خواهد داشت. (۳)

در مورد حضور ایران و سپاه قدس در سوریه هم اخبار غیر از آنی است که عنصر تبلیغاتی اغراق آمیز آن را به ترسیم می‌کشد. سپاه قدس تا به حال بر

محور حفظ اسد عمل نموده و در این مسیر تلفات بسیاری نیز داده است. ولی بخشی از آن تلفات مربوط به اختلافاتی است که میان سپاه با دیگر اعضای ائتلاف (روسیه و سوریه) در مورد تلاش سپاه برای به وجود آوردن منطقه ای کوچک ولی کاملاً شیعه نشین در نزدیکی مرز با لبنان وجود دارد. طرحی که بدون اطلاع اسد و روسیه در ترکیه میان سپاه و جبهه النصره توافق شده بود ولی عملی کردن آن برای سپاه میسر نشد و به نظر می‌رسد انگیزه عدم پیگیری آن هم تصمیم به جلوگیری از ادامه تلفات فله‌ای پر ابهام فرماندهان سپاه و حزب الله بود که کثرت آن چه به لحاظ نیرو و چه به لحاظ سیاسی دیگر قابل قبول نبود.

البته شکل گیری چنین شرایطی دور از انتظار نبود و از این به بعد نیز نخواهد بود و این یکی از نکات مهم صورت مسئله نوشته شده آقای خامنه‌ای برای ایران در منطقه است.

سپاه اگر بخواهد در سوریه در جهت «جبهه مقاومت»

به عنوان یک نیروی سیاسی نظامی شیعه ولی کاملاً لبنانی می‌دانست و نگران این بخش از حیث خود و سرمایه مقاومت دفاعی از لبنان در مقابل اسرائیل بود (حسن نصرالله در مقابل انتقاداتی که از بابت حمایت ایران به او می‌شد گفته بود که «امام» خامنه‌ای ربطی به ایران و ایرانی ندارد، او از خانواده قریش است!) و طبق تمامی گزارشات، تحت فشار سنگین خود آقای خامنه‌ای و به اکراه در ۲۰۱۲ وارد میدان سوریه شد، اکنون نه تنها چنین نگرانی‌ای ندارد بلکه علناً بر گزارشاتی که حاکی از وضعیت فراملی و منطقه ای و شناور شدن این نیروی میلیشیایی نظامی است صحنه می‌گذارد. فرمانده نیروهای حزب الله در یمن به راحتی و با اشتیاق اعلام می‌کند که «ما دیگر یک نیروی لبنانی و محدود به لبنان نیستیم بلکه به یک نیروی بین المللی و یاور مستضعفان جهان تبدیل شده ایم!»

حزب الله به جز ستاد فرماندهی نظامی که در مرز

سپاه قدس تا به حال بر محور حفظ اسد عمل نموده و تلفات بسیاری نیز داده است. ولی بخشی از آن تلفات مربوط به اختلافاتی است که میان سپاه با دیگر اعضای ائتلاف (روسیه و سوریه) در مورد تلاش سپاه برای به وجود آوردن منطقه ای کوچک ولی کاملاً شیعه نشین در نزدیکی مرز با لبنان وجود دارد. طرحی که بدون اطلاع اسد و روسیه در ترکیه میان سپاه و جبهه النصره توافق شده بود ولی عملی نشدن آن به خاطر جلوگیری از ادامه تلفات فله‌ای پر ابهام فرماندهان سپاه و حزب الله بود که دیگر قابل قبول نبود.

لبنان و اسرائیل داشت اکنون دو ستاد فرماندهی دیگر یکی در مرز سوریه و دیگری در خود سوریه بنا نهاده است.

حزب الله اکنون در یمن، عراق و حتی افغانستان حضور نظامی و مستشاری دارد (شرکت در سرکوب خیابانی جنبش سبز هم به جای خود). «معضلی» که چنین تحولی در بافت، اهداف و عملکرد «حزب الله شناور»، چه برای منطقه و نیروهای مخالف آن و چه به خصوص برای خود ایران به همراه خواهد داشت بشمارند.

تعداد جنگجویان حزب الله تا ۵۰ هزار نفر تخمین زده شده است. احتمالاً تعداد جنگجویان «حرفه‌ای» آن که امرارمعاش آنان از این طریق بوده و اکنون تبدیل به یک نیروی لژیونر شده‌اند می‌بایست کمتر باشد. حزب الله طبق برخی گزارشات در طی ۴ سال گذشته تا آوریل ۲۰۱۶ در سوریه بین ۱۳۰۰ تا ۱۵۶۹ نفر کشته و ۵۰۰۰ مجروح داشته است. حزب الله از نظر کارشناسان این حوزه یکی از قابل ترین، با انضباط ترین و اکنون به خاطر ایران یکی از مجهزترین نیروهای نظامی غیر دولتی در منطقه به شمار می‌رود.

چنین تغییر جهت تاریخی و حیرت آوری که در عرض ۴ سال یک سازمان سیاسی نظامی ولی بومی را به یک نیروی شناور نظامی حرفه‌ای فراملی تبدیل نموده است (چیزی شبیه آن چه بر مجاهدین رفت) موضوع تروریست بودن حزب الله را به لحاظ حقوقی بین المللی در واقع برگشت ناپذیر می‌کند. روشن است که هیچ استیت و یا سازمانی از استیت‌ها (اتحادیه عرب، سازمان ملل و ...) حتی علیرغم جهت گیری سیاسی اش نمی‌تواند حزب الله را که یک نیروی نظامی حرفه‌ای و منسجم ولی غیر بومی است

آقای خامنه‌ای فعالیت کند با واکنش مخالف روسیه مواجه خواهد شد. این امر نیازی به تحلیل‌های هوشمندانه و پیش بینی‌های ظریف ندارد. پوتین از همان ابتدای ورود مستقیم روسیه به صحنه سوریه همواره موضع خود را نسبت به این موضوع اعلام نموده و در واقع به کرات روی آن تاکید نموده بود. چرا که استراتژی او از همان ابتدا جلب حمایت و همکاری اسرائیل و خنثی کردن نگرانی اعراب بود و می‌کوشید که آنها با حضور روسیه در سوریه مخالفت نکنند.

پوتین در همان ابتدای کار در کنفرانس مطبوعاتی ای که با نتانیاهو در مسکو برگزار کرد اعلام نمود که روسیه در سوریه حضوری «مُسئولانه» خواهد داشت و توضیح داد که از هرگونه اقدام برای باز شدن جبهه ای علیه اسرائیل و یا حمایت تسلیحاتی برای حزب الله از خاک سوریه جلوگیری خواهد نمود.

روسیه در ابتدای ورود به سوریه از در هماهنگی کامل هوایی با اسرائیل در آمده و اولین مانورهای مشترک هماهنگی میان این دو کشور برگزار گردید. مانور ها و هماهنگی‌هایی که کماکان به طور مرتب ادامه دارد.

تهدید حزب الله برای امنیت ایران

یکی از مسائلی که هنوز جای خود را در منظومه تحلیل و ارزیابی‌های رایج در فضای سیاسی نیافته است پدیده ای است که می‌بایست از آن به عنوان «معضل حزب الله» نام برد. در اینجا منظور به طور مشخص تر از تغییر و تحولات درونی و سازمانی «حزب الله» در چند سال پس از ورود آن به میدان سوریه است که به نظر برخی کارشناسان منطقه‌ای و نیز کارشناسان حوزه سازمان‌های اجتماعی سیاسی، حیرت آور است. (۴)

حزب الله حسن نصرالله که تا ۴ سال پیش خود را

جدی ترین تهدید خارجی علیه ایران از جانب عربستان سعودی و ائتلاف سیاسی و نظامی منطقه ای به رهبری آن است. در مقطع کنونی جامعه سیاسی ایران نه در مورد جدیت این تهدید حساس است و نه از چرایی آن چندان با خبر.



به چیزی جز یک سازمان تروریستی بشناسد. عمل حزب الله در منطقه تحت پوشش هیچ چتر حقوقی و بین المللی قرار نمی گیرد. حزب الله در توافقی با دولت رسمی لبنان در پوشش نیاز به دفاع از مرزهای این کشور در مقابل اسرائیل و به لحاظ ادامه اشغال لبنان توسط اسرائیل (یک مزرعه کوچک ولی استراتژیک برای اسرائیل)، مشروعیت حقوقی به خود گرفت که تازه آن هم مورد قبول کشوری همچون آمریکا قرار

عربستان سعودی و ائتلاف سیاسی و نظامی منطقه ای به رهبری آن است. در مقطع کنونی چنین به نظر می آید که جامعه سیاسی ایران نه در مورد جدیت و نه در مورد حدت و شدت این تهدید حساس است و نه از چرایی آن چندان با خبر. این دو البته در یک رابطه علت معلولی متقابل با یکدیگر قرار دارند. بی اطلاعی در مورد چرایی رویکرد خصمانه عربستان نسبت به ایران طبعاً از اهمیت اخبار مربوط به فعالیت ها و

عربستان دیگر نگاه امیدوار به تحولات داخل ایران برای تعدیل سیاست های منطقه ای ندارد و با خود این سیاست ها نیز دیگر سر سازش ندارد. عربستان دیگر بدنبال مهار و تعدیل رفتار منطقه ای ایران به امید تغییر در رهبری و سیاست های آن هم نیست بلکه خواهان خروج از خاورمیانه عربی است. رفتار عربستان در مورد بحرین، و جنگ در یمن به همراه برخورد اخیر که در مورد لبنان اتخاذ نمود (از کمک ۴ میلیارد دلاری وعده شده به دولت لبنان به جهت رفتار حزب الله در آنجا خودداری نمود) نشانگر ثابت قدمی عربستان در سیاست جدید است. این نکته نباید معکوس دیده شود: زمینه برآمد حاکمیت جدید در واقع اجماع درونی هیئت حاکمه سعودی در مورد تهدیدات استراتژیک پیش روی عربستان (از جمله ایران) بوده است و نه برعکس. یعنی سیاست کنونی عربستان نه بخاطر 'بی خردی' حاکمان جوان بلکه بر آمد آنها به خاطر نیاز به اتخاذ و پیگیری چنین سیاست هایی بوده است.

برخی اخبار حاکی از آن است که در سوریه از سپاه قدس و ایران خواسته شده آن جا را ترک کنند! سخنان گلابه آمیز آقای دهقان وزیر دفاع که «کسی از این ها دعوت نکرد بیایند این جا، ما خودمان از اول این جا بودیم. حالا به ما می گویند اینجا را تخلیه کنید» اشاره هایی در لفافه به موضوعی است که به زودی پیش روی ایران قرار خواهد داشت.

توانمندی های تجمیع شده نظامی آن نیز خواهد کاست. عربستان خود در شرایطی 'فوق العاده' قرار دارد و شرایط خود را نیز این چنین تعریف و معرفی می کند. مشکلات و عقب ماندگی های تاریخی و ساختاری در تقریباً تمامی حوزه های اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی به علاوه دورنمای کوتاه و میان مدت کاهش قیمت نفت در نظر حاکمان سعودی و مشاورین آنها امکان ادامه مسیر سابق را ناممکن می نماید. (سامانه ای که تا به حال بر محور در آمد نفت و توزیع آن توسط حکومت عمل نموده است).

ترکی فیصل نه جوان است و نه بی خرد!
مهم تر از همه اما؛ عربستان (در راس ائتلاف منطقه ای)، از منظر توازن قدرت نسبت به ایران، به طور بی سابقه ای در موقعیت قوی تری قرار دارد. تکرار و تاکید بر روی این موضوع علیرغم ملال آور بودن آن به جهت بی اعتمادی مطلق است که از این پس می بایست به خامنه ای داشت. بدون روشن بودن این قضیه برای جامعه، خامنه ای و فرماندهانی چون فدوی می توانند در چشم برهم زدنی نابودی تاریخی برای ایران بیافرینند. (۶)

توازن قدرت تخریبی نظامی در منطقه چنان به طور یکطرفه به ضرر ایران است که آدمی را در تشخیص این صورت مسئله به نظرات کارشناسی بی نیاز می نماید! گو اینکه خود این موضوع مورد تایید و تاکید تمامی کارشناسان این حوزه نیز بوده و در واقع مبنای سیاست برجام اواما را تشکیل می دهد (پاسخ او به سعودی ها و اسرائیلی ها که شما در تبیین خطر ایران به افراط می روید).

اما اکنون مهم تر از همه این است که حزب الله آینده و امنیت ایران را با آینده خود در منطقه گره زده است. و این بیمناک ترین موضوع در مورد تغییر و تحولات درونی و سازمانی حزب الله است. بی مورد نیست که حسن نصرالله می گوید که تمام نیاز مالی حزب الله توسط ایران تامین می گردد. حزب الله از در آقای خامنه ای و سپاه قدس وارد سیاست ایران شده است.

توازن قدرت تخریبی نظامی در منطقه چنان به طور یکطرفه به ضرر ایران است که آدمی را در تشخیص این صورت مسئله به نظرات کارشناسی بی نیاز می نماید! گو اینکه خود این موضوع مورد تایید و تاکید تمامی کارشناسان این حوزه نیز بوده و در واقع مبنای سیاست برجام اواما را تشکیل می دهد (پاسخ او به سعودی ها و اسرائیلی ها که شما در تبیین خطر ایران به افراط می روید).

همین موضوع در مورد دکترین امنیتی عربستان نیز مطرح است. حاکمان عربستان اکنون مدتی است که از دکترین دیگری برای تامین امنیت عربستان پیروی می کنند. کانون توجه و اتکا از تامین امنیت کامل توسط آمریکا به تامین آن در چارچوب ائتلاف سیاسی امنیتی و نظامی منطقه ای گذر کرده است.

اهمیت توجه به ائتلاف سیاسی نظامی منطقه ای علیه ایران
در مورد عربستان و مهم تر از آن ائتلاف سیاسی نظامی منطقه ای شکل گرفته علیه ایران توجه به چند نکته لازم است:

نخست؛ تغییرات منفی در اوضاع داخلی عربستان و برخورد حاکمان جدید در پیشبرد برنامه های بلند پروازانه مطرح شده با موانع سنگین (به خصوص موانع اجتماعی و فرهنگی ای که نیروهای وهابی مذهبی علم خواهند نمود)، از نظر امنیت ملی ایران نمی بایست امر مثبتی تلقی شود. چنین شرایطی در کوتاه مدت هیئت حاکمه کنونی سعودی را خطری جدی تر برای ایران و در دراز مدت تمامی عربستان را به کانون ارتجاع سیاه و خطر منطقه ای، از جمله دو باره برای ایران تبدیل خواهد نمود.

دوم؛ عربستان در مورد ایران کنونی و جمهوری اسلامی از آستانه threshold و نقطه تحمل عبور نموده و در مسیر و شیب تند از تخاصم قرار گرفته است.

معضل حزب الله چه برای خود این نیرو و به خصوص برای ایران سرآغازی نوین یافته است. بدون برخورد جدی با این معضل و فشار جدی و محکم بر حزب الله برای معکوس کردن جهت حرکت خود، بازگشت به لبنان و ورودش به عنوان یک نیروی اجتماعی سیاسی در پروژه دولت-ملت در لبنان و اقدام بخش نظامی آن در ارتش ملی لبنان؛ این معضل توانایی آفریدن فاجعه برای ایران دارد.

نقطه اتصال خصومت گرایانه عربستان با ایران و مهم تر از آن دلیل عبور عربستان از سیاست مهار به سیاست شکست سیاست های خامنه ای در منطقه و شیب تند فعالیت سعودی ها در جهت محاصره سیاسی دیپلماتیک و نظامی ایران را بخشا و یا حتی عمدتاً می بایست در تحول اخیر حزب الله جست!

تهدید عربستان
جدی ترین تهدید خارجی علیه ایران از جانب

توازن قدرت تخریبی نظامی در منطقه چنان به طور یکطرفه به ضرر ایران است که آدمی را در تشخیص این صورت مسئله به نظرات کارشناسی بی نیاز می نماید! گو اینکه خود این موضوع مورد تایید و تاکید تمامی کارشناسان این حوزه نیز بوده و در واقع مبنای سیاست برجام اواما را تشکیل می دهد (پاسخ او به سعودی ها و اسرائیلی ها که شما در تبیین خطر ایران به افراط می روید).

اکنون که حزب الله خود فراملی شدن و وابستگی اش به ایران را فریاد می زند روشن است که خروج اسمش از لیست سازمان های تروریستی و مهم تر از آن رهایی ایران از تحریم های آمریکا به جهت حمایت از این سازمان به امری محال تبدیل می شود. تحریم هایی که علیرغم میل سیاسی مقطعی برخی سیاستمداران آمریکایی و کاخ سفید به حیات خود ادامه خواهد داد. حزب الله آینده و امنیت ایران را با آینده خود در منطقه گره زده است.

سپاه اگر بخواهد در سوریه در جهت 'جبهه مقاومت' آقای خامنه ای فعالیت کند با واکنش مخالف روسیه مواجه خواهد شد. پوتین از همان ابتدای ورود مستقیم روسیه به صحنه به کرات روی آن تاکید نموده بود. چرا که استراتژی او از همان ابتدا جلب حمایت اسرائیل و خنثی کردن نگرانی اعراب بود.

نظامی ایران در حدود ۶ تا ۸ میلیارد در سال است. با اضافه کردن قدرت نظامی تسلیحاتی مصر و اردن و بدون در نظر گرفتن قدرت نظامی اسرائیل (اولین ارتش قدرتمند منطقه) و آمریکا (تنها ابر قدرت جهان که در صورت وقوع جنگ مستقیم و رودررو در کنار متحدین عربی و به خصوص عربستان خواهد بود) و بدون در نظر داشتن قدرت نظامی اتمی پاکستان (که ایران را در صورت وقوع جنگ با عربستان به نابودی تهدید کرده است)، امروزه ایران با چیزی حدود ۹۰۰ میلیارد تا یک تریلیون دلار تسلیحات با تکنولوژی بالا روبروست.

چنین وضعیتی در تاریخ منطقه و خلیج فارس سابقه نداشته است. ایران از این لحاظ در محاصره کامل نظامی و از برکت سیاست های خامنه ای در واقع تصدی سرنوشت تامین امنیت خود را از دست داده است. امری که می بایست با اتخاذ سیاست های درست به فوریت و جدیت جبران نماید. والا سرنوشت آن در چرخه محاسبات هزینه-فایده درونی این ائتلاف و در نسبت آن با قدرت های بزرگ (در واقع آمریکا) تعیین تکلیف خواهد شد (مرور چنین وضعیت و آرایشی واقعا ملال آور و در عین حال حیرت انگیز است).

نمود خارجی چنین آرایش جنگی در مقابل ایران را می توان از جمله در مانور ۱۸ روزه این ائتلاف نظامی (رعد شمال - Northern Thunder) در صحرای شمال شرقی عربستان (مرز کویت، عراق و عربستان و تنها مجرای ورود زمینی به عربستان از شمال آن)، مشاهده کرد. مانوری با شرکت ۲۰ کشور (در حضور سران این کشورها) که در آن به مدت ۱۸ روز ۲۰ هزار تانک، ۲۵۰۰ هواپیما و جنگنده، و ۳۵۰ هزار سرباز و پرسنل به تمرین عملیات هماهنگی عرضی و طولی و عملیاتی ستاد فرماندهی واحد و ... پرداختند.

البته این تنها ائتلاف سازمان یافته نظامی تحت رهبری عربستان نیست. توافق نظامی امنیتی دفاع متقابل دیگری که شامل کشورهای 'شورای همکاری خلیج (فارس)' می گردد با سابقه طولانی تری وجود دارد که تحت نام Peninsula Shield فعال بوده و ستاد فرماندهی مشترک آن شامل کشورهای ساحلی خلیج فارس (منهای عمان) می باشد. این ستاد فرماندهی به درجاتی منسجم تر از ستاد فرماندهی ائتلاف نظامی جدید ۲۰ کشور عمل می کند.

دکترین امنیتی - نظامی شگفت انگیز ولایت آقای خامنه ای و فرماندهان سپاه به شکل گیری این ائتلاف نظامی علیه ایران کاملا واقفند و با توجه به رویکرد اخیر آنها نسبت به دولت روحانی حتی وقوع جنگ را حتمی می دانند و در صحبت های گوناگون اشاراتی گر چه در لافه به این امر نیز داشته اند. در مقابل این چنین تهدیدی راهبردی (دکترین دفاعی ایران) اتخاذ شده است که شنیدن آن برای هر کسی حتما تعجب آور خواهد بود.

این دکترین پس از حمله و اشغال عراق تدوین و تنظیم شده و تاکنون نیز طبق تمامی شواهد کماکان دکترین دفاعی جمهوری اسلامی است.

طنز هر چند تلخ قضیه این است که طرفداران سیاست پیگیری توافق هسته ای با ایران در آمریکا با رجوع به این دکترین 'دفاعی' ایران پاسخ مخالفین آن را خنثی می کردند که ایران تهدیدی به حساب نمی آید.

بر مبنای این دکترین که بر پایه تجربیات ایران در جنگ با عراق و جنگ دوم آمریکا با عراق با سناریوی

حمله و اشغال ایران توسط آمریکا (مشابه عراق) و به قول آقای جعفری با درس گیری از اشتباهات صدام تدوین شده واکنش نیروهای نظامی ایران در مواجهه با چنین سناریویی عمدتا دفاعی و عقب نشینی به سنگر های از پیش تعبیه شده و معطوف به حفظ خود در تمام طول حملات (هوایی-موشکی) سنگین خواهد بود. و نیروهای زمینی حفظ شده ی خود را پس از اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه (آمریکایی) و برای جنگی فرسایشی شهری و منطقه به منطقه ای فعال خواهد نمود.

این دکترین از سه عامل حفظ نیروی خود، تحمل زمانی، و توانایی در کنترل جمعیت تشکیل شده و در واقع ملغمه ای از تجربیات جنگ عراق با ایران، به علاوه جنگ آمریکا با عراق است. از جنگ عراق با ایران عنصر حفظ کنترل جمعیت در داخل و توان تحمل طولانی شدن جنگ و از جنگ آمریکا با عراق عقب نشینی در مقابل قدرت فائقه و حفظ خود را به تجربه گرفته است. در کنار این نیز طبق این دکترین قرار است تا حد ممکن خساراتی در منطقه و به نیروهای دشمن وارد شود تا جمع آن خسارات و این تحمل فرسایشی، آنها را مجبور به قبول راه حل دیپلماتیکی که حفظ رژیم شرط لازم آن خواهد بود، بکند!

بنابراین برای آقای خامنه ای اکنون که جای آمریکا با ائتلاف منطقه ای عربستان جا به جا شده است نیازی به طرح تهدید از طرف عربستان و نفی کردن تمامی نقطه نظرات خود نمی بیند. دشمن هنوز آمریکاست چرا که عکس العمل قرار است همان باشد. بر مبنای این دکترین ده ساله سازمان سپاه مدت کوتاهی پس از اشغال عراق دستخوش سامانه جدیدی شد و به ۳۰ فرماندهی مستقل استانی (دو فرماندهی در تهران) تقسیم شد. آقای جعفری که خود را کارشناس جنگ های غیر متعارف شهری معرفی می کند نیز با همین تعریف به فرماندهی سپاه منسوب شد.

اشارات دائمی آقای جعفری از آن زمان تا به امروز در مورد اینکه سپاه دیگر یک نیروی نظامی نیست و به جز یکی دو مورد (پدافند هوایی و سپاه در خلیج فارس) وظیفه آن 'حفظ انقلاب' است و نه حفظ مرزها که در مسئولیت ارتش می باشد، معطوف به این نکته است.

مشکل این دکترین این است که:
اولا؛ این آمریکا نخواهد بود که رهبری این حمله را به عهده خواهد گرفت (البته آمریکا طبق تعهدات و قرارداد های چند ده ساله خود با کشورهای منطقه که در تمامی آنها خود پایگاه های استراتژیک دارد در تامین پوشش دفاع ضد موشکی به طور صد در صد فعال خواهد بود).

ثانیا؛ موضوع اشغال کشور و به اصطلاح دولت-ملت سازی به عنوان یک ابتکار (نه به عنوان معضلی باقیمانده از گذشته)، تقریبا دو سال پس از اشغال عراق از گزینه های موجود کنار گذاشته شده است. و ایران به احتمال قوی و حداقل قبل از نابودی و تلاشی کامل روی 'سربازان خارجی' در خیابان های خود را نخواهد دید که سپاه از آن به عنوان تحریک مقاومت

استفاده ببرد و...

این جنگ، اگر به وقوع بپیوندد، هیچ چیز شبیه جنگ عراق با ایران نخواهد بود (مقدار و کیفیت تسلیحاتی طرف مقابل با توانایی های پایین و ۳۰ سال گذشته صدام قابل مقایسه نیست)، که استراتژی دفاعی بر مبنای تحمل طولانی مدت استوار گردد. در فاصله کوتاهی نابودی زیر ساخت ها و شهرها می تواند در مقیاس سوریه کنونی به وجود بیاید؛ بدون اینکه سپاه امکان این را بیابد که عکس العملی نشان دهد. و این صورت مسئله و معادله کور استراتژی 'دفاعی' آقای خامنه ای برای ایران است. در این صورت مسئله؛ دفاع هر چه بیشتر یعنی تخریب و خسارات بیشتر! و هدف جنگ نیز اشغال ایران خواهد بود. هدفش تخریب کامل ایران خواهد بود.

تهدید حفظ وضعیت موجود

اگر بی نتیجه، پرهزینه و خطرناک بودن حضور نظامی ایران در سوریه و بازتولید حزب الله لبنان بعنوان میلیشیایی شناور و شکل گیری ائتلاف سیاسی نظامی متخاصمی به رهبری عربستان نیمی از صورت مسئله عوامل تهدید کننده امنیت ملی ایران باشد؛ نیم دیگر صورت مسئله به اوضاع داخلی ایران، به رکود و ورشکستگی اقتصاد و تعادل ناپایدار و ناآرامی در عرصه سیاست برمی گردد. در نتیجه؛ ادامه وضع موجود (Status Quo) نیز به تهدیدی جدی برای امنیت کشور تبدیل شده است. درک این موضوع حائز اهمیت بسیاری است. تعادل سیاسی کنونی که برخی آن را به اشتباه به حفظ امنیت تعبیر می کنند خود بخواب زدن است.

نگاهی فهرست وار به وضع موجود ابعاد این تهدید را بر ملا می سازد:

(۱) فرصت بی نظیری که در بستر فضای مذاکرات دو ساله و توافق برجام برای ایران به وجود آمده بود (سفر بیش از ۱۵۰ هیئت تجاری، سرمایه گذاری، خصوصی و دولتی نشانه ای از آن است)، امروزه به همت و تلاش های روزمره و سخنرانی های هتاکانه آقای خامنه ای و تهدیدهای مستقیم فرماندهان سپاه تقریبا از بین رفته است. (آقای خامنه ای اکنون مشغول به اجرای نمایشی احمدی نژادوار از طلبکاری است).

(۲) اهمیت آنچه از دست رفته زمانی روشن می شود که بدانیم اقتصاد کشور، سیستم بانکی و خود دولت هر سه ورشکسته اند. اقتصاد رکودی ایران نیازمند دو چیز است: ورود سرمایه غیر توری (نه چاپ پول و اعتبارات توسط دولت) و تجدید ساختار restructuring اساسی. امری که تنها با ورود سرمایه بازار محور از خارج آن (حداقل در ابتدا) ممکن خواهد بود. نمونه کوچک آن پروژه ۴۰ میلیون یورویی تولید انرژی خورشیدی در خراسان شمالی توسط دو شرکت سوئیس و ایتالیایی است که حامل هر این دو نیاز می باشد. سرمایه غیر توری و صنعت و تکنولوژی به روز و آینده دار (البته این پروژه به علت کوچک بودن آن و رقیب نبودن حوزه فعالیت آن با سپاه از زیر منگنه آن ها فعلا جان سالم بدر برده است).

(۳) آنچه موضوع را از جهت اقتصادی و سیاسی برای

دورنمای کشور پراهمیت می نماید، سیاست جلوگیری از ورود هر گونه سرمایه، تکنولوژی و سرمایه گذاری خارجی به ایران است. (۷)

دوران تحریم ولی این بار توسط خود او و سپاه بر اقتصاد ایران ترسیم و تحمیل می کند. رویکرد سیاسی آقای خامنه ای و اقتصاد مقاومتی

واقع تعیین کننده) آمریکا برخوردار بوده اند و این سیاست تا به امروز سنگ بنای رویکرد و سیاست آمریکا در خاورمیانه را تشکیل می داده است. همین سیاست مهم ترین مانع حمله نظامی به ایران نیز بوده است. گرچه در استمرار این سیاست پس از خروج اوباما از صحنه و واقعیات روی زمین تضمینی نیست. ولایت به همراه داعش به عنوان دو نیروی مذهبی-سکتاریستی و تجزیه گر موانع اصلی در مقابل پروژه باز سازی استیث های ملی بوده اند.

در چنین صف آرای، راه ایران نیز روشن است، برای نجات منطقه و از همه مهم تر مقابله با خطر جنگ کوتاه کردن دست ولایت از قدرت تنها چاره حفظ «امنیت ایران» شده است. و ائتلاف گسترده بر ضد ولایت از هر زمان دیگری واجب تر. این نوشته از دانش گسترده آقای احمد تقوایی در مورد اوضاع و سیاست خاور میانه بهره برده است. البته مسئولیت محتوا به عهده نگارنده است.

حزب الله حسن نصرالله که تا ۴ سال پیش خود را به عنوان یک نیروی سیاسی نظامی شیعه ولی کاملاً لبنانی می دانست و نگران این بخش از حیثت خود و سرمایه مقاومت دفاعی از لبنان در مقابل اسرائیل بود و طبق تمامی گزارشات، تحت فشار سنگین آقای خامنه ای و به اکراه وارد میدان سوریه شد، اکنون نه تنها چنین نگرانی ای ندارد بلکه علناً بر وضعیت فراملی و شناور شدن این نیروی میلیشیا یی نظامی صحنه می گذارد. «معضلی» که چنین تحولی، چه برای منطقه و چه به خصوص برای ایران به همراه خواهد داشت، بشمارند.

این موضوع برای جامعه سیاسی ایران جدید است! **رخدادی جدید برای ایران** در گذشته عدم دسترسی ایران به برخی منابع اقتصادی از جهت تحریم ها بود. امروزه که امکان ورود و حضور آنها فراهم آمده است اما این خامنه ای و سپاه است که تحت شعار قلابی و بی معنای «اقتصاد مقاومتی» ایران را تحریم کرده است! (و با نمایشاتی احمدی نژادی می پرسند پس چه شد؟!)

برای درک عمق و اهمیت این موضوع فقط کافی است نگاهی به موضوع قراردادهای نفتی و بدیهی ترین آنها یعنی قرارداد های نفتی برای میادین مشترک بیندازیم تا متوجه شویم که این سیاست اولاً چقدر جدی و آشتی ناپذیر پیگیری می شود و ثانیاً گستره و عمق آن چیست و ثالثاً چه دورنمایی را در مقابل کشور ترسیم می کند؟

اش را از منظر امنیت ملی می بایست بزرگترین تهدید محسوب نمود. چنین سیاستی بی شک اقتصاد ایران را به سوی سقوط و فروپاشی هدایت خواهد کرد.

دو راهی ایران و خاورمیانه

آن چه امروز به روشنی پیش روی ماست دو راهی انتخاب است. هم چنان که خاورمیانه بر سر یک دو راهی تاریخی رسیده، ایران نیز بر سر همین دو راهی قرار گرفته است. تحولات چندین ماه گذشته ایران نشانگر این است که آقای خامنه ای بر سر این دو راهی، راه خود را انتخاب و ایران را نیز تا به امروز گرفتار این مسیر کرده است. در انتهای راهی که آقای خامنه ای برای ایران گزیده و خود را آماده تحمل آن می بیند جز جنگ منطقه علیه ایران چیز دیگری در انتظار نیست. مگر اینکه فروپاشی داخلی مانع آن گردد!

در بحران منطقه دو اراده در مقابل هم عمل نموده اند. اولی نیروهای سازمان یافته مذهبی-سکتاریستی هم چون داعش، سپاه قدس، حزب الله و دیگری نیرو ها و رهبرانی که تلاش برای دولت سازی ملی با حفظ مرزهای ملی داشته اند. این نیروها از کمک مهم (در

همسایگان ایران در رقم های ۴۰۰، ۵۰۰ و ۷۰۰ هزار بشکه در روز از میادینی که با ایران مشترکند برداشت می کنند. خامنه ای در پاسخ به سؤال دانشجویی در همین مورد (در همان جلسه ای که مورد انتقاد قرار گرفته بود)، به راحتی اعلام می کند که «تا زمانی که اصلاحات لازم در این قراردادها انجام نشود قطعاً این قراردادها منعقد نخواهد شد». ابعاد چنین رویکردی زمانی روشن می شود که بدانیم در یکی از این میادین که با عراق مشترک است طرف عراقی با ایجاد تسهیلات برای شرکت نفتی شل استخراج از این منبع را به روزی ۴۰۰ هزار بشکه رسانده و معاون وزیر نفتش در پاسخ به این سؤال که چگونه به چنین موفقیتی دست یافتید با خنده می گوید ما اینجا را با ایرانیان ۵۰-۵۰ شریکیم و ما از سهم ۵۰ درصد آنها تخفیف قائل شدیم! چون آنها هیچ برداشتی ندارند.

آقای خامنه ای با استفاده از همان شیوه همیشگی و نخ نما که با طرح شرط و شروطی سنگین با توجیهاتی دروغین تحت لوای «منافع ملی» طرف خارجی قرارداد را فراری می دهد، این بار نیز از ورود شرکت های نفتی بین المللی که تنها موسسات قادر به استخراج نفت میدان های نفتی مد نظر می باشند (چون خاتم الانبیا در عرض ۱۰ سال گذشته قادر به استخراج یک بشکه از لایه های نفتی پارس جنوبی نشده است)، جلوگیری نموده است.

- (۱) Barry Buzan and Ole Weaver, "Regions and Powers", The structure and international security. University of Cambridge report-<http://library.fundforpeace.org/fsi/16>
- (۲) <https://rusi.org/publication/occasional-papers/understanding-irans-role-syrian-conflict>
- (۳) <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/waking-up-the-neighbors-how-regional-intervention-is-transforming-hezbollah>
- (۴) <http://www.mckinsey.com/global-themes/employment-and-growth/moving-saudi-arabias-economy-beyond-oil>
- (۵) <https://www.csis.org/analysis/military-spending-and-arms-sales-gulf>
- (۶) http://unctad.org/en/PublicationsLibrary/wir2016_en.pdf



عملکرد یک ساله اخیر آقای خامنه ای و سیاست «اقتصاد مقاومتی» او که اکنون روشن شده بر مبنای و تنها بر مبنای حفظ کنترل و تصدی بدست آمده در عرصه اقتصادی برای سپاه (همچون ۵۱ قرارداد نفتی خاتم الانبیا) پایه ریزی شده است، دورنمایی شبیه

امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران (بررسی مانیفست دولت روحانی)

علی مزروعی



این ضعف و فتور اقتصادی و عدم پاسخگویی مناسب به نیازهای معیشتی و اشتغال و رفاه شهروندان است که می تواند «امنیت ملی» را به خطر اندازد.

برای توضیح بیشتر می توان گفت در عرصه سیاست ایران دو نگاه نسبت به «امنیت ملی» وجود دارد و عمل می کند : نگاهی که

برپایه «دشمن هراسی» است، و نگاه دیگری که برپایه «قدرت سازی ملی» استوار است.

نگاه اول به اقتدارگرایان تعلق دارد که در هر گوشه ای از اندیشه و عمل شان، و حتی تفسیرشان از آموزه های دینی، رد پای «دشمن هراسی» و نگاه به دشمن خارجی را می توان مشاهده کرد و اینکه عالم و آدم درحال توطئه و دسیسه چینی علیه حاکمیت اسلامی هستند و جز با تخصص و تهاجم نمی شود با دشمنان (که در راس شان آمریکا و انگلیس قرار دارد) مواجهه داشت.

اینان با این نگاه هر فرد و گروهی را که منتقد وضع موجود حاکمیت و ناکارآمدی های مفرط شیوه حکومتداری شان باشد، وابسته و فریب خورده و جاسوس و ستون پنجم و مفتون و... دشمن دانسته و معرفی می کنند (ادبیات روزنامه فخمه کیهان و دیگر رسانه های همسو نماد تمام عیار این نگاه است). در این نگاه همه روسای جمهور و مجلس و دولتمردان سابق چون منتقد وضع موجودند فریب خورده و مفتون دشمن و فتنه گر و...اند و خلاصه جز اقلیتی «دشمن هراسی» مابقی آحاد ملت باید زیر نظر دستگاههای امنیتی و پلیسی باشند تا مبادا ابرار «براندازی نرم و قانونی و مخملی و...» شوند، و اینگونه بود که غایت این نگاه در انتخابات ریاست

از جمله طرح های پژوهشی که در دوره ریاست حسن روحانی بر «مرکز تحقیقات استراتژیک» وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام گرفت مباحث مرتبط با «امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران» است که نتیجه این پژوهش در کتابی با همین عنوان و با نام «دکتر حسن روحانی» در سال ۱۳۸۹ انتشار یافته و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است. در واقع این کتاب را می توان «برنامه» دکتر روحانی برای انتخابات ریاست جمهوری دهم و دولتش دانست، و انتظار می رود که آن را در دوره مسئولیتش عملیاتی کند.

«امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران» کتابی است ۸۱۳ صفحه‌ای که در مرداد ۱۳۸۹ از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام منتشر شده و در آذر ماه ۹۱ به چاپ ششم رسیده است. محمد باقر نوبخت، محمد نهاوندیان، اکبر ترکان و محمد حسین ملایری به عنوان همکاران نویسنده معرفی شده‌اند، که سه نفر اول با عناوین رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی، رئیس دفتر رئیس جمهوری و مشاور ارشد رئیس جمهور در دولت روحانی مسئولیت کلیدی داشته و از اعضای موثر و تصمیم گیر تیم اقتصادی دولت محسوب می‌شوند و طبعاً باید آنان را حاملان یافته های پژوهشی این کتاب به درون دولت و عملیاتی کردن آن دانست.

اصل مطلب کتاب «امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران» را باید در چارچوب دیدگاهی نگرینست که بین اقتصاد و امنیت ملی نسبت و ارتباط برقرار می کند. این دیدگاه، که در تقابل با دیدگاه اقتدارگرایان و به ویژه دولت احمدی نژاد نظریه پردازی شده، در پی اثبات این موضوع برآمده است که اصلی ترین مسائلی که می تواند «امنیت ملی» را به خطر اندازد نه «دشمن هراسی» است و نه اینکه هر اعتراض و انتقاد داخلی را «اقدام علیه امنیت ملی» دانسته و به برخورد امنیتی و نظامی در مقابله با آن متوسل شد، بلکه

جمهوری سال ۸۸ کودتای انتخاباتی را رقم زد و به نوعی حکومت نظامی اعلام نشده روی آورد و حاکمیت فضای امنیتی را بر کشور رسمیت بخشید، و عملاً کشور را وارد دوره ای کرد که حاصلش را جز خرابی و فلاکت و فرو بردن آن در چرخه ای از بحران داخلی و درگیری خارجی نبود.

نگاه دوم به اصلاح طلبان و اعتدالگرایان تعلق دارد که تاملین و تضمین «امنیت ملی» را در «قدرت سازی درون واحد ملی می دانند، و اینکه باید با برنامه ریزی علمی و کارشناسی بتوان از همه امکانات و منابع مادی و انسانی و معنوی و موقعیت ممتاز جغرافیایی کشور برای ساختن و آبادانی کشور بهره برد و در سایه چنین روندی همه ابعاد و مولفه های برساننده «امنیت ملی» را فربه ساخت.

در واقع این نگاه به درون نظر دارد تا بیرون، و اینکه به جای «دشمن هراسی» یا «دشمن سازی» برای انگیزش شهروندان در همراهی با حاکمیت باید راهی را پیمود تا هر ایرانی خود انگیزه پاسبان «امنیت ملی» باشد و در هر کجای این کره خاکی بود جز به تاملین «منافع ملی» اندیشه و عمل نکند. از این رو در این نگاه ارتباط با دنیا و دیگر واحدهای ملی نه تنها تهدید نیست بلکه فرصتی مغتنم برای بهره گیری از امکانات جهانی برای «قدرت سازی ملی» است، و باید از تعامل دو سویه و سازنده با کشورهای جهان به ویژه

همسایگان استقبال و بهره برد.

به هر حال در این کتاب به موضوع «امنیت ملی» از منظر «قدرت سازی ملی» پرداخته و به نحوی مبسوط تبیین گر این نوع نگاه شده است. از این رو دکتر روحانی در پیش گفتار چاپ اول این کتاب یادآور شده است: «صاحب نظران بر این عقیده اند که بین توسعه و امنیت، تعامل و رابطه ای متقابل وجود دارد. در عین حال که در سایه امنیت، آرامش و ثبات به وجود می آید، رشد و توسعه پایدار نیز معنی و مفهوم پیدا می کند. از جانب دیگر توسعه یافتگی، کشور را امن تر می کند و آن را در مقابله با چالش های امنیتی، توانا تر می سازد. به همین دلیل کشورهای در حال توسعه، برای مقابله با چالش های عدیده ای که امنیت آنها را تهدید می کند - در قیاس با کشورهای توسعه یافته - توانایی های محدودتری دارند.

از آنجا که توسعه دارای ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی است، امنیت نیز از زوایای متعددی مورد تهدید قرار می گیرد. به عبارت دیگر عوامل خطر ساز و تهدید کننده امنیت ملی، متنوع و متکثرند. از این رو شناخت ابعاد و مولفه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تهدیدها بسیار اساسی و حیاتی است.

با هدف شناسایی تهدیدها و چالش های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تاثیر گذار بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران طرحی پژوهشی سامان یافت. بخشی از این طرح پیرامون «امنیت ملی و تهدیدهای اقتصادی» بود. آنچه در این کتاب می خوانید حاصل انجام این پژوهش است.

مفهوم چند وجهی امنیت

فصل اول کتاب به «مروری بر مبانی نظری امنیت ملی و تهدیدهای آن» اختصاص دارد که به بحث پیرامون «امنیت ملی» و مولفه هایی که به تامین یا تهدید آن منجر می شود، پرداخته است. از جمله آورده است: «امنیت، مفهومی چند وجهی است و به همین دلیل در باره معنای آن اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. فرهنگ های لغت در باره مفهوم امنیت، روی «احساس رهایی از ترس» و یا «احساس ایمنی» که ناظر بر امنیت مادی و روانی است، تاکید دارند. (ص ۳۰)

در ادامه این بحث تعاریف از «امنیت ملی» توسط صاحب نظران ارائه شده و از جمله تعریف ریچارد اولمان را این گونه نقل کرده است: «تهدید نسبت به «امنیت ملی» عبارت از یک عمل یا سلسله ای از وقایع است که در خلال دوره نسبتاً کوتاهی از زمان، کیفیت زندگی اهالی یک کشور را به شدت کاهش می دهد و به طور چشمگیری دامنه انتخاب های سیاسی موجود برای دولت-شهر یا واحدهای خصوصی و غیر دولتی در داخل را محدود می کند.» (ص ۳۱)

امنیت، مفهومی فراتر از بقا و صیانت کشور

آن گاه با توجه به این تعاریف نتیجه گرفته شده: «اما با وجود تحولات رخ داده در نظام بین الملل و هم چنین تغییرات ایجاد شده در مبانی قدرت و راه های اعمال نفوذ، مفهوم امنیت ملی دیگر در حد صیانت از تمامیت ارضی کشور، پاسخگوی آسیب های امنیتی جدید نخواهد بود. امنیت، مفهومی فراتر از بقا و صیانت کشور دارد. به عبارت دیگر، در یک مقطع زمانی ممکن است تمامیت ارضی یک کشور تامین، استقلال و حاکمیت آن نیز حفظ و برقرار شود، اما وجود تهدیدهای جدی در مقابل این ارزش ها و منافع زندگی سیاسی و اجتماعی، کشوری را به آشوب، هراس و سردرگمی دچار کند.» (ص ۳۲)

تعامل بین توسعه و امنیت

در همین فصل در ادامه آمده است: «مفهومی که از امنیت در این کتاب مورد نظر است، بر این مفروض تکیه دارد که بین توسعه و امنیت، تعامل وجود دارد. توسعه یافتگی، کشورها را امن تر می کند و آنها را

این دیدگاه، که در تقابل با دیدگاه اقتدارگرایان و به ویژه دولت احمدی

نژاد نظریه پردازی شده، در پی اثبات این موضوع برآمده است که اصلی ترین مسائلی که می تواند «امنیت ملی» را به خطر اندازد نه «دشمن هراسی» است و نه اینکه هر اعتراض و انتقاد داخلی را «اقدام علیه امنیت ملی» دانسته و به برخورد امنیتی و نظامی در مقابله با آن متوسل شد، بلکه این ضعف و فتور اقتصادی و عدم پاسخگویی مناسب به نیازهای معیشتی و اشتغال و رفاه شهروندان است که می تواند «امنیت ملی» را به خطر اندازد.

بود. با توجه به نقش امنیت اقتصادی در افزایش سرمایه گذاری، رشد تولید، توسعه اقتصادی و در نهایت امنیت ملی، در ادامه این فصل به معرفی مولفه های هریک از شاخص های مربوطه خواهیم پرداخت. (ص ۵۵)

بر این پایه و با این جهت گیری سر فصل های بعدی این کتاب به موضوعات: مروری بر وضعیت نماگرهای کلان اقتصادی کشور؛ مروری بر نقاط ضعف و قوت، فرصت ها و تهدیدات اقتصادی کشور؛ انرژی و امنیت ملی؛ انرژی هسته ای و امنیت ملی؛ آب و امنیت ملی؛ فرسایش خاک و امنیت ملی؛ تهدیدها و ضرورت های ناشی از زلزله؛ اشتغال، بازار کار و امنیت ملی؛ مسئله فرار سرمایه انسانی و امنیت ملی؛ پدیده فرار سرمایه و امنیت ملی؛ سرمایه گذاری خارجی و امنیت ملی؛ حمل و نقل، ترانزیت و امنیت ملی؛ حکمرانی خوب در اقتصاد و تاثیر آن بر امنیت ملی؛ بحران مالی جهانی و اثر آن بر امنیت ملی؛ تورم و تاثیر آن بر امنیت ملی؛ چالش های سامانه تجارت خارجی در ایران؛ امنیت غذایی و آثار آن بر امنیت ملی؛ فقر، توزیع درآمد و تاثیرات آنها بر امنیت ملی؛ فساد اقتصادی به مثابه تهدید امنیت ملی؛ جهانی شدن و تاثیرات آن بر امنیت ملی؛ نقش دولت در مقابله با بحران های اقتصادی (طی سال های اجرای برنامه های توسعه اقتصادی در کشور)؛ و توسعه مطلوب و امنیت ملی اختصاص دارد.

ملاحظه می شود که در این کتاب همه موضوعات مرتبط با مسائل اقتصادی و ارتباطش با «امنیت ملی» مورد پژوهش و واریسی قرار گرفته است به گونه ای که می توان کتاب «امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران» را هم چون یک مانیفست و برنامه حزبی برای دولت دکتر روحانی دانست، و انتظار داشت که راهنمای عمل و برنامه کاری دولتش در دوران مسئولیت باشد. اکنون نزدیک به سه سال از مسئولیت دولت روحانی سپری شده و یک سال دیگر آن باقی مانده است حال در گذر زمان باید دید که چقدر وی موفق شده و می شود آنچه را در این کتاب نظریه پردازی کرده و مقوله هایی را که به عنوان تهدیدات «امنیت ملی» برشمرده است در عرصه عمل رفع نموده و «نظام اقتصادی ایران» را به گونه ای سامان و سازمان دهد که مقوم «امنیت ملی» باشد. کارنامه دولت روحانی را در پایان این چهارسال مسئولیت و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال آتی می توان در انطباق با این کتاب محک زد و ارزیابی نمود.

در رفع چالش های امنیتی شان توانا تر می سازد. کشورهای درحال توسعه به دلیل توسعه نیافتگی (در ابعاد مختلف آن) توان لازم را برای مقابله با چالش های عدیده ای که امنیت شان را تهدید می کند، ندارند. (ص ۳۳)

عناوین گونه شناسی امنیتی، چپستی تهدید امنیتی، طبقه بندی تهدیدات امنیتی، منابع تهدید و نامانی، تهدیدهای نظامی، تهدیدهای سیاسی، تهدیدهای اجتماعی و فرهنگی، تهدیدهای اقتصادی، تهدیدهای زیست محیطی، و مقارنه دیدگاه های رایج در مورد امنیت ملی در ادامه برای تجزیه و تحلیل و تعمیق این بحث مورد تامل و توجه قرار گرفته است. با توجه با آنچه آمد فصل دوم کتاب به موضوع «حوزه های چالش امنیت ملی از بعد اقتصادی» اختصاص دارد. در ابتدای این بحث آمده است: «بعد اقتصادی به جهت تعدد حوزه های تهدید و تاثیر آن بر سایر ابعاد امنیت ملی، از ضرورت بیشتری در تدقیق و بررسی برخوردار است.»

آن گاه ذیل عناوین ۱- حوزه های چالش در محیط داخلی (ملی) به چالش های حوزه عوامل تولید و زیرساخت های اقتصادی، چالش های حوزه ساختار اقتصادی، چالش های حوزه سیاست های اقتصادی، و چالش های حوزه عوامل اجتماعی - اقتصادی؛

۲ - حوزه های چالش از محیط خارجی (بین المللی)؛

۳ - رابطه امنیت ملی با امنیت اقتصادی؛

۴ - مولفه های شاخص امنیت اقتصادی (شاخص ثبات سیاسی و نبود خشونت، شاخص پاسخگویی و چند صدایی، شاخص کیفیت مقررات تنظیمی، شاخص اثربخشی دولت، شاخص دستیابی به اطلاعات و وضعیت قوانین آزادی انتقال اطلاعات، شاخص حاکمیت قانون، شاخص کنترل فساد، شاخص درک فساد، شاخص فضای کسب و کار، شاخص زمان لازم برای آغاز یک کار، و شاخص ضریب جینی)؛

۵ - مولفه های شاخص سرمایه گذاری؛ و

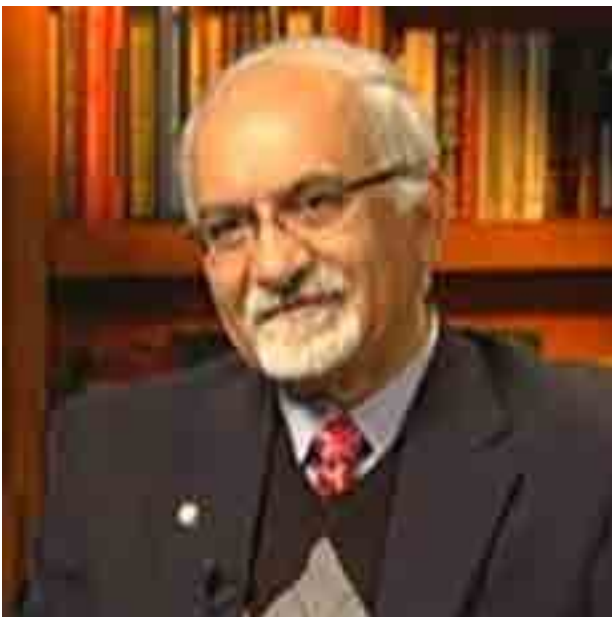
۶ - مولفه های شاخص توسعه اقتصادی

به بسط موضوع در این فصل پرداخته شده است.

رابطه تولید و سرمایه گذاری با امنیت ملی
در این بحث ذیل عنوان «رابطه امنیت ملی و توسعه اقتصادی» آمده است: «با عنایت به اینکه توسعه اقتصادی از عوامل تعیین کننده امنیت ملی به شمار می آید و این مهم در گرو دستیابی به رشد مستمر اقتصادی خواهد بود، لذا از منظر دیگر، محدود

ایران، سپاه پاسداران و دکترین امنیت ملی

مهدی نوربخش



شدن توسط دریا، نداشتن همسایگانی با ارتشی نیرومند و عدم مداخله نظامی کشور دیگری در این کشور توانست برای بیش از صد و پنجاه سال از تاریخ تاسیس خود انزوا طلب مانده و اقتصادی نیرومند بسازد. دولت انگلیس به خاطر موقعیت جغرافیایی خود که یک جزیره است، توانست تا حدود زیادی خود را از مناقشات و جنگ های بین کشورهای اروپایی دور نگه دارد.

ایران با یک موقعیت حساس جغرافیایی در منطقه استراتژیک خاور میانه اگر چه به طور کامل مستعمره کشورهای اروپایی نگردید اما دائما در طول تاریخ مدرن خود با نفوذ سیاسی کشورهای خارجی خصوصا انگلیس، روسیه و آمریکا روبرو بوده است. استبداد قاجار و پهلوی و نفوذ خارجی اجازه نداد تا کشور فرصت آن را بیابد تا به ساخت نهادهای قدرتمند سیاسی دموکراتیک و اقتصادی پویا دست یابد. بعد از انقلاب برای اولین بار در تاریخ معاصر کشور فرصتی پیش آمد تا کشور در هر دو زمینه توفیق حاصل نماید که استبداد داخلی این فرصت را از آن سلب نموده است.

قدرت نظامی می تواند تاثیر مثبت و منفی در طراحی سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی داشته باشد. رئالیست ها (realism) اعتقاد دارند که اگر می خواهی در صلح بمانی می بایست برای جنگ آماده باشی. رئالیست ها اصولا به امنیت جمعی (Collective Security) اعتقادی نداشتند و آنچه بعدها منجر به تشکیل سازمان ملل متحد گردید و یا تشویقی برای ایجاد سازمان هایی نظیر ناتو شد افکار لیبرالیسم (Liberalism) سیاسی بود که در اروپا و در آمریکا از ابتدای قرن بیستم توسط وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) و متفکرین اروپایی پای به عرصه روابط بین الملل گذاشت. دولت های استبدادی به جای ایجاد سازمان هایی که به امنیت جمعی و منطقه

دکترین امنیت ملی (National Security Doctrine) هر کشوری تاثیر پذیر از عوامل مختلف داخلی و خارجی است که هر کدام به اشکال مختلف به آن شکل و هویت می دهند.

اولین تقسیم بندی به سه عامل تاثیرات بین المللی (Global Influence)، مشخصات و ویژگی های ساختار سیاسی (State and Internal Influence) و نهایتا افراد دارای نفوذ (Individual Influence) در طراحی دکترین امنیت ملی بر میگردد.

طراحی نوع نگرش به امنیت ملی بخش مهم و ویژه سیاست خارجی هر کشور است. در طرح این دکترین، به اولویت های سیاسی زودرس و دیررس یک کشور، که به امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی آن منجر میگردد پرداخته میشود. در کنش و واکنش بین تاثیرات بین المللی و ویژگی های ساختار سیاسی یک نظام، افراد با نفوذ در طراحی سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی به جامعه خود رجوع نموده تا سیاست قابل دفاع و در خور موقعیت سیاسی کشور را اتخاذ نمایند. این افراد با نفوذ که درون حکومت و یا سیستم دیپلماسی کشور قرار دارند، بستگی به نوع فهم و درک خود از جامعه و یا منافع فردی و گروهی به طراحی دکترین امنیت ملی و یا سیاست خارجی کشور روی می آورند.

در نظام های دموکراتیک، طراحان دکترین امنیت ملی تحت تاثیر یک جامعه دموکراتیک با علائق و منافع مختلف روبرو می گردند و از آن تاثیر می پذیرند. اما در جوامع استبدادی، افراد با نفوذ در طراحی دکترین امنیت ملی به دنبال آن چیزی می گردند که بیشتر منافع گروهی و یا نظام حاکم را تثبیت نماید. لذا در این نوع حکومت ها، دکترین امنیت ملی نمی تواند و یا قادر نیست که به منافع دیررس سیاسی و اقتصادی کشور بپردازد.

عوامل کلیدی دیگری که تاثیر گذار بر روی طراحی دکترین امنیت ملی یک کشورند عبارتند از جغرافیای سیاسی (Geopolitics)، توان نظامی (Military Capabilities)، موقعیت اقتصادی (Economic Conditions) و نوع حکومت (Type of Government) یک کشور. به عنوان مثال، آمریکا به خاطر احاطه

ای کمک کند به تاسیس ارتش های نیرومند روی آورده اند. مثال صدام حسین و یا معمر قذافی در این رابطه بسیار گویاست. ارتشی که صدام حسین ساخت نهایتا منجر به فروپاشی آن نظام مستبد گردید.

دولت های استبدادی منابع مالی بزرگی را به ساختن نیروی انتظامی اختصاص می دهند که این منابع میتوانند در ساخت اقتصادی پویا و روبه رشد کمک شایانی بنمایند، اما طبیعت استبداد با این کار سازگاری ندارد.

داشتن ارتشی نیرومند که سیاست داخلی و خارجی کشوری را تحت الشعاع قرار ندهد برای هر کشوری ضروری است اما استفاده از یک ارتش برای افزایش قدرت در درون یک کشور و بسط نفوذ خارجی یک دولت کاری است بسیار غیر معقول و خطرناک. این ارتش میتواند به امنیت ملی کشور آسیب فراوانی برساند. سپاه پاسداران در ایران امروز از قدرت خود برای سرکوب داخلی و نفوذ خارجی استفاده می کند.

سطح رشد اقتصادی یک کشور نقش بسیار مهمی در سیاست خارجی و طراحی دکترین امنیت ملی یک کشور ایفا می کند. اصولا کشورهایی که از رشد اقتصادی بالایی برخوردارند و در صنعتی نمودن اقتصاد کشور خود توفیق حاصل نموده اند، از نفوذ بین المللی بیشتری برخوردار بوده و توانسته اند از امنیت ملی بهتری برخوردار باشند.

آخرین چالش بزرگ در خاورمیانه، دخالت نظامی آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی است. این دخالت نظامی که با توجه‌های کاملاً غیر مشروع صورت گرفت، این منطقه را با چالش‌های مهم امنیتی روبرو نموده است. سیاست‌های آمریکا بعد از دخالت نظامی در عراق کاملاً به عدم امنیت درون این کشور و منطقه دامن زده است.

انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن سیاست‌های منطقه‌ای ایران به احساس عدم امنیت درون این منطقه دامن زده تا اینکه راه را برای فرصت‌های خصمانه جدید باز نمود. دولت صدام حسین با حمایت کشورهای عرب نشین منطقه در سال ۱۹۸۰ میلادی به ایران حمله کرد. کشورهای غربی و آمریکا برای عدم پیروزی ایران در این جنگ، به حمایت از صدام حسین برخاستند. ایران که فرصت‌های زیادی برای پایان دادن به جنگ داشت، این فرصت‌ها را یکی پس از دیگری از دست داد تا اینکه نهایتاً در سال ۱۹۸۸ میلادی مجبور به قبول قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل گردید.

از پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی، کشورهای عرب نشین منطقه خاور میانه به خرید اسلحه روی آوردند. اگرچه غرب و آمریکا در یک معادله نفت برای امنیت (Oil for Security) با آنها هم پیمان شده بود، اما کشورهای عربی خاور میانه به بزرگترین مشتریان اسلحه غرب تبدیل گردیدند. در پایان سال ۱۹۶۲ میلادی، کشورهای منطقه کلاً ۷/۴ میلیارد دلار اسلحه از غرب خریداری نموده بودند. سال ۱۹۸۰ میلادی میزان این خرید به ۷/۴ میلیارد دلار یعنی ده برابر در بیست سال گذشته گردید. در سال ۲۰۱۳، میزان خرید اسلحه در خاورمیانه به ۱۵۰ میلیارد دلار رسید. بودجه خرید اسلحه در بحرین ۲۶ در صد افزایش پیدا نموده و عربستان سعودی در همین سال ۶۷ میلیارد دلار برای خرید اسلحه هزینه کرده است. این ارقام هم چنان در حال افزایش است. آمریکا برای راضی نگاه داشتن اعراب خصوصاً بعد از قرارداد هسته‌ای با ایران، از فروش اسلحه به کشورهای عربی منطقه امتناع نکرده است.

جغرافیای سیاسی منطقه و یا ژئوپلیتیک آن ایران را وادار کرده است که در زمینه طراحی دکترین امنیت ملی خود به بیراهه رود. عامل دوم، نوع دولت و بافت سیاسی کشور نیز در این رابطه بسیار دخیل بوده است. در طراحی دکترین امنیت ملی، کشورهای دموکراتیک به افکار عمومی شهروندان خود و خصوصاً نخبگان سیاسی توجه می‌کنند. دکترین امنیت ملی هر کشوری می‌بایست حمایت مردمی کافی داشته باشد تا در عمل بتواند کارایی لازم را از خود بروز دهد. نظام‌های استبدادی از این حمایت مردمی برای دکترین امنیت ملی خود برخوردار نمی‌باشند. به عنوان مثال، نظام حاکم بر ایران، نفوذ نظامی خود را در عراق و سوریه در اولویت دکترین امنیت ملی خود قرار داده است. بخش عظیمی از جامعه ما و خصوصاً نخبگان سیاسی کشور با این دکترین مخالف هستند. عدم حمایت مردمی از یک دکترین امنیت ملی، می‌تواند به امنیت یک کشور آسیب برساند. در کشور ما از ابتدای دوران ولایت‌مداری آقای خامنه‌ای، سپاهیان به تدریج بیش از پیش به طور فعال وارد تصمیم‌گیری در صحنه سیاست‌های داخلی و خارجی کشور گردیدند. سپاهیان و رهبری از ابتدای دولت آقای خاتمی بر شدت دخالت خود در سیاست خارجی کشور افزودند. در زمان احمدی‌نژاد سیاست خارجی کشور و طراحی دکترین امنیت ملی کشور به طور دربست در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفته بود. رهبری نیز در مواقع مختلف و حساس حمایت خود را از

**دکترین امنیت ملی ایران
می‌بایست در جهت ایجاد همکاری
منطقه‌ای در خاورمیانه طراحی
می‌گردید. در کشور عراق و سوریه
ایران می‌توانست با ایجاد تفاهم ملی در
این دو کشور و همکاری با همسایگان
منطقه برای ایجاد دولت‌هایی با ثبات
تلاش نماید.**

نفت ارزان خاورمیانه در توسعه اقتصادی غرب و آمریکا از آغاز پیدایش نفت در ابتدای قرن بیستم نقش بسیار حیاتی داشته است. به همین دلیل، این منطقه همیشه مورد توجه دنیای غرب بوده است. در حال حاضر، خاورمیانه بیش از نیمی از ذخیره نفت دنیا را دار می‌باشد. بیشترین ذخائر گاز طبیعی که گروهی از آن به عنوان انرژی انتقال به آلترنتیوهای دیگر یاد می‌کنند، درون این منطقه جای گرفته است. دنیای غرب و آمریکا در طول سال‌های نفوذ خود، این منطقه را با چالش‌های سیاسی بزرگی روبرو نموده‌اند. اول، به خاطر دسترسی مقدور و آزاد به ذخائر نفتی این منطقه، اجازه ندادند بودند که جنبش‌های ملی و دموکراتیک به توسعه سیاسی همت گمارده و تا به امروز از دولت‌های استبدادی این منطقه حمایت مطلق نموده‌اند. در ایران برای جلوگیری از یک جنبش ملی و دموکراتیک به رهبری محمد مصدق، به کودتا متوسل شدند. در سال‌های جنگ سرد بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، (۱۹۹۰-۱۹۴۵)، استبداد مطلق را در خاورمیانه استحکام بخشیدند.

دوم، بعد از شکست و اخراج دولت روسیه در افغانستان، آمریکا این کشور و بران اقتصادی و سیاسی را به دست طالبان سپرد و از حمایت پاکستان و عربستان سعودی برای این دولت جدید به طور غیر مستقیم پشتیبانی نمود. افغانستان در زیر حکومت طالبان به یک کشور حامی تروریسم تبدیل گردید. اثرات این حکومت تا به امروز خاورمیانه را تحت تاثیر خود قرار داده است. سوم، آمریکا و غرب بعد از تاسیس کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی، بدون قید و شرط از این دولت حمایت نموده‌اند. اثرات سوء عدم به رسمیت شناختن حقوق فلسطینیان و ناتوانی غرب در حل مناقشات بین اسرائیل و فلسطینیان همواره بر مناسبات سیاسی خاورمیانه و رشد رادیکالیسم سیاسی تاثیر گذاشته است.

یکی از معیارهای ارزیابی اقتصادی پویا حجم تولید ناخالص (Gross Domestic Product-GDP) داخلی است. تولید ناخالص ملی (Gross National Product-GNP) معیار دیگری است که به فهم جهانی شدن یک اقتصاد کمک می‌کند. اگرچه اقتصادی پویا و میزان حجم تولید ناخالص یک کشور نشانگر نفوذ بین المللی و امنیت یک کشور است اما این نفوذ به معنی تشویق ماجراجویی در صحنه بین المللی نیست و اگر کشوری از آن بدین منظور استفاده کند به امنیت ملی خود آسیب می‌رساند. وقتی صحبت از اقتصادی پویا می‌شود، بزرگ ترین مساله ایجاد نیروهای انسانی (Human Resources) و طبقه‌ای تحصیل کرده و صنعتی برای پیدایش یک چنین اقتصادی است. در کشورهای موفق، دولت و بخش خصوصی در کنشی تنگاتنگ، به تولید نیروهای انسانی مورد نیاز اهتمام می‌ورزند.

آخرین عامل تاثیر گذار بر روی دکترین امنیت ملی یک کشور بافت نظام سیاسی آن است. نظام‌های دموکراتیک اصولاً نظام‌های پاسخگو به مردم و تاثیر پذیرفته از آرا و عقاید آنها هستند. نظام‌های دموکراتیک کمتر به ماجراجویی‌های بین المللی روی می‌آورند، به خاطر اینکه می‌بایست نظر مردم خود را جلب نمایند. به لحاظ تئوریک، اعتقاد بر این است که نظام‌های دموکراتیک اگرچه در مواردی شروع کننده جنگ بوده‌اند اما کمتر نظامی دموکراتیک به جنگ نظام دموکراتیک دیگری رفته است. به این مفهوم صلح دموکراتیک (Democratic Peace) می‌گویند که کاربرد خود را در حل مناقشات بین المللی به کرات نشان داده است. در طول دو دهه گذشته نظام‌های دموکراتیک غربی پایه گذار تجارت بین المللی بوده و اصولاً لیبرالیسم تجارتي (Commercial Liberalism) بر این باور است که تجارت بین المللی می‌تواند به صلح جهانی کمک کند به خاطر اینکه در سایه جنگ و عدم امنیت نمی‌توان به داد و ستدهای بین المللی ادامه داد. نظام‌های دموکراتیک نه تنها قادرند که امنیت ملی سیاسی خود را به خاطر پاسخگویی به مردم بهتر طراحی کنند که در سایه این امنیت سیاسی به امنیت اقتصادی و رفاه از طریق ایجاد مزیت‌های مقایسه‌ای (Comparative Advantage) در اقتصاد برای تجارت بین المللی دست می‌یابند.

نقش جغرافیای سیاسی و نوع حکومت در طراحی دکترین امنیت ملی در ایران
در بین همه این عوامل، دو عامل جغرافیای سیاسی و نوع حکومت ایران در تبیین سیاست خارجی و طراحی دکترین امنیت ملی کشور نقش کلیدی داشته‌اند. منطقه خاورمیانه به خاطر داشتن نفت، موقعیت استراتژیک بسیار مهمی برای غرب داشته است.

**ایران با یک موقعیت حساس جغرافیایی در منطقه استراتژیک خاور میانه
اگر چه به طور کامل مستعمره کشورهای اروپایی نگردید اما دائماً در طول تاریخ
مدرن خود با نفوذ سیاسی کشورهای خارجی خصوصاً انگلیس، روسیه و آمریکا
روبرو بوده است. استبداد قاجار و پهلوی و نفوذ خارجی اجازه نداد تا کشور فرصت
آن را بیابد تا به ساخت نهادهای قدرتمند سیاسی دموکراتیک و اقتصادی پویا
دست یابد. بعد از انقلاب برای اولین بار در تاریخ معاصر کشور فرصتی پیش آمد تا
کشور در هر دو زمینه توفیق حاصل نماید که استبداد داخلی این فرصت را از آن
سلب نموده است.**

دولت‌های استبدادی به جای ایجاد سازمان‌هایی که به امنیت جمعی و منطقه ای کمک کند به تاسیس ارتش‌های نیرومند روی آورده‌اند. مثال صدام حسین و یا معمر قذافی در این رابطه بسیار گویاست. ارتشی که صدام حسین ساخت نهایتاً منجر به فروپاشی آن نظام مستبد گردید. دولت‌های استبدادی منابع مالی بزرگی را به ساختن نیروی انتظامی اختصاص می‌دهند که این منابع میتوانند در ساخت اقتصادی پویا و روبه رشد کمک شایانی بنمایند

دکترین امنیت ملی ایران باید چگونه می‌بود؟
دکترین امنیت ملی ایران می‌بایست در جهت ایجاد همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه طراحی می‌گردید. در کشور عراق و سوریه ایران می‌توانست با ایجاد تفاهم ملی در این دو کشور و همکاری با همسایگان منطقه برای ایجاد دولت‌هایی با ثبات تلاش نماید.

مردم خاورمیانه در نظرخواهی‌های مختلف علاقه خود را به نظام‌های دموکراتیک نشان داده‌اند. فقط دولت‌های دموکراتیک در نهایت می‌توانند با ثبات بوده و با ثبات بمانند. منافع ملی و امنیت کشور و منطقه فقط از طریق دکترینی تامین می‌گردد که به عدم خشونت، عدم مداخله نظامی و ایجاد همکاری در منطقه باور داشته باشد.

در ابتدای انقلاب دکتر ابراهیم یزدی به عنوان وزیر خارجه کشور، دکترین امنیت ملی دولت بعد از انقلاب را بر پایه چهار اصل تنظیم نموده بود. او اعتقاد داشت که ایران می‌بایست کشورهای دنیا را به چهار دسته تقسیم نموده و برای هر دسته سیاست شایسته‌ای اتخاذ نماید. کشورهای دوست، کشورهایی با پتانسیل دوستی، کشورهای با پتانسیل دشمنی و کشورهای دشمن. او بر این باور بود که بر روی کشورهای دوست می‌بایست کار کرد تا دوستی آنها با برجا مانده و استحکام یابد. کشورهای با پتانسیل دوستی را باید به دوست تبدیل نمود. کشورهای با پتانسیل دشمنی را نباید اجازه داد تا به دشمن تبدیل گردند. می‌بایست از بروز دشمنی کشور دشمن به هر طریق جلوگیری به عمل آورد.

سیاست خارجی او بر همکاری منطقه‌ای و جهانی استوار بود. برای همین شعار صدور انقلاب را کاملاً انحرافی دانسته و گرفتن سفارت آمریکا را در جهت منافع ملی و اخلاقی کشور ندانسته و آن را مغایر با تعهدات بین‌المللی می‌دانست.

امروزه اما سپاهیان طراح دکترین امنیت ملی کشور، بیش از هر زمان دیگر امنیت و منافع ملی کشور را به تهدید کشیده‌اند. طبیعت استبدادی نظام ولایت‌مدار در ایران با ایجاد تفاهم و همکاری منطقه‌ای و جهانی از ریشه نا سازگار است. چنانچه نظام سیاسی کشور به ارزش‌های دموکراتیک تعهدی داشت، سیاست‌های داخلی و خارجی کشور امروز در بن‌بست قرار نمی‌گرفت.



از دولت‌های طائفه‌گرا منجر به عکس‌العمل کشورهای منطقه گردیده تا خود را برای جنگ‌های نیابتی در خاور میانه و با ایران مهیا سازند. رژیم‌های عربی خاورمیانه برای مقابله با ایران هم چنین به تاسیس و حمایت گروه‌های جهادی مثل داعش گردیده تا اجازه ندهند تهران در سیاست‌های خود توفیق حاصل نماید. نظام صدام حسین در کشور عراق، با دخالت نظامی آمریکا سقوط نمود و فرصتی برای ایران فراهم کرد تا دامنه نفوذ خود را در کشور همسایه با یک اکثریت شیعه افزایش دهد، اما سیاست‌های غلط ایران این فرصت تاریخی را از ایران گرفت.

دکترین امنیت ملی سپاهیان و رهبری که نفوذ سیاسی را از طریق نفوذ نظامی میسر می‌دانسته است نتایج سلبی برای کشور و بسیار منفی در این منطقه از خود به جای گذاشته است. به غیر از ایجاد فرصت برای شکل‌گیری گروه‌های جهادی، تنش بین شیعه و سنی، مناقشه و کشمکش با کشورهای عربی همسایه خصوصاً عربستان سعودی و تبدیل منطقه خاورمیانه به یک انبار که به بزرگترین بازار رشد اسلحه در دنیا تبدیل شده است، دو اثر جانبی منفی این شکست در سیاست خارجی و طراحی دکترین امنیت ملی کشور بسیار قابل ملاحظه است. اول، خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری نامن گردیده است. افزایش خرید اسلحه در منطقه، خاورمیانه را بیشتر نا امن می‌کند. ایران هرگز نمی‌تواند در این منطقه در یک رقابت تسلیحاتی توفیق حاصل نماید و چنانچه بخواهد در این رقابت تا اندازه‌ای موفق باشد می‌بایست بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه‌های کشور را به این کار اختصاص دهد. صرف هزینه در این راستا هرگز به نفع توسعه اقتصادی و امنیت کشور نیست.

دوم، ایران در عراق تمامی اهتمام خود را بکار گرفت تا آمریکا از این کشور خارج گردد. دولت‌های منطقه و حتی عراق از آمریکا خواسته‌اند تا به عراق برگشته و به دولت این کشور در شکست داعش کمک کند. آمریکا تصمیم گرفته است تا در افغانستان بماند. در حال حاضر پانزده هزار سرباز آمریکا در کویت و در سه کمپ اریفجان، احمد الجابر و علی السلام مستقر شده‌اند. پنج هزار سرباز آمریکایی در امارت متحده عربی در پایگاه هوایی الدهفرا بسر می‌بندند. آمریکا از پایگاه‌های نظامی و هوایی عمان استفاده می‌کند. هفت هزار سرباز در یکی از مدرن‌ترین و مجهزترین پایگاه‌های آمریکا در بحرین بسر می‌برند. قطر پایگاه نظامی سنتکام (CENTCOM) و یکی از مهمترین پایگاه‌های هوایی آمریکا، الولید، در دنیا است. آمریکا هم چنین به پایگاه‌های نظامی و هوایی ترکیه، عربستان سعودی، اردن دسترسی دارد. منطقه خاورمیانه نه تنها بسیار نا امن شده است، بلکه آمریکا بیش از هر زمان دیگری در آن نفوذ نظامی دارد. این درست بر عکس آن چیزی است که سپاهیان می‌خواستند در درون خاورمیانه تجربه کنند.

این دخالت آشکار نموده است.

دو مشکل اساسی دخالت سپاه و رهبری در سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی

دو مشکل اساسی در دخالت سپاه و رهبری در سیاست خارجی کشور و اتخاذ دکترین امنیت ملی دیده می‌شود که هر دو به طبیعت یک نظام استبدادی برمی‌گردد. ابتدا سپاه و رهبری در زمینه شناخت روابط بین‌الملل و چهارچوب‌های تئوریک و عملی ترسیم و طراحی سیاست خارجی کاملاً ناتوان بوده و در یک حوزه کاملاً تخصصی دخالت نموده‌اند. دوم، رهبری و سپاه منافع ایدئولوژیک خود و نظامی که با آن پیوند خورده است را بر منافع ملی و امنیتی کشور ترجیح داده‌اند.

دکترین امنیت ملی ما که توسط سپاهیان طراحی شده است نفوذ نظامی ایران را در کشورهای منطقه برای بدست آوردن نفوذ سیاسی در اولویت قرار داده است. این دکترین امنیت ملی تجربه تلخ خود را در عراق در حمایت نظامی از دولت طائفه‌گرای نوری المالکی، مدت زیادی است که به نمایش گذاشته است. عدم ثبات سیاسی در عراق که تهدیدی برای امنیت ملی ماست یکی از نتایج این سیاست بوده است. تکیه بر این دکترین به ایران مجال نداد تا با ارائه طرح‌های مشترک منطقه‌ای (Regional collective Security) برای امنیت کل خاورمیانه با بقیه کشورهای همسایه برنامه ریزی کند.

اصرار ایران بر حضور و نفوذ نظامی در کشورهای دوست خود در خاورمیانه، این کشور را تشویق نمود تا هم چنین طراح یک چنین سیاستی در سوریه نیز باشد. دخالت نظامی ایران در عراق و سوریه و حمایت



سوریه، میراث شوم

سید حامد هاشمی



جنگ روایت‌ها

ایران در «جنگ روایت‌ها» در سوریه پیروز شده است. برخلاف موضوعات سیاست داخلی، دولت ایران توانسته روایتش از جنگ در سوریه را بدون مشکل به مردم بفروشد. سال‌ها تجربه در کنترل نرم اطلاعات و خروجی رسانه‌ها، شبکه وسیعی از افسران جنگ نرم که بازوهای شان تا عمق تمام فضاها مجازی امتداد دارد، در کنار بازی چیره‌دستانه با رگه‌های قدرتمندی از حساسیت‌های مذهبی و قومیتی و گرایش‌های ملی‌گرایانه، حکومت ایران را در نیل به این موفقیت یاری رسانده است. محبوس بودن بخش اعظم ایرانیان درون دیوارهای زبان فارسی، بی‌گانه‌ستیزی فرهنگی، بی‌اعتمادی نسبی به رسانه‌های خارجی و متاثر بودن جمع کثیری از آنها از پیش‌قضاوت‌های قومی و مذهبی آنان را به مشتریانی راضی برای این روایت رسمی تبدیل کرده است.

بعضی نظرسنجی‌ها حاکی از آن است که میان بخش بزرگی از مردم اتفاق نظر کم‌نظیری وجود دارد در اینکه دولت باید از اسد در سوریه حمایت کند. در میان افرادی که میزان محبوبیت و مقبولیت‌شان در این قسم پروژه‌های افکارسنجی ارزیابی شده، یک نظامی بالاتر از تمام شخصیت‌های گروه‌های مختلف سیاسی ایستاده است. قاسم سلیمانی اکنون به طور مشهودی از بالاترین سطح محبوبیت در ایران برخوردار است. افسانه‌های عامه‌پسندی درباره‌اش نقل محافل است و در قبال سرداری که امنیت ایران را در مقابل بربرهای داعش حفظ کرده است، مثل یک ابرقهرمان ستایش میشود. شخصیت‌های مختلف فرهنگی و چهره‌های شناخته‌شده در تمجید از او و سربازانش که «مدافعین حرم» خوانده میشوند، از یکدیگر سبقت میگیرند.

کار اگر همین جا به اتمام می‌رسید، شایسته بود ایرانیان به دست‌اندرکاران رسانه‌ای و استراتژیست‌های جنگ روانی خود بابت این موفقیت چشمگیر مدال افتخار اعطا کنند. این ولی فقط آغاز ماجراست. به نظر نمی‌رسد این مسکن‌های رسانه‌ای توان محافظت ایران در مقابل تبعات آنچه واقعاً در سوریه رخ می‌دهد را داشته باشند.

در اوایل دهه نود میلادی، وقتی رسانه‌های کشورهای اسلامی از جنگ داخلی کشور در حال تجزیه یوگسلاوی گزارش می‌دادند، روایت محوری این گزارش، روایت «مسلمان کشی صربها و سکوت غربیان» بود. ایرانیان هم در میان بقیه یک میلیارد مسلمان جهان، پای تلویزیون فارسی زبان شان نشسته بودند و هر شب دقیقاً همان روایت را می‌شنیدند. بر مظلومیت مسلمانان بوسنیایی اشک

می‌ریختند و در صندوق‌های کمک‌های مردمی برای بوسنی هرزگوین پول می‌انداختند و برخی جوانان تلاش می‌کردند خود را به صحنه نبرد برسانند و برای دفاع از خون مظلومین اسلحه بدست بگیرند. میان ایران و دیگر کشورهای منطقه در این زمینه تفاوتی وجود نداشت. بیست سال بعد اما رسانه‌های فارسی بر خلاف قریب به اتفاق رسانه‌های نوشتاری و تصویری عربی، اردو، پشتو، ترک و حتی انگلیسی، شبانه‌روز قصه‌های متفاوت را حکایت می‌کنند. روایتی که در ایران تولید و فروخته می‌شود تفاوت بنیادینی با روایت همسایه‌هایش دارد. روایت نبرد خیالی اسد سکولار و نماینده تمدن، با توحش داعش.

روایت دیگران

کسانی که وقایع و تفسیر شرایط را در این سالها از دریچه رسانه‌های محور ایران-روسیه-حزب‌الله دنبال کرده‌اند به چنان باور متفاوتی رسیده‌اند که تغییر آن از توان یک یا دو مقاله فارسی به کلی خارج است. باورهایی که گویی درباره سوریه دیگری است در سياره دیگری. این روایت داعش-محور، درباره دو سال قتل‌عام مردم غیرنظامی توسط ارتش، پیش از ظهور پدیده داعش چیزی نمی‌گوید. از شش‌ماه تظاهرات مسالمت‌آمیز و عاری از خشونت چیز زیادی نمی‌گوید. تظاهراتی که هر بار با کشته‌های فراوان روبرو می‌شد و هم چنان

مسالمت‌آمیز باقی می‌ماند. تظاهراتی که حتی مدت‌ها بعد از تبدیل سوریه به صحنه جنگ داخلی، هر زمان امکانش فراهم می‌شد، باز مثل روز اول در خیابانها می‌جوشید، با گل و پرچم و شعر و رقص دسته‌جمعی. حتی پنج سال بعد از روزهای آغازین، وقتی برای چند روز در ماه مارس آتش‌بس کوتاهی برقرار شده بود.

این روایت، داعش را دشمن اصلی اسد معرفی می‌کند در حالی که به جز موارد معدود، آن هم بعد از دخالت ائتلاف بین‌المللی علیه داعش، مواردی از جنگ میان داعش و نیروهای جبهه اسد وجود ندارد. داعش تقریباً تمام جنگ‌ها و فتوحاتش را در جنگ با اپوزیسیون و یا کردها بدست آورده بود و تا همین اواخر و قبل از فشار بین‌المللی، از بمباران نیروی هوایی اسد در امان بوده است. در مواردی متعدد و مستند، نیروی هوایی اسد و اخیراً روسیه، نقش نیروی هوایی داعش را در جنگ مشترک شان با نیروهای اپوزیسیون بازی کرده‌اند.

یک ایرانی نوعی که اخبار را به فارسی دنبال می‌کند از ده‌ها گزارش منابع بین‌المللی درباره محاصره‌های قرون وسطایی غذایی و دارویی مردم توسط دولت سوریه، نیروهای ایران و حزب‌الله لبنان چیزی به گوشش نمی‌رسد. از حملات سیستماتیک و محاسبه شده به بیمارستان‌ها و تمام مراکز درمانی توسط نیروی هوایی اسد و روسیه با خبر نمی‌شود و وقتی می‌شوند

کسانی که وقایع سوریه را در این سال ها از دریچه رسانه‌های محور ایران - روسیه - حزب الله دنبال کرده‌اند به باور متفاوتی رسیده‌اند که گویی درباره سوریه دیگری است، در سیاره دیگری. این روایت داعش - محور، درباره دو سال قتل عام مردم غیر نظامی توسط ارتش، پیش از ظهور پدیده داعش و از شش ماه تظاهرات مسالمت آمیز و عاری از خشونت چیز زیادی نمی گوید. تظاهراتی که هر بار با کشته‌های فراوان روبرو می شد و هم چنان مسالمت آمیز باقی می ماند. تظاهراتی که حتی مدت ها بعد از تبدیل سوریه به صحنه جنگ داخلی، هر زمان امکانش فراهم می شد، باز مثل روز اول در خیابانها می جوشید، با گل و پرچم و شعر و رقص دسته جمعی. حتی پنج سال بعد از روزهای آغازین، وقتی برای چند روز در ماه مارس آتش بس کوتاهی برقرار شده بود.

درصد افکار عمومی ایران اساساً بشار اسد را مقصر بحران سوریه نمی داند. بر خلاف همه دیگر کشورهای نقش دخالت روسیه را با ۶۷ درصد آراء منفی نمی داند. چنین دیدگاهی در میان دیگر کشورها کاملاً منحصر به فرد است و حاکی از بالاترین درجه عدم فهم متقابل است میان ملت ایران و دیگر ملت‌های منطقه. اینکه حکومت ایران تا این حد توانسته افکار عمومی داخل کشورش را ایزوله نگه دارد آیا یک موفقیت محسوب می شود؟ آیا وجود چنین اختلاف دیدگاهی با دیگر کشورها درباره فاجعه انسانی با این ابعاد جوانب نادیده دیگری هم دارد؟

اگر کسی روایت دیگران را به کلی غیر واقعی و کذب بخواند، یا حتی اگر کسی اساساً به مقوله «امر واقع» هیچ اعتنا و عنایتی نداشته باشد، و در نگرشی پست مدرن جهان را فقط در قالب جنگ روایت‌های برساخته توسط رسانه‌ها ببیند، باز لازم است به روایت‌های دیگران توجه کند. در میزان سازگاری و توان توضیح‌دهندگی آن روایات مذاقه کند و نگران میزان فراگیری گسترده آنها باشد. چه آنکه حتی تاثیر روایت‌های نادرست، وقتی تبدیل به باور بسیاری آدمیان شود، تا عمق جهان و زندگی ناباوران به آن روایت هم نفوذ می کند. اما کسانی که به «امر واقع» عنایتی دارند، احتمالاً صدها گزارش منابع مستقل، امثال سازمان عفو بین‌الملل، دیدبان حقوق بشر، کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، صلیب سرخ جهانی، سازمان پزشکان بدون مرز و ده‌ها موسسه تحقیقاتی و مراکز مانیتورینگ جنگ، برای شان معیار قضاوت است. مهم تر از همه اینها ولی مردمان واقعی کشوری واقعی به نام سوریه هستند. در نخستین افکارسنجی علمی انجام شده از

فراهم آورده است دوران پدرش در مقایسه، دوران صلح و صفای سوریان محسوب می شود. با همه این وجود رسانه‌های فارسی زبان داخلی، و تا حد قابل توجهی رسانه‌های ایرانیان خارج از کشور، کادر تنگ توجه‌شان را تنها بر روی جنایات داعش بسته‌اند. اثر این اتاق پژواک رسانه‌ای که در زبان فارسی خانه کرده است، فقط بر مردم عادی خلاصه نمی شود. خود تصمیم‌گیران و طبقه خواص هم تحت تاثیر این فضا قرار می گیرند و درون حلقه‌بسته‌ای از اخبار و تحلیل ها، در گردابی از این باورهای تولید شده فروتر می روند و هر روز بیشتر قصه خودشان را باور و با راویان روایت‌های دیگر احساس بیگانگی می کنند. جامعه به کسانی که که صدای متفاوتی بلند کنند با شدت و نفرت می تازد. زمانی که هاشمی رفسنجانی طی یک سخنرانی در یکی از شهرهای شمالی کشور، فرزند و وارث دوست قدیمی‌اش حافظ اسد را جنایتکاری خواند که مردمش را شکنجه می دهد و شیمیایی می کند و عامل کشتار است، چنان بر او تاختند که ناچار شد سخنان خودش را تکذیب کند؛ با وجود اینکه آن سخنان بر روی چندین دوربین ضبط و توسط مخالفانش به عنوان " سند خیانت" او در شبکه‌های اجتماعی پخش شده بود. حداقل نتیجه این تفاوت روایت رسانه‌ای، به تفاوت بسیار پررنگی میان افکار عمومی ایران و افکار عمومی مردم دیگر کشورهای منطقه انجامیده است. بر طبق نظرسنجی دیگری که در هشت کشور خاورمیانه انجام شده است، با وجود آنکه همه پاسخ‌دهندگان در تمام کشورها گروه‌های افراطی حاضر در جنگ سوریه را از عوامل بحران فعلی سوریه می دانند، تنها ایرانیان هستند که بشار اسد را در این قبال تبرئه میکنند. ۷۷

تعداد قربانیان غیرنظامی که توسط ارتش سوریه کشته می شوند چندین برابر مجموع تمام قربانیان همه دیگر گروه‌های درگیر در جنگ است، بسیار متعجب می شود. او دلیل اینکه مردم مناطق خارج از کنترل اسد حتی به گروه‌های افراطی اسلام‌گرا هم متمایل می شوند را متوجه نمی شود و ناچار آنها را آدمخوار و سلفی می نامد. چنین کسی حتماً از مستندترین قتل‌عام تحت شکنجه طی نیم قرن اخیر در زندان‌های اسد بی‌اطلاع است، چیزی که آن را با هولوکاست مقایسه می کنند. از ناپدید یا ربوده شدن ده‌ها هزار نفر در آن کشور خبردار نمی شود و نمی داند که این چگونه تبدیل به منبع درآمدی برای دولت شده است.

شاید کسی گمان کند بی خبری خودخواسته یا تحمیل شده به اغلب ایرانیان صورت مسئله را پاک کرده‌است، اما واقعیتی با این حجم، ابعاد غیر-رسانه‌ای دیگری هم دارد. اگر کشته شدن سه جوان تحت شکنجه در بازداشتگاه کهریزک، زخمی ماندگار بر روح و جان خیلی از ایرانیان باقی گذاشت، حداقل شش تا ده هزار کشته تحت شکنجه در زندان‌های اسد، فقط طی دو سال نخست نآرامی‌ها، می شود معادل رخ دادن هشت کهریزک در هر روز، به مدت پنج سال. از جمله شکنجه کودکان خردسال و نوجوانان که با کمتر منطقی قابل فهم است. تخمین اینکه چنین چیزی با روح یک ملت چه می کند، و چه زخمی بر پیکر آن باقی میگذارد، با قصه‌گویی‌های رسانه‌ای حل و فصل نمی‌شود و مراتب و اثرات کاملاً واقعی در جهان خواهد داشت.

غالب ایرانیان زمانی متوجه اخبار جنگ سوریه می‌شوند که داعش مجدداً مرتکب جنایتی سبعانه شده است و به عنوان تاکتیکی جنگی برای رعب‌افکنی آنرا بوسیله چندین دوربین فیلمبرداری و مخابره کرده است. این فیلم‌ها و جنایات همه واقعی و رعب‌انگیزند. ولی تنها بخش خیلی محدود و رسانه-پسندی از واقعیت سوریه هستند. کسانی که آن تاریخ را در آن سرزمین با بدن های شان زندگی کرده‌اند تجربه‌های دیگری دارند. آنها دیده‌اند که تعداد غیرنظامیانی که در این سالها بدست داعش، این خونریزترین گروه تروریستی کشته شده‌اند، حتی اگر برای سالها هم با همین نرخ به جنایت مشغول باشند، به یک فقره قتل عام شهر حما توسط حافظ اسد هم نمی رسد. وقتی که دولت سوریه در سال ۱۹۸۲ خیزش مردم این شهر را به خاک و خون کشید، جنازه‌ها را با بولدوزر در گورهای دسته جمعی ریخت و بر روی آن هتلی بنا کرد. بعد از شروع بهار عربی اما داستان به دفعات خونبارتر شده است. حالا در قتلگاهی که بشار اسد برای کشورش

| رژیم بشار اسد در ایجاد بحران سوریه چه نقشی داشته است؟ | | | | | | |
|---|-------|--------|---------|------|-------|-----|
| ترکیه | ایران | امارات | عربستان | اردن | لبنان | مصر |
| ۸۵ | ۲۳ | ۹۹ | ۸۲ | ۷۴ | ۶۰ | ۹۶ |
| ۱۵ | ۷۷ | ۱ | ۱۸ | ۲۶ | ۴۱ | ۴ |
| حمایت روسیه از رژیم بشار اسد چقدر در بحران سوریه نقش دارد؟ | | | | | | |
| ۸۱ | ۳۲ | ۱۰۰ | ۹۵ | ۶۸ | ۶۵ | ۹۰ |
| ۱۹ | ۶۸ | <۱ | ۵ | ۳۳ | ۳۵ | ۱۰ |
| گروه‌های شیعه مورد حمایت ایران منجمله حزب الله لبنان چقدر در این بحران نقش دارند؟ | | | | | | |
| ۸۱ | | ۸۴ | ۸۸ | ۷۴ | ۳۵ | ۹۶ |
| ۱۹ | | ۱۶ | ۱۲ | ۳۶ | ۶۵ | ۴ |

این روایت، داعش را دشمن اصلی اسد معرفی می کند در حالی که به جز موارد معدود، آن هم بعد از دخالت ائتلاف بین‌المللی علیه داعش، مواردی از جنگ میان داعش و نیروهای جبهه اسد وجود ندارد. داعش تقریباً تمام جنگ ها و فتوحاتش را در جنگ با اپوزیسیون و یا کردها بدست آورده بود و تا همین اواخر و قبل از فشار بین‌المللی، از بمباران نیروی هوایی اسد در امان بوده است. در مواردی متعدد و مستند، نیروی هوایی اسد و اخیراً روسیه، نقش نیروی هوایی داعش را در جنگ مشترک شان با نیروهای اپوزیسیون بازی کرده‌اند.

تنها حامی شیعیان در مقابل تهاجم دیگران معرفی کند. این شکاف ها خود را در جوامعی که جمعیت‌های شیعه و سنی بزرگی دارند و غلبه کامل یک جمعیت وجود ندارد، به شدت بیشتری دیده می شود و تنش‌های نگران‌کننده اجتماعی در آنها بوجود آمده است. منجمله در عراق، لبنان، پاکستان و افغانستان. ایران که به نظر می رسد از سیاست پان-اسلامیزم زمان آیت‌الله خمینی ناخواسته فاصله زیادی گرفته است، و بیش از آنکه دیگر امیدی به رهبری جهان اسلام داشته باشد، ردای رهبری شیعیان جهان را به تن کرده است، حالا از این تنش و اختلاف برای یارگیری‌های جدید استفاده می کند. ایران شیعه دشمنان زیادی پیدا کرده است اما دوستان جان‌برکفی هم بدست آورده است. سپاه قدس ایران، جنگجویان افغان و پاکستانی‌های شیعه را در قالب گردان‌های فاطمیون و زینبیون گردآوری می کند، آموزش جنگی مختصری می دهد و آنان را در قامت رزمجویان مذهبی، مشابه جنگجویان سه قرن جنگ‌های صلیبی، به شامات گسیل می کند تا در جنگی فرقه‌ای در رکاب دولت غیرمذهبی اسد و جنگجویان شیعه حزب‌الله بکنند. تا صدمات مستقیم کمتری به نیروهای ایرانی وارد شود و کمترین رد

نیست. خواص و طبقه الیت هم در این مورد با مردم همدستان‌اند. اخیراً افکارسنجی دیگری منحصرآ از میان متفکرین، دانشگاهیان، تصمیم‌سازان سیاسی و چهره‌های برجسته بیست و یک کشور مسلمان‌نشین انجام شده است. از موریتانی تا مصر تا فلسطین تا عراق، که حاوی نکات قابل توجه زیادی است. منجمله اینکه ۸۲ درصد پاسخ‌دهندگان اتفاق نظر داشته‌اند که چهره و وجهه ایران بعد از رخدادهای بهار عربی و دخالت‌هایش در سوریه، نسبت به قبل از آن خراب شده است. ۷۰ درصد از چهره‌های شاخص این ۲۱ کشور گفته‌اند نگران یا به شدت نگران افزایش نقش منطقه‌ای ایران هستند. چنین اتفاق نظر گسترده‌ای درباره نقش منفی ایران در جهان بسیار هشدار دهنده است. این زنگ‌خطر انزوای ایران در میان نخبگان است.

اقلیتی که حامی ما نیست

لازم به ذکر است این گونه نیست که تصویر ایران در میان - تمام - مسلمانان خدشه‌دار شده باشد. به واسطه شکاف خطرناک و رو به عمیق شدن بین فرق دینی و گروه‌های قومیتی، ایران نزد کسانی که هویت خود را بیش از هر چیز با تشیع تعریف می کنند، مورد توجه‌تر و محبوب‌تر از قبل شده است. ایران تلاش می کند خود را

پناهندگان سوری در آلمان، که مورد استناد آنجلا مرکل قرار گرفته است، برخلاف روایتی که دستگاه‌های قدرتمند تبلیغاتی ایران و روس به مردم شان فروخته‌اند، سوری ها در اینکه اسد را علت اصلی فرارشان از سوریه اعلام کنند درنگ نکرده‌اند (با اتفاق نظر ۷۰٪). با وجود اینکه هراس از داعش در اروپا بسیار مشتری دارد، کمتر از نصف این تعداد داعش را از جمله علت‌های فرارشان از سوریه ذکر کرده‌اند. صرف حضور و آراء این میلیون‌ها سوری در این کشورهای میزبان حامل پیام و اثر سیاسی واقعی است که در سالها و دهه‌های آینده ریشه بیشتری خواهد یافت.

ایران، چهره مخدوش شده

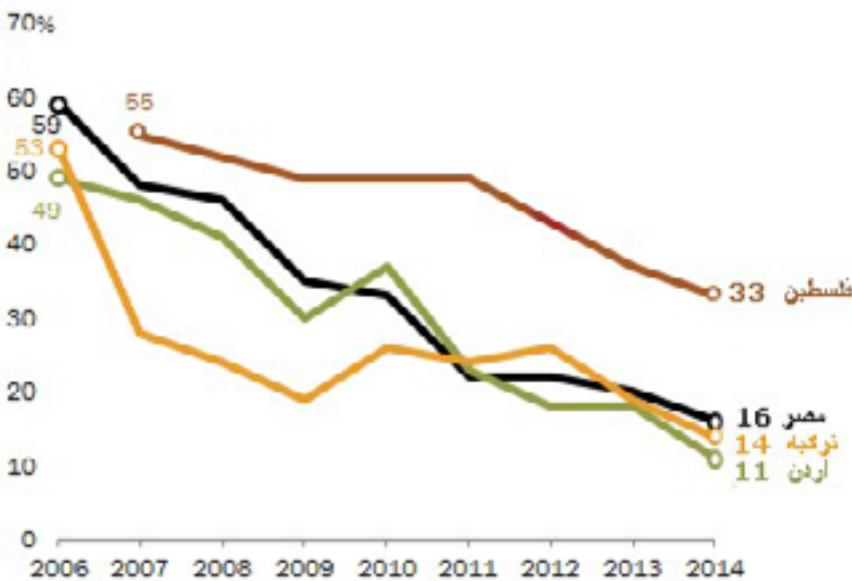
واقعیت این است که چهره کشور ایران بشدت آسیب دیده است. میلیون ها نفر از سوری‌ها و کسانی که همدلانه انقلاب سوریه را دنبال می کردند، حتی بسیاری از کسانی که بسیار به ایران علاقمند بوده‌اند، ایران را اکنون یک نیروی اشغالگر به حساب می‌آورند. صدها چهره عمومی و رسانه‌ای، نویسندگان، کاریکاتوریست‌ها و مجری‌های برنامه‌های پرتلفردار تلویزیونی، ایران و روسیه را از بزرگترین مصائب مردم سوریه می‌خوانند. این که مردم سوریه بعد از بمباران خانه‌های شان در مقابل دوربین‌ها فریاد بکشند و ایران و روسیه و اسد را لعن و نفرین کنند از صحنه‌های روزمره جنگ سوریه است.

در مقیاسی بزرگتر از سوریه، حساسیت‌های قومی و مذهبی هم به کمک این بدبینی آمده و ایران شیعه به شدت با افت محبوبیت روبروست. موسسه PEW که به طور دائم در سطح جهان با افکارسنجی‌های علمی به ثبت و ضبط افکار عمومی مشغول است از چهره منفی و نامحبوب ایران در جهان گزارش می دهد. افت محبوبیت ایران طی سالهای اخیر بواسطه آنچه به دخالت فرقه‌گرایانه ایران در عراق و سوریه تفسیر می شود، مشخصاً در کشورهای خاورمیانه بسیار مشهود است.

در کنار ایران، حزب‌الله لبنان هم از افت چشمگیر مقبولیت و محبوبیت رنج می برد. حزب‌الله نماد دخالت ایران در سوریه است. این گروه زمانی از بالاترین حد محبوبیت در میان کشورهای مسلمان منطقه برخوردار بود. بر اساس نظر سنجی دیگری که توسط دانشگاه مرلند در سال ۲۰۰۸ انجام شده بود، آن زمان حسن‌نصرالله دبیرکل حزب‌الله محبوب‌ترین چهره جهان عرب بود. از زمان جنگ سی روزه حزب‌الله و اسرائیل در سال ۲۰۰۶ میلادی تا قبل از آغاز بحران سوریه حزب‌الله از محبوبیت فوق‌العاده‌ای بهره می برد، حتی در کشورهایی با بیشترین اختلاف مذهبی با شیعه. بعد از حضور رسمی اش در سال ۲۰۱۳ در رکاب بشاراسد اما شرایط به کلی برایش تغییر کرده است. همان خانواده‌هایی که عکس‌های او را بر دیوار خانه‌های شان نصب کرده بودند، همان سوری‌هایی که در جنگ ۲۰۰۶ و در دوران جنگ‌های داخلی لبنان پذیرای پناهندگی شیعیان جنوب لبنان بودند، حالا دبیرکل حزب‌الله را به باد نفرین می گیرند. عبارت طعنه‌آمیز «حزب‌الشیطان» عنوانی است که برای نامیدن حزب‌الله لبنان در میان بخشی از عرب‌زبانان شبکه‌های اجتماعی معمول شده است. اینها زنگ خطر انزوای ایران میان صدها میلیون از مردم است.

باید توجه داشت که مخدوش شدن چهره ایران و بازوهای منطقه‌ای‌اش فقط منحصر به افکار «عمومی» و متأثر از فضا سازی رسانه‌های کشورهای منطقه

سقوط شاخص محبوبیت ایران در خاورمیانه



Source: Spring 2014 Global Attitudes survey Q15c.

PEW RESEARCH CENTER

یک ایرانی که اخبار را به فارسی دنبال می کند از ده ها گزارش منابع بین‌المللی درباره محاصره‌های قرون وسطایی غذایی و دارویی مردم توسط دولت سوریه، نیروهای ایران و حزب‌الله لبنان چیزی به گوشش نمی رسد. از حملات سیستماتیک و محاسبه شده به بیمارستان ها و تمام مراکز درمانی توسط نیروی هوایی اسد و روسیه با خبر نمی شود و وقتی می شنود تعداد قربانیان غیرنظامی که توسط ارتش سوریه کشته می شوند چندین برابر مجموع تمام قربانیان همه دیگر گروه‌های درگیر در جنگ است، بسیار متعجب می شود. از مستندترین قتل‌عام تحت شکنجه طی نیم قرن اخیر در زندان‌های اسد بی‌اطلاع است، چیزی که آن را با هولوکاست مقایسه می کنند. از ناپدید یا ربوده شدن ده‌ها هزار نفر در آن کشور خبردار نمی شود و نمی داند که این چگونه تبدیل به منبع درآمدی برای دولت شده است.

کرش کنند. از اینکه دستمزد، غذا و امکانات سربازان سوری بسیار پایین‌تری از نیروهای خارجی هم درجه و هم تجربه‌شان است. نیروهای حزب‌الله در جنگ سوریه الیت محسوب می شوند، بر طبق این گزارشات به مراتب بیشتر حقوق می گیرند از امکانات خیلی بهتری برخوردارند و در طراحی عملیات‌ها، خیلی بیشتر رعایت ایمنی جانی‌شان می شود. در درازمدت به نظر نمی رسد چیزی شبیه به حزب‌الله لبنان برای ایران در سوریه پا بگیرد و باقی بماند. حتی اقلیت علوی و دروز و ارمنی سوریه هم در دراز مدت متحد قابل اتکالی برای برنامه‌های ایدئولوژیک حاکمین ایران محسوب نمی شوند. نگرش اکثریت سنی مذهب سوریه به دخالت ایران که داستان دیگری است.

بذر جهاد در زمین سوخته

«جهادولوژی» به‌مرور به یک شاخه تحقیقاتی مهم تبدیل شده‌است. از جمله مسائل مورد مطالعه پژوهشگران این شاخه میان‌رشته‌ای، که به مطالعه خشونت حاصل از بنیادگرایی دینی می پردازد، انگیزه و نحوه تفکر و تصمیم‌گیری اشخاصی است که دست به عملیات «شهادت‌طلبانه» می زنند. مستنداتی که از عاملین انتحاری یازده سپتامبر به دست آمد، منجمله در آنچه به سلول هامبورگ معروف شد، نقش موثر فیلم‌ها و عکس‌های جنگ داخلی بوسنی را در تبلیغات و شستشوی مغزی که القاعده برای جوانان تدارک می دید، عیان کرده است. آن فیلم‌های تکان دهنده و خونین جنگ‌های بالکان، آن یکی دو حلقه فیلم وی‌اچ‌اس در زیرزمینی در هامبورگ آلمان، یک دهه بعد از پایان آن جنگ این قابلیت را داشتند که مغز و روح بیننده جوان خود را اشباع کنند و او را به یک بمب متحرک تبدیل کنند. استفاده کنندگان از آن فیلم‌های موفق شدند روایتی از محوریت غرب در مسلمان‌کشی‌های جهان تولید کرده و مخاطب جوان‌شان را در این باره به خوبی قانع کنند. تا جایی که او در همراهی با شاخه‌های زیرزمینی از یک ایدئولوژی رادیکال اسلامی، آماده فدای جان‌ش شود. ایدئولوژی که باز یافت جنایات تاریخی آرتشوی روسیه، برای آبیاری خشم و نفرت کور پیروانش استفاده خیلی موثری می کند.

خبر بد اینکه تکنولوژی و امکان ثبت تصاویر یک جنگ برای ثبت در تاریخ، از زمان جنگ داخلی بالکان تا جنگ داخلی سوریه تماماً متحول شده است. جنگ داخلی سوریه بدون شک از لحاظ تصویری مستندشده‌ترین خشونت در تاریخ است. حجم تصویری

(هنوز بر طبق سند «رساله عمان» که در سال ۲۰۰۴ میان فرق اسلامی به امضا رسیده علوی‌ها شاخه‌ای از اسلام محسوب نمی شوند). اما در دهه هفتاد میلادی بواسطه یک معامله سیاسی بین موسی‌صدر رهبر شیعیان لبنان و حافظ اسد، علوی‌ها بر اساس فتوی‌وی، شاخه‌ای از شیعیان و لذا مسلمان قلمداد شدند تا حافظ اسد با مشروعیت مذهبی بیشتری به بسط قدرتش در سوریه ناقل شود و در مقابل از حرکت امل در لبنان و بعدتر، از انقلاب ایران حمایت کند.

ایران در زمان سردار حسین همدانی سرمایه‌گذاری هنگفتی در سوریه کرد و به عنوان آخرین راه حل برای جلوگیری از سقوط اسد، دست به تشکیل «نیروهای دفاع وطنی» زد. به این امید که شبیه حرکت امل یا حزب‌الله در زمان جنگ داخلی لبنان، سرمایه ایدئولوژیک و بازوی نظامی ایران باشد. اما برخلاف حزب‌الله لبنان که رابطه قدرتمند ایدئولوژیکی با هسته قدرت روحانیان شیعه در ایران دارد و حتی در مقایسه با سپاه ایران به ایده‌های انقلابی ایران وفادارتر باقی مانده است، نه نیروهای نظامی سوریه و نه سازمان ایران - ساخته «نیروی دفاع وطنی» هیچ همدلی ایدئولوژیکی با رهبران ایران ندارند. در جنگ قبیله‌ای فعلی متحد استراتژیک ایران و روسیه هستند، اما اگر قرار باشد زمانی شرایط به شرایط غیر جنگی تبدیل شود، علقه و علاقه‌های باقی نمی‌ماند.

حتی هم‌اکنون و در میانه جنگ برخی گزارش‌های رزمنده‌های ایرانی در سوریه حاکی از آن است که نظامی‌های سوری نهایتاً به ایرانی‌ها به چشم مستشار خارجی نگاه می کنند و برای جان هم‌وطن‌شان، بعضاً حتی در جبهه مقابل، بهای خیلی بیشتری از جان نیروهای افغان و پاکستانی شیعه هم‌رزم شان قائل می شوند.

ساختار و نظام فکری نظامیان سوری به گونه‌ای است که آنها با ارتش روس بسیار بیشتر احساس قربات می کنند تا نیروهایی که ایران مهیای آن جنگ کرده است، غرق در فضای ایدئولوژیک اولترا شیعه، تنش و ناراضیتی دوطرفه میان این دو گروه ناهمخوان همیشه وجود داشته است و در موارد معدودی به مواجهه فیزیکی هم تبدیل شده است. گزارش بعضی سربازان سوریه که از ارتش گریخته‌اند حاکی از سرخوردگی و دلخوری عمیق بخشی از نظامیان سوری است. از اینکه فرماندهی ارتش در عمل در دست خارجیان است و درجه‌داران با سابقه ارتش می باید در مقابل نیروهای ایرانی و حزب‌اللهی

پا از ایران باقی بماند. جوانان عراقی شیعه را هم به همین ترتیب در قالب کتائب حزب الله و گردان‌های ابولفضل‌العباس به جنگ می فرستد.

وقتی اختلافات عقیدتی و قومیتی به مستقیم‌ترین نوع قتال تبدیل می شود و آدم‌های واقعی هرروز با گلوله‌های واقعی یکدیگر کشته می شوند و طی مراسم با رنگ و بوی غلیظ مذهبی به عنوان شهید دفن می شوند، این به چرخه شوم نفرت و خشونت در جوامع مبداء که دارای تنوع قومی هستند دامن می زند.

رقبای منطقه‌ای ایران هم متقابلاً به ناروا-داری سنی یاری می رسانند که در حالت افراطی آن، هر روز بیشتر رنگ تکفیر به خود می گیرد. ادامه این وضعیت دارد. غسل خفته و ترسناک جنگ تمام‌عیار مذهبی را بیدار می کند، چیزی که از نتایج بیداری آن کسی واقعا مطلع نیست. اما نظر به اینکه شیعیان تنها ۱۵ درصد جمعیت مسلمین را تشکیل می دهند، ایران برنده چنین جنگ فرقه‌ای نخواهد بود.

موفقیت ایران در تشکیل حزب‌الله لبنان، بعضی استراتژیست‌های تهران را به این گمان انداخته که می توانند آن را در سوریه و عراق هم تکرار کنند. با تشکیل و حمایت مالی و نظامی گسترده از شبه‌نظامیان شیعه، شاید بتوانند مشابه نقش حزب‌الله در کشور کوچک لبنان، سیستم سیاسی را به نفع منافع خود فلج کنند و به صورت غیر دموکراتیک اعمال نفوذی فرای وزن عددی شیعیان داشته باشند.

در عراق نخست‌وزیر حیدر عبادی از نفوذ و قدرت بیش‌از اندازه شبه‌نظامیان طرفدار ایران به ستوه آمده و برخی مخالفت‌های علنی‌اش با زیاده‌خواهی قاسم سلیمانی رسانه‌ای شده است. شاخه مهم صدری شیعیان عراق هم در مقابل ایران جبهه‌گیری پرنرنگی کرده‌اند. در صورت برگشت آرامش سیاسی به عراق باید دید در شرایط غیر بحرانی چه مقدار از نفوذ ایران آنجا باقی خواهد ماند.

در سوریه ولی شرایط به کلی متفاوت از عراق است. سوریه به جز ساکنین چند روستا و شهرک، جمعیت بومی شیعه ندارد. خانواده اسد به یک اقلیت قومی مذهبی ۱۲ درصدی (حدود سه میلیون نفر) تعلق دارد که علوی خوانده می شوند. اما این اقلیت به هیچ عنوان قربات فرهنگی و مذهبی مشابه شیعیان لبنان و عراق را با ایران ندارند. در واقع شیعه رسمی دوازده امامی ایرانی به مراتب به اسلام سنی، حتی تندروترین گرایش‌هایش، نزدیکتر است تا به دین و آیین علویان سوریه. علویان در گذشته مثل دروزها جزو مسلمانان قلمداد نمی شدند.

اگر کشته شدن سه جوان تحت شکنجه در بازداشتگاه کهریزک، زخمی ماندگار بر روح و جان خیلی از ایرانیان باقی گذاشت، حداقل شش تا ده هزار کشته تحت شکنجه در زندان‌های اسد، فقط طی دو سال نخست ناآرامی‌ها، می شود معادل رخ‌دادن هشت کهریزک در هر روز. به مدت پنج سال. از جمله شکنجه کودکان خردسال و نوجوانان که با کمتر منطقی قابل فهم است.

کشوری بوده‌اند، غیر از نیازهای اولیه، به انبوهی از کمک‌های ثانویه نیازمند است؛ آموزش، امنیت، خدمات شهروندی، کمک به سلامت روانی، علاوه بر ترکه‌ها، سیل دائم کمک‌های مردمی از دیگر کشورهای منطقه و هم چنین کشورهای غربی به سمت اردوگاه‌های پناهندگان و بعضاً به داخل خود سوریه در جریان است. اگر چنین کمک‌هایی نبود، بحران انسانی سوریه، این بحرانی که اروپا نمونه‌اش را از جنگ دوم جهانی به یاد ندارد به مراتب حتی وخیم‌تر از وضع فعلی می‌بود. همه اینها البته به چشم معماران آن روایت ایران-ساخت از جنگ سوریه، به کلی نامرئی است. علاقه خاص روایت اسدیستی از جنگ، ذره‌بین گذاشتن روی این است که

بودند غالباً رزمنده‌هایی بودند جوان و آماده میدان. سوریه قصه به کلی دیگریست. تمام ماشین جنگی دولت بعث بر علیه شهرهای خود کشور بکار بسته شده است. نیروهای هوایی و بمباران دائم، تیپ‌های زرهی، انواع سلاح‌های سنگین، موشک‌های اسکاد و در مواردی سلاح شیمیایی. چنین چیزی در تاریخ معاصر بی‌مانند است. تمام لایه‌های غیرنظامی این جامعه مستقیماً در تماس با بدنه داغ ماشین کشتار قرار داشته‌اند. فقط تعداد انگشت‌شمار از این نسل لازم است به مقدار کافی رادیکالیزه شده باشند تا بتوانند سیر وقایع ایران را در مسیر متفاوتی قرار دهند. تمام کسانی که برای حادثه یازده سپتامبر لازم بود جان شان را برای

که هر لحظه جنگ سوریه را در تاریخ جاودانه می‌کنند، و خوب یا بد، آن را بارها و بارها جلوی چشم نسل‌های آینده خواهد آورد، هزاران بار بیشتر و غنی‌تر از فیلم و عکس‌های جنگ بوسنی است و تأثیرگذاری آنها بر روی جوانان نسل‌های آینده کشورهای مسلمان قابل محاسبه نیست. هم‌اکنون که این خبرها و فیلم‌ها به طور روزانه به صورت خام بر روی کانال‌های یوتیوب قرار می‌گیرد، موجی از جهاد بین‌المللی را به حرکت آورده است که به کلی بی‌سابقه است و با آن جهادپسم‌مهوری که به حملات یازده سپتامبر انجامید اصلاً قابل مقایسه نیست. احساسات شدید ضد ایرانی و ضد شیعی قسمت لاینفک این موج بزرگ است.

رقبای منطقه‌ای ایران هم متقابلاً به ناروا-داری سنی یاری می‌رسانند که در حالت افراطی آن، هر روز بیشتر رنگ تکفیر به خود می‌گیرد. ادامه این وضعیت دارد گسل خفته و ترسناک جنگ تمام‌عیار مذهبی را بیدار می‌کند. چیزی که از نتایج بیداری آن کسی واقعاً مطلع نیست. اما نظر به اینکه شیعیان تنها ۱۵ درصد جمعیت مسلمان را تشکیل می‌دهند، ایران برنده چنین جنگ فرقه‌ای نخواهد بود.

این کمک‌های ملت‌های ترک و عرب به اپوزیسیون سوریه آیا به دست گروه‌های مسلح افراطی شده هم می‌رسد یا نه. مبارزه مسلحانه در خط مقدم جبهه‌ها فقط نوک کوه یخ اپوزیسیون سوریه است. بدنه بزرگی از جامعه که مشتمل بر مقاومت غیرمسلحانه، فعالان بخش درمانی، رسانه‌ای و مدنی و فعالان حقوق‌بشری است، همگی برای خبرنگاران ایرانی نامرئی هستند و ردی از آنها در تحلیل‌ها و خبرهای فارسی نیست. در نقطه مقابل، کمک‌های ایران به جبهه اسد نیازی به هیچ نوع تحقیق یا موشکافی ندارند. ایران و روسیه تنها نیروهای خارجی هستند که حضور نظامی علنی در سوریه دارند. و به دفعات به جنایات جنگی متهم شده‌اند. به محاصره غذایی و دارویی و استفاده از بمب‌های خوشه‌ای و ناپالم و هدف‌قرار دادن سیستماتیک غیرنظامیان. ایران به غیر از یاری مستقیم نظامی، کمک‌های هنگفت مالی هم به ارتش اسد می‌کنند. اما شاید خیلی هنگفت‌تر از آن، هزینه معنوی است که ایران پرداخت می‌کند. هزینه از نام و اعتبار. ایران آن اعتبار و حقانیت تاریخی که در ایستادگی هشت‌ساله‌اش در مقابل دیکتاتور یعنی بغداد بدست آورد را حالا تماماً دارد به پای دیکتاتور یعنی دمشق ذبح می‌کند.

اجرای آن عملیات تروریستی فدا کنند و نقطه عطف تاریخ معاصر را ورق بزنند، فقط ۱۹ نفر بود. نسل افراد پر انگیزه، زیرک و خطرناکی مثل اسامه بن لادن یا عمر الشیشانی تمام نشده‌است. بالعکس. متأسفانه آنچه به وفور در اختیار نسل بعدی قرار دارد نفرت و انگیزه انتقام است. رهبر جبهه‌النصره جوانی است که دو سال بعد از قتل‌عام شهر حما متولد شده است. اهل درعا است، همان شهری که در آن شکنجه‌های سادیستیک و بیمارگونه کودکان توسط نیروهای امنیتی، باعث ایجاد نخستین جرعه انقلاب سوریه شد. یک سال بعد، احمدحسین الشرع در ۲۸ سالگی با نام جهادی ابومحمد جولانی، جبهه‌النصره را تأسیس کرد که یکی از موثرترین و در عین حال مخرب‌ترین نیروهای حاضر در جنگ داخلی سوریه است.

سوریه جایی است که که چرخ زمان در آنجا به چندین قرن عقب بازگشته است. دیدن و فهم آن برای چشمان غیر مسلح دشوار است. کسانی که گمان می‌کنند مشت آهنین و بی‌رحم ایران در سوریه به امنیت ایران کمک می‌کند و مرزها و فرزندان این مملکت را از گزند دور نگه می‌دارد، حتی فارغ از هزینه انسانی آن برای مردمان دیگر، درباره مفهوم امنیت دچار کج فهمی هستند.

این شاید از بدشانسی ایران است که وقتی نوبت به بلندپروازی منطقه‌ای جمهوری اسلامی رسید، هر خطاکاری ایران و متحد خونریزش این قدر از زوایای مختلف روی سنسور هزاران دوربین ثبت می‌شود تا برای ابد در گلولی تاریخ خاورمیانه باقی بماند. ایران، حتی فراتر از جمهوری اسلامی‌اش، با مسئله خیلی دشواری روبروست. مسئله امنیتی که ایران را در دراز مدت تهدید می‌کند، بچه‌ها هستند. نسلی از کودکان سوری همین الان در اردوگاه‌های پناهندگان در سراسر جهان دارند بزرگ می‌شوند یا در خرابه‌های محاصره شده حص و حلب و درعا با گرسنگی روزگار می‌گذرانند که جواب خیلی از سئوالات تلخ‌شان، درست یا غلط، «القوات الروسيه و الايرانیه» است. هر زمان که در بقیه عمر به جای خالی دست قطع شده‌شان نگاه می‌کنند، یا به گورهای خاکی مادرهای شان در پارک‌های قبرستان‌شده شهر، به آنها گفته می‌شود بشار با کمک مستقیم دول خارجی ایران و روس عامل ویرانی نسل شماست.

باید دانست این‌ها مثل آمریکایی‌های آن سوی کره زمین نیستند که از آن‌ها بر اساس تصمیمی ایدئولوژیک، قواره یک دشمن تراشیده شده باشد. برای نخستین بار ایران باید با دشمنان واقعی که تولید کرده است روبرو شود. نسلی از کسانی که به معنای عینی کلمه پدر-کشتگی دارند. پدران شان، سرپرست‌های شان، برادران و خواهران شان در بمباران‌های کور محور روسیه-ایران-اسد پاره‌پاره شده‌اند. اینها پسر بچه‌ها و دختر بچه‌هایی هستند که درون جنگ بدبنا آمده‌اند، جهان را از بنیان این‌طور شناخته‌اند. کسانی هستند که از صدای گلوله‌ای در دور دست مدلتش را تشخیص می‌دهند و می‌گویند آیا گلوله عمل کرده است یا نه. و تازه هنوز ده سال شان هم نیست. نگاه اینها به مرگ و به زندگی، به تمدن و به حکومت، با بچه‌هایی که در خانه‌های ما بزرگ می‌شوند از اساس متفاوت است.

امنیت، مقوله‌ای محلی

بعد از چهار دهه دشمنی ایدئولوژیک دولتی، قسمت بزرگی از جامعه مدنی ایران به شدت مشتاق نزدیکی ایران و غرب هستند. از اینکه مقامات ایرانی با همتای آمریکا‌یی‌شان گفتگو می‌کنند، از اینکه بانوی اول آمریکا در کاخ سفید نوروز را هم جشن بگیرد بسیار شاد می‌شوند و تشنه گسترش ارتباط با جهان خارج‌اند. ولی قسمت بزرگی از همین‌ها وقتی جواد ظریف در توپیترش با وزیر امور خارجه امارت (یکی از بزرگترین شرکای تجاری ایران) مجادله و حاضر جوابی می‌کند، یا در راهرویی در ژنو با وزیر عربستانی مجادله لفظی می‌کنند غرق در احساسات بدوی عرب‌ستیزانه می‌شوند. اینان سخت مشتاق زدن مشت محکم‌تر به دهان این «دشمنان» جدید هستند. پوشیده نیست که نوعی از خودبرتربینی نسبت به تمام همسایگان ترک و عرب و

دوستی با دولت یا دوستی با مردم

خطر حرکات انتقام جویانه تنها بخشی از تبعات تخریب چهره یک کشور است. اغلب سوری‌ها بعد از پایان این دوره تاریک، دوباره زندگی در آن زمین سوخته را از سرخواهند گرفت. آن مردم هزاران سال در شام زیسته‌اند و باز هم خواهند زیست. باید پرسید آیا ایران توسط اکثریت آن مردم دوست داشته خواهد شد؟ ترکیه پرمشکل و آشفته در مقایسه، هنوز از محبوب‌ترین دوستان مردم سوریه است و بزرگ‌ترین پناه پناهندگان. نه بواسطه سیاست‌های دولت فعلی بلکه به این دلیل که بدنه جامعه مدنی ترکیه، مشتمل بر صدها سازمان غیر دولتی، انواع خیریه‌های مذهبی و سکولار، و نهادهای مردم‌نهاد ترک به کمک پناهندگان همسایه‌شان آمده‌اند. چنین جمعیتی از پناهندگان سوری که تا همین اواخر شهروندان محترم

کسانی که بواسطه شغل و تخصص شان با این موضوع درگیر بوده‌اند به خوبی آگاهند که چگونه ترومای جنگ‌ها تا چند دهه یک جامعه جنگ‌زده را از حالت طبیعی خارج می‌کند. در همه ابعاد روانی و اجتماعی، سایه جنگ تا سالیان دراز بعد از آخرین روز جنگ، کشوری را اسیر خود نگاه خواهد داشت. نزدیک به نیم میلیون نفر کشته و یک میلیون نفر نقص عضو، و شهرهایی ویران و زیرساخت‌های بی‌کلی ناپود شده، این کشور را به شرایط ما قبل تمدن پرتاب کرده است. آماری که از تعداد تلفات جنگ داخلی پنج ساله سوریه تخمین زده می‌شود تقریباً دو برابر تعداد شهدایی است که بنیاد شهید ایران برای ۸ سال جنگ با عراق شمرده است. در مقایسه، ترومای جنگ ایران و عراق جز موارد محدودی، به مناطق مرزی محدود بود. کسانی که از نزدیک با پوست و گوشت شان داغی جنگ را چشیده

پنجابی و پشتون، در کنار علاقه‌ای احترام‌آمیز به غربیان در بین بخش بزرگی از جامعه ایران عمومیت دارد. چنین گرایشی مقوم این چرخش جدید در سیاست خارجی است.

با این وجود، باید دانست قسمت بزرگتر مساله «امنیت» و آرامش کشور مقوله‌ای محلی است. دست دادن وزیر امور خارجه‌مان با همتای غربی، کمکی به فراهم کردن امنیت در بلوچستان نمی‌کند. سرمایه‌گذاری در کردستان را جذاب‌تر نمی‌کند، مسئله قاچاق در را نزدیک به نه هزار کیلومتر مرزهای آبی و خاکی کشور بهبود نمی‌بخشد. کردهای دو سوی مرزهای ایران باید بتوانند از سیاستمداران مرکز نشین متنفر نباشند. ساکنان عرب‌زبان و سنی مذهب استان‌های جنوبی باید بتوانند با اداره‌نشین‌های تهران همدلی کنند تا امنیت خط لوله نفت که از زیر پای شان عبور می‌کند و برای دولت مرکزی پول می‌سازد تامین شود. اهالی کشورهای همجوار باید حسن همجواری دیده باشند تا اجازه ندهند گروه‌های اخلاص‌گری مثل گروه جنرالده در روستاهای شان پناه گیرند و امنیت مرزی ایران را آشفته کنند. قسمت اعظم تجارت بین‌الملل، میان کشورهای همجوار یا از طریق آنها رخ می‌دهد. با دمیدن در کوره دشمنی قومیتی و مذهبی امنیت تجاری به خطر می‌افتد و کشورمان در داد و ستد و

وسرمایه‌گذاری به موقع اکثر آن را استفاده کرده‌است. بعدتر کسان دیگری به درستی نوشتند که حتی سرمایه بزرگتر از این‌ها، نیروی انسانی و سرمایه ژنتیک جمعیت ایران است که قسمت مهمی از آن به سوی ترک همیشگی ایران متمایل شده است. فهم جامعه در این سالها از سرمایه ملی عمیق‌تر و جامع‌تر شده. اکنون این فهم عمومی به وجود آمده که محیط زیست ایران، از جنگلها و دریاچه‌ها تا مرجان‌های زیر خلیج فارس سرمایه‌ای است که بعد از نابودی قابل بازگشت نیست، یا بازسازی‌اش در بهترین حالت دهها سال برنامه‌ریزی و هزینه و توجه مداوم می‌خواهد. خیلی‌ها فهمیده‌اند که سفره‌های آب زیرزمینی هم می‌تواند به طور برگشت‌ناپذیری آسیب ببیند و ایران را به سمت بیابانی شدن سوق دهند.

این فهم مشترک ولی هنوز درباره «تصویر و وجهه ایران» به وجود نیامده است. بخش بزرگی از مردم ایران نمی‌دانند که برند یک کشور، وجهه یک ملت نزد دیگر مردمان، از کلان‌ترین سرمایه‌های ملی است. بسیاری نمی‌دانند ۲۶ سال پیش پوشش فراگیر رسانه‌ای «فتح» یک سفارت خارجی و گروگانگیری دیپلمات‌های آن توسط دانشجویان کشوری به نام ایران، چه ضربه مهلکی به برند ایران زد. چیزی که همواره می‌توان دوباره بر روی پرده سینماها کشید و به نسل جدید

از میزان واقعی وزن و اهمیتش، به یکی از بدخیم‌ترین ریشه‌های بی‌اعتمادی و از عوامل مسموم‌بودن نگاه ایران به بقیه جهان تبدیل شده است. آمریکا را مقصر می‌دانند، حتی کسانی که اگر همین امروز به سال ۱۳۳۲ بازگردند احتمالاً هم‌صدا با شاخص‌ترین روحانیون حوزه علمیه قم، به خاطر موفقیت کودتا و دستگیری مصدق برای محمدرضا شاه پیام تبریک می‌فرستادند. یا در کنار آیت‌الله کاشانی ساکت می‌ایستادند. اینها اما مهم نیست. همه این اختلاف‌نظرها گویی فراموش شده و دو نسل بعد، همه یکصدا آن نیروی خارجی را مقصر سرنوشت ایران میدانند. این جزو طبیعت حافظه جمعی ملت‌هاست. [۱]

روایت مردمان آینده شام از دخالت ایران، بمراتب مهیب‌تر از داستان کمک به یک کودتا یا تغییر یک نخست‌وزیر است. مردم سوریه خواهند گفت که بعد از چهل سال بر علیه خانواده ستم‌پیشه اسد شوریدند. در فیلم‌های شان خواهند دید که چگونه شش ماه تمام به خیابان‌ها سرازیر شدند، در میدان‌های شهرها دور هم حلقه زدند، اشعار سیاسی خواندند و دیکه رقصیدند. با وجود حدود دو هزار شهید در آن شش ماه دست به خشونت نزدند. جنبشی کم‌نظیر در عدم خشونت. مقامات دولتی، حتی تا نخست‌وزیر به انقلاب پیوستند، ارتشیان بلندپایه‌ای از ارتش جدا شدند و ارتش آزاد سوریه را برای محافظت از تجمعات تشکیل دادند. مناطق بزرگی از کشور از کنترل اسد خارج شد و شوراهای محلی مدیریت آنها را بدست گرفتند. هنوز مشکلی به نام بنیادگرایی اسلامی ساخته و پرداخته نشده بود.

از این نقطه، تا زمانی که جنگ تمام عیار و فوق‌العاده خشن سوریه رونمایی شود که گروه‌های رقیب در خشونت و جنایت از هم سبقت می‌گیرند، بارها عاملیت ایران و بازوهای نظامی‌اش یادآوری خواهد شد. در فشار به کابینه اسد که تن به هیچ مصالحه‌ای ندهد، در قلب ماهیت و فرقه‌ای کردن مناقشه، در به خدمت گرفتن تمام دستگاه تبلیغاتی برای بدنام کردن انقلاب. مقامات ایرانی و سوری هر دو در این اتفاق نظر دارند که بدون کمک مستقیم ایران حکومت اسد حداکثر در سال ۲۰۱۲ توسط مردم و ارتش آزاد برکنار شده بود و اسد مثل بن‌علی دیکتاتور سابق تونس اکنون در کشوری دوران پنهانگی و خاطره نویسی‌اش را می‌گذراند.

سوری‌ها در تبدیل خیزش پرشکوه و عاری از خشونت شان به یک جنگ شهری تمام عیار، بیش از هر چیز نیروهای خارجی را مقصر خواهند دانست و «هر چه فریاد دارند» بر سر ایران و روسیه خواهند زد.

نسل‌های بعدی اهالی شام نیاز چندانی هم به پژوهش‌های تاریخی در دلان‌های تاریخ ندارند. لازم نیست مثل ایرانیان درباره پروژه مخفی آژاکس مطالعه کنند که سازمان سیا چگونه پشت پرده، و بدون اطلاع مردم آمریکا، به یک کودتا در کشوری دوردست و نفت‌خیز کمک کرده است. درباره دخالت تمام قد ایران در کشتار سوریه چیز مخفی وجود ندارد. بشار اسد، چهره منفور و آیکونیک این دوره تاریخی، که سالها بعد از مرگش سوزه فیلم‌ها و سریال‌های و انیمیشن‌ها و بازی‌های کامپیوتری خواهد بود، مدام و به صراحت جلوی دوربین‌های بی‌شماری که می‌شایه «مردم ایران» قدردانی می‌کند و بقایش را قدردان این کمک‌ها می‌خواند. در این سو، نه تنها اظهارات تمام مقامات ریز و درشت ایرانی مملو است از حمایت صریح از دولت اسد، بلکه هزاران سند مکتوب دیجیتال و قابل جستجو ادامه در صفحه ۲۴

چهره کشور ایران به شدت آسیب دیده است. میلیون‌ها نفر از سوری‌ها و کسانی که همدلانه انقلاب سوریه را دنبال می‌کردند، حتی بسیاری از کسانی که بسیار به ایران علاقمند بوده‌اند، ایران را اکنون یک نیروی اشغالگر به حساب می‌آورند. صدها چهره عمومی و رسانه‌ای، نویسندگان، کاریکاتورست‌ها و مجری‌های برنامه‌های پرتلفدار تلویزیونی، ایران و روسیه را از بزرگترین مصائب مردم سوریه می‌خوانند. این که مردم سوریه بعد از بمباران خانه‌های شان در مقابل دوربین‌ها فریاد بکشند و ایران و روسیه و اسد را لعن و نفرین کنند از صحنه‌های روزمره جنگ سوریه است.

حمل و نقل و انواع شراکت‌های منطقه‌ای بایکوت می‌شود. ایران کشور بزرگی است. احتمالاً نمی‌توان و نباید دور آن را دیوار کشید. آن هم در زمانه‌ای که پیمان‌های منطقه‌ای اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند و کشورهای منطقه خلیج فارس از بالاترین سطح همکاری‌های چند جانبه سود می‌برند و حتی به سمت ایجاد سنگین منطقه‌ای قدم برمی‌دارند.

در چنین جهانی نباید با این سرعت و حرارت به سمت انزوای منطقه‌ای گام برداشت. کشور عربستان، رقیب منطقه‌ای ایران، با کارنامه‌ای احتمالاً بدتر از ایران در رعایت موازین حقوق بشر در داخل کشورش، حتی برای عملیات ناموجه نظامی در یمن، بی‌درنگ می‌تواند ائتلافی نظامی مشتمل بر ده کشور را ایجاد کند و از حمایت مستقیم کشورهای اصلی اروپایی و آمریکا و کانادا بهره‌بردارد. ایران آیا چنین دوستانی در جهان دارد؟ محبوبیت منطقه‌ای عربستان هم در سالهای اخیر افت داشته است. ولی قابل مقایسه با افت محبوبیت ایران نیست. انزوای ایران در میان دولت‌ها هم، مانند انزوای ایران میان ملت‌ها و میان نخبگان، تبعات مستقیمی برای ساکنین این سرزمین دارد.

زمانی بود که در ایران، بیش از هر چیز خاک ایران بود که مقدس شمرده می‌شد و ایرانیان متر به مترش را با خون جوانان از گزند حفظ می‌کردند. بعد از جنگ بعضی متوجه شدند آن ذخایر گازی پارس جنوبی هم سرمایه این کشور است که دولت قطر با برنامه‌ریزی

جمعیت جهان نشان داد. اگر می‌دانستند، شاید از تکرار آن حادثه برای سفارت‌های دیگر جلوگیری می‌کردند. یا شاید قبل از هم‌نام و هم‌پیمان شدن با اسد، بدنام‌ترین دیکتاتور این برهه از تاریخ، کمی بیشتر درنگ می‌کردند.

با وجود این که خیلی از ما تصویری کمیک و کارتونی از طبقه نخبگان حاکم ایران در دوره طولانی قاجار داریم و آنها را نادان و بی‌کفایت می‌شمیریم، هیچ معلوم نیست بینش و خرد مشترک فرهیختگان این نسل خیلی بهتر از دوران فتحلی شاه باشد. آن زمان اگر «خاک» را ساده از کف دادند، این زمان «نام» را به باد می‌دهیم.

درس یک کودتا

قریب به هفتاد سال از کودتا بر علیه دولت محمد مصدق می‌گذرد. وراي هر آنچه پژوهشگران تاریخ معاصر درباره آن کودتا بگویند یا در آینده کشف بکنند، آنچه در افواه عمومی و فرهنگ سیاسی مردم ایران از خاطره مرداد سال ۱۳۳۲ تنه‌نشین شده است، یک روایت مشخص است. اینکه بعد از ملی شدن صنعت نفت، سازمان سیا کودتایی بر علیه دولت دموکراتیک مصدق انجام داد، و ایران که جلوتر از خیلی کشورهای با سرعت به سمت دموکراسی و بهروزی در حرکت بود، به خاطر دخالت آمریکا و انگلستان - برای حفظ منافع شان- به کلی از این رو به آن رو شد و سرنوشت دیگری پیدا کرد. هفتاد سال بعد، نقش آمریکا، مستقل

ساختار فرماندهی ایران در جنگ سوریه

مراد ویسی



در نزدیکی بلندی های جولان و سرتیپ حسین همدانی در پاییز ۹۴ در اطراف حلب نشان می دهد که سطوح بالایی از فرماندهان با تجربه ایرانی دستیاران وی را در این نبردها تشکیل می دهند.

انتشار اخبار دیگری در مورد جان باختن افسران سپاه در رده سرهنگی و پایین تر و نیز بسیجیان عادی نشان می دهد که شبکه تحت فرمان سرلشکر سلیمانی دست کم در عراق و تا حدود بیشتری در سوریه از تنوع بالایی برخوردار است.

تیم سرلشکر سلیمانی و آیت الله خامنه ای و هدایت راهبردی جنگ سوریه

سرلشکر سلیمانی از نظر سلسله مراتب نیروهای مسلح و به عنوان فرمانده سپاه قدس یکی از فرماندهان زیر مجموعه فرمانده کل سپاه یعنی سرلشکر محمد علی (عزیز) جعفری به شمار می رود با این وجود شواهد و قرائن موجود نشان می دهد که او بیش از آنکه تصمیماتش درباره جنگ سوریه را با فرمانده ارشد خود هماهنگ کند، چنین مسایلی را به طور مستقیم با آیت الله خامنه ای در میان می گذارد. تاکنون در فضای عمومی ایران نشانه ای از اینکه سرلشکر سلیمانی در صدد بی اعتنائی به سرلشکر جعفری فرمانده کل سپاه باشد دیده نشده و رابطه آن دو همواره صمیمی و دوستانه نشان داده شده است اما واضح است که سیاست های ایران در سوریه از سوی آیت الله خامنه ای تعیین می شود و آیت الله خامنه ای ترجیح می دهد که در معادله سوریه رابطه مستقیم فرماندهی با سرلشکر سلیمانی را حفظ کند.

نگاهی به محورهای مشترک در سخنرانی های آیت الله خامنه ای و سرلشکر سلیمانی از جمله سخنرانی مشهور فرمانده سپاه قدس در ۲۲ بهمن سال ۹۲ در کرمان نشان می دهد که این دو نزدیکترین دیدگاه

فرمانده عملیات نظامی پنج ساله ایران در سوریه سرلشکر قاسم سلیمانی است. فرمانده سپاه قدس. نه تردیدی در آن است و نه خبری است تازه اما بیش از این درباره ساختار فرماندهی ایران در جنگ سوریه چه می شود گفت: این ساختار فرماندهی از چه سلسله مراتبی برخوردار است؟ ارتباط ساختار فرماندهی با مقامات سیاسی ارشد از جمله آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی و حسن روحانی رییس جمهوری چگونه برقرار می شود؟ تامین نیروی آن چگونه انجام می شود؟ تنوع نیروهای رزمی آن چگونه است؟ و در نهایت چه هدفی را جستجو می کند و از چه نگرش ها و راهبردهایی تغذیه می شود؟

ساختار فرماندهی و عملیاتی ایران در خاورمیانه

مستندات موجود در رسانه ها و خبرگزاری های ایران نشان می دهد که سپاه قدس دست کم در شش حوزه فرعی از سیاست خاورمیانه ای ایران نقش جدی دارد:

۱- عراق ۲- سوریه ۳- لبنان ۴- اسرائیل و فلسطین ۵- افغانستان و ۶- یمن.

تصاویر منتشر شده از سرلشکر سلیمانی در جبهه های جنگ علیه گروه حکومت اسلامی (داعش) در عراق و سوریه مهمترین مستندات موجود درباره نقش فرماندهی مستقیم وی در این نبردها و در دفاع از حکومت های نزدیک به تهران در بغداد و دمشق است. از مجموع خاطرات فرماندهان و مسئولان ایرانی نیز که در رسانه های جمعی ایران منتشر می شود تردیدی باقی نمی ماند که سرلشکر سلیمانی در افغانستان، لبنان و مساله فلسطین و جنگ یمن هدایت کننده اصلی سیاست های ایران و مدیریت کننده فعالیت بازیگران سیاسی و شبه نظامی نزدیک به ایران است. با این تفاوت که برخلاف عراق و سوریه هنوز از حضور نظامی وی در لبنان و افغانستان و یمن و یا غزه تصویری منتشر نشده است. به طور طبیعی چنین مدیریتی از سوی سرلشکر سلیمانی به تنهایی صورت نمی پذیرد.

اخبار منتشر شده در رسانه های ایران درباره کشته شدن سرتیپ حمید تقوی در نبردهای سامرا در سال ۱۳۹۳ و سرتیپ محمد علی الله دادی در زمستان ۹۳

ها را به یکدیگر در قبال سیاست منطقه ای ایران دارند. نوعی نگاه به احیای قدرت منطقه ای ایران با تکیه بر نگرش های عقیدتی شیعی و قرار گرفتن ایران به عنوان ام القرای اسلامی در محوریت یک بلوک قدرت عمدتاً شیعی محور.

سرلشکر سلیمانی و دولت روحانی

سال ۹۴ که حسن روحانی در جمع فرماندهان ارشد سپاه پاسداران حاضر شد تا نگرش دولتش را به سپاه اعلام کند سرلشکر سلیمانی افسر ارشد استقبال کننده از او بود. اما تردیدی نیست که نگرش های حسن روحانی و سرلشکر سلیمانی به معادلات جهانی و منطقه ای یکسان نیست. این دو از دو راهبرد متفاوت و اگر نگوئیم متضاد به سیاست خارجی ایران می نگرند.

در واقع هم اکنون دو بلوک قدرت در ایران وجود دارند که نگرش های شان به سیاست داخلی و خارجی متفاوت است. یک بلوک قدرت با چهره هایی چون حسن روحانی، اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی شناخته می شود که تحول خواهان، میانه روها، اصلاح طلب ها و اعتدال گرایان در چارچوب آن قرار می گیرند و یک بلوک قدرت دیگر را می توان متشکل از آیت الله خامنه ای، عمده فرماندهان ارشد سپاه و تندروهایی مانند جبهه پایداری دانست.

در این میان اصولگرایان میانه رو اگر چه دل در گرو تبعیت از آیت الله خامنه ای دارند ولی چهرههایی با

سرلشکر سلیمانی از نظر سلسله مراتب نظامی یکی از فرماندهان زیر مجموعه فرمانده کل سپاه به شمار می رود. با این حال قراین موجود نشان می دهد که او بیش از آنکه تصمیماتش درباره جنگ سوریه را با فرمانده ارشد خود هماهنگ کند، چنین مسایلی را به طور مستقیم با آیت الله خامنه ای در میان می گذارد. این دو نزدیکترین دیدگاه ها را به یکدیگر در قبال سیاست منطقه ای ایران دارند. نوعی نگاه به احیای قدرت منطقه ای ایران و قرار گرفتن ایران به عنوان ام القرای اسلامی در محوریت یک بلوک قدرت عمدتاً شیعی محور.

شبه نظامیان سوریه نبوده است اما فرماندهان ایرانی آنها را متقاعد کرده اند که بدون شکل گیری چنین یگانی نبرد با گروه های مختلف مخالف حکومت دشوار خواهد بود. از سرتیپ حسین همدانی به عنوان یکی از موسسین و سازمان دهندگان شبه نظامیان سوری یاد می شود. سرتیپ همدانی در سال ۹۴ در یک سانحه رانندگی در نزدیکی حلب جان باخت.

در مجموع شمار نیروهای شبه نظامی تحت امر ایران در سوریه هیچگاه به طور رسمی اعلام نشده است ولی سرلشکر رحیم صفوی دستیار نظامی آیت الله خامنه ای و فرمانده سابق سپاه پاسداران و سپس سرلشکر جعفری فرمانده کنونی سپاه اعلام کرده اند که طرف مقابل (به گفته آنها عربستان و متحدانش) حدود یکصد هزار شبه نظامی را علیه حکومت اسد تجهیز کرده و به میدان آورده اند و ما (جمهوری اسلامی) نیز یکصد هزار نیرو از جمله بیش از پنجاه هزار شبه نظامی سوری را آموزش داده و تجهیز کردیم و به میدان آوردیم.

تبلیغات رزمی

یکی از وجوه قابل توجه حضور نظامی ایران در سوریه، تبلیغات انبوه در باره این حضور است. رسانه های ایران که در سال های ابتدایی جنگ سوریه نسبت به حضور نیروهای ایرانی در این نبردها عموماً سکوت کرده بودند به تدریج شیب تبلیغات خود را ذیل عنوان عمومی مدافعان حرم افزایش دادند. رسانه های ایران در سه سال اخیر تقریباً به طور هفتگی اخبار و تصاویر جان باختن نیروهای ایرانی و افغان در سوریه را منتشر می کنند. رهبر جمهوری اسلامی ایران با خانواده های کشته شدگان ایرانی و افغان در سوریه ملاقات می کند و فرماندهان ارشد سپاه پاسداران نیز به کرات در حال تبلیغ و توجیه این محور در رسانه های جمعی هستند که ایران اگر در سوریه نجنبند مجبور است در مرزهای جغرافیایی خود با گروه های تندروی چون داعش روبرو شود.

چنین تبلیغاتی اگر چه اغلب منتقدین و مخالفین سیاست های ایران در سوریه را مجاب نمی کند و آنها را از انتقاد باز نمی دارد ولی به نظر می رسد آشکارا در تهییج جوانان ایرانی طرفدار حکومت برای حضور در نبردهای سوریه تاثیر داشته و از طرف دیگر بخش قابل ملاحظه ای از طرفداران حکومت را به سمت تأیید سیاست ایران در سوریه سوق داده است. ضمن آنکه تبلیغات انجام شده حول مقابله ایران با گروه حکومت اسلامی و سایر گروه های تندرو سنی که حول دفاع از مقدسات شیعی انجام می شود جایگاه سرلشکر سلیمانی در بین طرفداران حکومت را تا حد یک اسطوره افزایش و ارتقا داده است. فرماندهی که حتی در بین طرفداران حاکمیت از وی به عنوان یکی از شانس های جدی ریاست جمهوری ایران در آینده نام برده می شود.

مراد ویسی - روزنامه نگار در رادیو فردا

شبکه شبه نظامیان تحت فرماندهی سپاه در سوریه

عملیات تحت مدیریت ایران در سوریه در دفاع از حکومت بشار اسد، فقط فرماندهی بر نیروهای ایرانی نیست. نیروهایی که تقریباً از تمامی یگان های متنوع سپاه هستند از یگان ویژه صابری تا افسران باتجربه و بازنشسته سپاه و یا نیروهای بسیجی. اما جدای از نیروهای ایرانی که هنوز آمار رسمی آنها اعلام نشده است، دست کم پنج نیروی رزمی دیگر تحت هدایت ایرانی ها در سوریه در حال نبرد هستند. بزرگترین این نیروها را می توان حزب الله لبنان دانست که شمار نیروهای آن تا ۱۷ هزار نفر برآورد شده است.

حزب الله تاکنون شماری از فرماندهان ارشد خود از جمله مصطفی بدرالدین فرمانده شاخه نظامی و حسان القیس فرمانده ارشد بخش اطلاعاتی خود را در این نبردها از دست داده است.

دومین گروه بزرگ جنگجویان تحت امر ایران در سوریه جنگجویان عمدتاً شیعه و هزاره افغان هستند که در ابتدا به نام تیپ فاطمیون شناخته می شدند و حالا به سطح یک لشکر تقویت شده رسیده اند. فرمانده این شبه نظامیان نیز که به ابو حامد معروف بود سال ۹۳ در جریان نبردهای سوریه کشته شد. شهرهای مختلف ایران بویژه مشهد و قم نیز در پنج سال گذشته شاهد تشییع جنازه شمار زیادی از این شبه نظامیان بوده است.

سومین گروه از شبه نظامیان تحت امر ایران در سوریه متشکل از شیعیان عراقی هستند. شبه نظامیان شیعه عراقی که از جمله اولین مدافعان حکومت سوریه بودند در ابتدا به نام تیپ ابوالفضل معروف بودند اما بتدریج تنوع آنها بیشتر شد. شاخه های منشعب از جیش المهدی و جریان مقتدی صدر اولین دسته های شبه نظامیان عراقی بودند که به سوریه رفتند. بعدها گروه های مختلفی که عمدتاً با پیشوند کتائب شناخته می شدند در سوریه و به نام مدافعان حرم حاضر شدند که جنبش نجابی عراق یکی از مهمترین آنها بود.

زینیون نامی است که بر شبه نظامیان پاکستانی تحت امر ایران در سوریه گذاشته اند. رسانه های ایرانی نسبت به شبه نظامیان افغان لشکر فاطمیون توجه کمتری به یگان زینیون نشان می دهند اما هنگامی که قرار است تنوع آنچه که مدافعان حرم خوانده می شود به نمایش گذاشته شود معمولاً یادی از زینیون نیز می شود. شمار نیروهای شبه نظامی شیعه پاکستانی حاضر در سوریه کمتر از همتایان افغان آنها است و به همین دلیل یگان آنها در رده تیپ ارزیابی و معرفی شده است.

آخرین گروه تحت امر ایران در سوریه شبه نظامیان سوریه هستند که بعد از شروع جنگ سوریه در سال ۲۰۱۱ سازماندهی شدند. نیروهایی که از سوی مخالفان حکومت با نام شیحه یاد می شوند. فرماندهان سپاه معتقدند که ارتش سوریه در ابتدا حاضر به مسلح کردن

نفوذ از آنها مانند علی لاریجانی و علی اکبر ناطق نوری همسویی هایی با بلوک روحانی نیز نشان می دهند، اگر چه نه با همه اصلاح طلب ها.

این دو بلوک قدرت هر یک نگاه خاص خود را به معادلات جهانی و سیاست خاورمیانه ای ایران و از جمله بحران سوریه دارند. بلوک نزدیک به دولت روحانی خواهان تعامل با جهان و کنترل و مدیریت اختلافات و چالش های ایران با قدرتی جهانی چون آمریکا و قدرتی منطقه ای چون عربستان است. در مقابل، بلوک قدرت تحت هدایت آیت الله خامنه ای اصل را بر تقابل با قدرت های جهانی به ویژه آمریکا می گذارد و در سیاست خاورمیانه ای نیز اصل را بر تقابل با عربستان گذاشته است.

از طرف دیگر به رغم اینکه در پرونده هسته ای، دست بلوک نزدیک به دولت برای پیشبرد سیاست خارجی مد نظرش بازتر بود و حاصل آن توافق هسته ای و برجام است اما در سیاست خاورمیانه ای این بلوک تحت هدایت فرماندهان سپاه است که فرصت بازیگری بیشتری داشته و دارد. با توجه به چنین ساختار و چینشی، سیاست ایران در سوریه بیشتر تحت امر نگرش های بلوک و محور آیت الله خامنه ای - سرلشکر سلیمانی است و تا حد کمتری از نگرش ها و دیدگاه های روحانی - ظریف تاثیر می پذیرد.

در واقع تصمیم گیر و بازیگر اصلی ایران در جنگ سوریه آیت الله خامنه ای و سرلشکر سلیمانی هستند و حسن روحانی و محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه و ساختارهای دولتی تحت امر آنها از جمله وزارت امور خارجه به نوعی دنباله رو راهبردهای آیت الله خامنه ای و سرلشکر سلیمانی هستند. حتی حضور دریابان علی شمخانی با دیدگاهی نزدیک به روحانی در راس دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی نتوانسته است کفه دولت در سیاست خاورمیانه ای ایران را سنگین تر از کفه سپاه کند زیرا نمی شود گفت دریابان شمخانی در موضوع سوریه از رویکرد سپاه دور و به رویکرد دولت نزدیک است اگرچه برعکس آن نیز درست نیست. شورای عالی امنیت ملی تحت ریاست حسن روحانی است ولی ترکیب آن به گونه ای است که در عمل نوعی دیدگاه بین دولت و سپاه را نمایندگی می کند. نمونه مشابه این دنباله روی و تاثیر پذیری دولت روحانی از سیاست خاورمیانه ای سپاه محور در تنش های اخیر بین ایران و بحرین قابل مشاهده است.

پس از بیانیه تهدید آمیز سرلشکر سلیمانی و هشدار وی به دولت بحرین در مورد عواقب سلب تابعیت از شیخ عیسی قاسم رهبر شیعیان بحرین، تقریباً وزیر خارجه و وزارت خارجه ایران نیز مجبور شدند در این موضوع دنباله رو سپاه قدس باشند.

مستندات موجود در رسانه ها

و خبرگزاری های ایران نشان می دهد که سپاه قدس دست کم در شش حوزه فرعی از سیاست خاورمیانه ای ایران نقش جدی دارد:

- ۱- عراق ۲- سوریه ۳- لبنان
- ۴- اسرائیل و فلسطین ۵- افغانستان
- و ۶- یمن.

نگاه مخالفان اسد به نقش ایران در سوریه

گفتگوی محمد جواد اکبرین با احمد طعمه



محمد جواد اکبرین - دکتر «احمد طعمه» تا هشت ماه پیش، نخست‌وزیر دولتی بود که مخالفان سوری برای جایگزینی بشار اسد تشکیل داده بودند. او دندانپزشک است. در سال ۱۹۶۵ در شهر دیرالزور (شرق سوریه) و در خانواده‌ای سنی‌مذهب به دنیا آمد و نخست در مدرسه‌ی علوم دینی تحصیل کرد و با همین پیشینه، یکی از خطبای دینی در مسجد حمیدی دیرالزور بود. در چهل سالگی به روشنفکرانی پیوست که خواستار سوریه‌ای دموکراتیک بودند. او بارها به زندان رفت و از بازداشت‌شدگان در دستگیری دسته‌جمعی ۱۲ فعال سیاسی و روشنفکر سوری بود که علیرغم فشارهای مجامع بین‌المللی حبس‌شان ۳ سال طول کشید و یکسال قبل از انقلاب سوریه آزاد شدند.

محمد جواد اکبرین - دکتر «احمد طعمه» تا هشت ماه پیش، نخست‌وزیر دولتی بود که مخالفان سوری برای جایگزینی بشار اسد تشکیل داده بودند. او دندانپزشک است. در سال ۱۹۶۵ در شهر دیرالزور (شرق سوریه) و در خانواده‌ای سنی‌مذهب به دنیا آمد و نخست در مدرسه‌ی علوم دینی تحصیل کرد و با همین پیشینه، یکی از خطبای دینی در مسجد حمیدی دیرالزور بود. در چهل سالگی به روشنفکرانی پیوست که خواستار سوریه‌ای دموکراتیک بودند. او بارها به زندان رفت و از بازداشت‌شدگان در دستگیری دسته‌جمعی ۱۲ فعال سیاسی و روشنفکر سوری بود که علیرغم فشارهای مجامع بین‌المللی حبس‌شان ۳ سال طول کشید و یکسال قبل از انقلاب سوریه آزاد شدند.

آمد: «ما برای غلبه بر تروریسم به اسد کمک می‌کنیم» در سپتامبر ۲۰۱۵ هنگامی که نتانیاهو به مسکو رفت بیشتر رسانه‌های منطقه این بخش از گفتگوی آرامبخش پوتین و نتانیاهو را برجسته کردند:

«پوتین لنتنیاهو: نحن نعلم وندرک أن الجیش السوری وسوریا عموماً فی حاله لا تسمع لها بفتح جبهه ثانیه، إنها تسعى للحفاظ علی دولتها». ترجمه‌اش به همین سادگی‌ست؛ وقتی قرار شد روسیه به کمک اسد برود پوتین به نتانیاهو اطمینان داد که «جبهه‌ی تازه‌ای علیه اسرائیل باز نخواهد شد؛ سوریه کاری به اسرائیل ندارد و فقط می‌خواهد خودش را حفظ کند». کمی بعد حمله‌ی هوایی روسیه آغاز شد و مناطق مخالفان بشار اسد را هدف گرفت تا در «محور مقاومت علیه اسرائیل» هم نتانیاهو خیالش راحت باشد و هم بشار اسد جان تازه‌ای بگیرد.

با این همه اما، این پرسش همچنان جای تکرار دارد که آیا حضور سپاه در سوریه مرتبط است با امنیت و منافع ملی ایران یا محصول نگاه توسعه‌طلبانه و ایدئولوژیک این نهاد نظامی است؟ کدام تفسیر از ورود ایران به معرکه‌ی سوریه به واقعیت نزدیکتر است؟ هر چه از سال ۲۰۱۱ و آغاز تظاهرات سوری‌ها علیه حکومت بشار اسد دورتر می‌شویم پاسخ به این پرسش دشوارتر می‌شود؛ زیرا آنچه که با رؤیای بهار عربی در سوریه آغاز شد در همان ماههای نخست و پس از سرکوب معترضان توسط ارتش اسد اسلحه‌های خفته را بیدار کرد و اعتراض مسالمت‌آمیز به

تنها دو ماه پس از این مصاحبه، اعتراضات به سوریه رسید.

سرداران ایران از فرماندهی سپاه تا دیگران بارها به نقش ایران در آخرین لحظات سقوط اسد اعتراف کرده‌اند. آنها در روایت‌های رسمی و منتشر شده‌شان بر سه مرحله از حضور تاثیرگذار خود تاکید کرده‌اند. یک: انتقال تجربه‌ی سرکوب ۸۸ در برابر معترضان و تظاهرکنندگان. دو: بازکردن در اسلحه‌خانه‌ها به روی عموم و دامن زدن به جنگ داخلی. سه: لشکرکشی تمام‌عیار. به عنوان نمونه رحیم صفوی، مشاور عالی نظامی رهبر جمهوری اسلامی از سازماندهی «صد هزار نیرو» و «تجهیز و آموزش بیش از پنجاه‌هزار شبه‌نظامی سوری» سخن گفت.

ایران بر این دخالت نظامی البته نام‌های مختلفی نهاد؛ دو سال پس از انقلاب سوریه، خبرگزاری فارس (ارگان سپاه) در دفاع از دخالت نظامی ایران در سوریه تحلیلی منتشر کرد که در آن تاکید بر هم‌پیمانی با سوریه را «ترجمه عملی نگاه ایدئولوژیک ایران نسبت به مساله فلسطین از طریق کم کردن فاصله جغرافیایی» می‌خواند و تضعیف اسد را «موجب کاهش قدرت مانور جبهه مقاومت و ایران» می‌دانست. (نهم بهمن ماه ۹۱) در آن دو سال هنوز سخن از مبارزه با تروریسم چندان داغ نبود. «حفظ محور مقاومت علیه اسرائیل» بود که در صدها مصاحبه و سخنرانی و مقاله تکرار می‌شد. پس از آنکه «تبدیل مسئله از استبداد به تروریسم» به ثمر رسید ناگهان سخن تازه‌ای به میان

در سال ۲۰۱۱ و همزمان با انقلاب‌های موسوم به بهار عربی، در میان دهها گروه مخالف اسد، کسانی که مشترکات دموکراتیک داشتند ائتلاف ملی سوریه را تشکیل دادند و هماهنگ با ارتش آزاد سوریه به پیروزی‌های بزرگ سیاسی و نظامی در دو سال نخست، دست‌یافتند و تا نزدیکی کاخ اسد پیشروی کردند؛ همزمان دولتی موقت تعیین کردند که جایگزین بشار اسد باشد. احمد طعمه در سال ۲۰۱۳ به عنوان نخست‌وزیر این دولت موقت انتخاب شد اما با فرسایشی شدن جنگ در سوریه و بن‌بست‌های پیاپی در مذاکرات و بالاگرفتن اختلافات داخلی در چگونگی ادامه‌ی رویارویی با اسد، در ۲۲ نوامبر ۲۰۱۵ از مقامش کناره‌گیری کرد.

آنچه در پی می‌آید حاصل گفتگویم با اوست؛ هر چند سخن از سوریه فراتر رفت و به برخی دیگر از مسائل جهان اسلام هم کشید. اما بخش مرتبط با سوریه و ایران را برای انتشار برگزیده‌ام. پاره‌ای از نظراتش و نگفتن از سایر اسباب در رسیدن سوریه به این نقطه، البته قابل مناقشه است؛ اما احمد طعمه و همفکرانش نقش ایران و نقش دیگران را قابل مقایسه نمی‌دانند. چنان که خود می‌گوید: «نقش دیگران ممکن است سزاوار نقد باشد اما نقش ایران در سوریه سزاوار محاکمه و مجازات و مکافات است نه نقد».

آنها یک روند تاریخی را مرور می‌کنند که نقش ایران را در آن روند، پررنگ‌تر از دیگران می‌بینند. پیش از آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، بشار اسد در گفتگویی با «وال استریت

و در نهایت، آسد تا آستانه‌ی سقوط پیش رفت اما کمک سپاه و بازوی منطقه‌ای اش (حزب‌الله) و برخی اسباب دیگر، جنگ را فرسایشی کردند.

تبدیل مسئله: از استبداد به تروریسم

ائتلاف ملی سوریه معتقد است که بشار آسد و سپاه ایران در تبدیل مسئله از «استبداد» به «تروریسم» نقش داشته‌اند. آسد صدها تن از جهادیون را پس از بالاگرفتن اعتراضات مردم از زندان‌ها آزاد کرد. (از مهمترین نیروهای آزاد شده از زندان، جهادیون منسوب به «محمود کولاغاسی» معروف به ابوقعاق بودند. «دیب زیتون» مدیر اطلاعات و امنیت دولت آسد می‌دانست که ابوقعاق با ابوبکر بغدادی در دمشق دیدار کرده، اما آنها را آزاد کرد و حلقه‌های نخستین گروهی را تشکیل دادند که بعدها با نام داعش رسماً اعلام و شناخته شد و همواره به سود آسد عمل کردند. اسنادی هست که نشان می‌دهد که با هماهنگی آسد تدمر (پالمیرا) را اشغال کردند و با هماهنگی او تخلیه کردند. ما پرونده‌ی همسویی و همکاری آسد با داعش را در فوریه‌ی ۲۰۱۴ به مذاکرات ژنو بردیم و با «اخضر ابراهیمی» نماینده وقت سازمان ملل در امور سوریه در میان گذاشتیم. اما نمایندگان آسد حاضر نشدند وارد این بحث شوند.

ما با «جهه‌النصره» هم اختلاف ماهوی داریم اما در زمین جنگ و در معادلات کنونی در رویارویی با بشار آسد، میان این گروه و داعش تفاوت قائلیم.

نسبت به عملکرد دیگران هم بدون انتقاد نیستیم؛ نقش دیگران ممکن است سزاوار نقد باشد اما نقش ایران در سوریه سزاوار محاکمه و مجازات و مکافات است نه نقد. گذشت زمان و بازخوانی مستند حوادث این سالها به این پرسش پاسخ دقیق‌تری خواهد داد که چرا شیوه‌ی جنگ داعش با پرهیز از رویارویی با بشار آسد و ایران آمیخته بود و نوع عملکردش در حساس‌ترین معرکه‌های سوریه به سود آسد تمام شد.

سقوط آسد تهدیدی برای ایران نبود

سقوط بشار آسد هیچ تهدیدی برای امنیت و منافع ایران نبود. البته وقتی می‌گوییم ایران باید منظورمان را از ایران روشن کنیم. ببینید در سال ۱۹۷۹ هنگامی که شاه ایران سقوط کرد ما دلبسته‌ی آیت‌الله خمینی بودیم و باورمان ادامه در صفحه ۳۱

اند بدون اسلحه و با حضور مسالمت‌آمیز در خیابان بتواند خواسته‌هایش را دنبال کند می‌توانست یک الگو باشد. همین باعث شد تا هم‌بندمان علی عبدالله (روزنامه‌نگار سوری) تحلیلی درباره‌ی جنبش سبز بنویسد و آن را به

کلاف پیچیده‌ای تبدیل شد که تحلیل معرکه را به امری شبه ناممکن تبدیل کرد. هر یک از طرف‌های درگیر و حامیان‌شان، صورتی از تصویرهای متعارض و متضاد این معرکه را برداشتند و به سود خود تفسیر و تحلیل کردند اما

تبدیل انقلاب سوریه به جنگ هرگز خواسته‌ی ما نبود. ما هم می‌خواستیم بدون اسلحه از این مرحله عبور کنیم همان طور که از سالها قبل فعالیت‌های مسالمت‌آمیزی برای رسیدن به یک سوریه دموکراتیک داشتیم، سر جنگ نداشتیم و تاوانش را هم پس دادیم. اما وقتی چند شهر علیه یک حکومت برمی‌خیزد و به سرعت با سرکوب مسلحانه مواجه می‌شود دیگر لزوماً نمی‌توان واکنش مردم را مدیریت کرد. در این مرحله بود که حکومت ایران به جای تشویق آسد به گفتگو، به کمک او آمد تا مردم را سرکوب کند.

بیرون زندان برساند و منتشر کند. تحلیل جنبش سبز ایران به اتهامی تازه برای او تبدیل شد که بار دیگر و این بار به این دلیل، محاکمه‌اش کردند.

سر جنگ نداشتیم

تبدیل انقلاب سوریه به جنگ هرگز خواسته‌ی ما نبود. ما هم می‌خواستیم بدون اسلحه از این مرحله عبور کنیم همان طور که از سالها قبل فعالیت‌های مسالمت‌آمیزی برای رسیدن به یک سوریه دموکراتیک داشتیم، سر جنگ نداشتیم و تاوانش را هم پس دادیم. اما وقتی چند شهر علیه یک حکومت برمی‌خیزد و به سرعت با سرکوب مسلحانه مواجه می‌شود دیگر لزوماً نمی‌توان واکنش مردم را مدیریت کرد. در این مرحله بود که حکومت ایران به جای تشویق آسد به گفتگو، به کمک او آمد تا مردم را سرکوب کند. ایده‌ی آنها این بود که سرکوب مناطقی که مبارزان و معترضان به آن مناطق تعلق دارند از سرکوب خود مبارزان مهم‌تر است؛ زیرا وقتی خانواده‌های‌شان آسیب ببینند فرزندان و همسران و نزدیکان‌شان را تحت فشار می‌گذارند و روحیه‌ی آنها را تضعیف می‌کنند و این می‌تواند مقاومت‌شان را بشکند. به عبارت دیگر اگر در مرحله‌ی سرکوب معترضان، «بلطجیه» و اراذل و اوباش به کار می‌آمدند در مرحله‌ی سرکوب مبارزان، حمله‌ی نظامی به مناطق محل زندگی آنها به کار می‌آمد. اما نه بلطجیه و نه نظامیان هیچ یک نتوانستند مقاومت مبارزان را بشکنند

قربانی اصلی، سرزمینی سوخته است که تنها نامی از سوریه بر خود دارد با صدها هزار کشته و میلیون‌ها آواره.

طبیعی‌ست که احمد طعمه در روایت پیش رو، از نگاه همفکرانش به نقش ایران در رساندن سوریه به وضعیت کنونی دفاع می‌کند، از «بهانه‌ی امنیت ملی» می‌گوید و از پیشینه‌ی احساسش به انقلاب اسلامی ایران. از روزی که دلبسته‌ی آیت‌الله خمینی بود تا روزی که از او و شعارهایش دل برید. از مشترکات سوری‌ها با ایرانی‌ها و نیز از نگاه متفاوتی که ائتلاف ملی سوریه به پدیده‌ی داعش دارد. او را ترکیب غریبی یافتم از خستگی و خشم و امید و البته تردید دارم اگر ایرانی و اصلاح‌طلب نبودم با همین لحن نسبتاً ملایم درباره‌ی ایران صحبت می‌کرد. اصرار داشت میان مردم ایران و حکومت‌شان تفکیک کند اما نمی‌دانم برای کسی که از بیرون به کشوری نگاه می‌کند تا کجا چنین تفکیکی ممکن است.

استانبول. ۲۶ ژوئیه‌ی ۲۰۱۶

روایت احمد طعمه

در سال ۲۰۰۹ من و دوازده تن از همفکرانم در زندان بشار آسد با خبر شدیم که جنبش سبز در ایران آغاز شده و یک نخست‌وزیر (میر حسین موسوی) یک رئیس مجلس (مهدی کروبی) و یک رئیس‌جمهور (محمد خاتمی) رهبران آن هستند؛ اینکه یک جنبش اصلاحی با رهبری کسانی که در همین نظام سابقه دارند و مورد اعتماد مردم



ارکان سخت‌افزاری و نرم‌افزاری امنیت ملی

حسین رفیعی



مقدمه

در شب دهم فروردین ۱۳۹۵ در برنامه خبری ۲۰:۳۰ سخنانی از سردار حاجی‌زاده پخش شد که در آن نکات زیر برجسته بود:

۱. در دو سال گذشته ما مانورهای نظامی را نشان ندادیم و امریکا پروو شد.
۲. مسئولان نظام از تهدیدهای امریکا می‌ترسند. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ما باید پاسخگو باشیم.
۳. اگر دور کشور را حصار بکشند، موشک تولید خواهد شد. ما موشک‌های ارزان را نخریدیم و در داخل تولید کردیم. مقام رهبری مخالف خرید بودند.
۴. برای توسعه خودروسازی باید جلوی واردات خودرو را گرفت و پاسپورت مسئولان خودروسازی را توقیف کرد.

هفته بعد گفت‌وگوی دیگری بین طرفداران تبلیغ قدرت موشکی ایران و طرفداران مذاکره با غرب (امریکا) در فضای سیاسی جامعه مطرح شد و ایجاد التهاب کرد و عده‌ای سخن از «بن‌بست» فضای سیاسی گفتند. از قول آقای هاشمی رفسنجانی گفته شد: «وقت مذاکره است و نه موشک» و مقام رهبری در سخنرانی عمومی گفتند: «هم مذاکره و هم موشک» و کسانی که فقط مذاکره را مطرح کرده‌اند «خائن» هستند. عده‌ای دست به کار شدند و شرایط را برای توهین به آقای هاشمی فراهم دیدند. پس از چند روز ظاهراً شرایط به تعادل رسید و زیرنویس‌های تلویزیون از قول آقای هاشمی نشان داد که انتساب این جمله به آقای هاشمی یا درست نبوده یا تقطیع بیان شده یا مربوط به سال‌های گذشته و در مناسبت دیگری بوده است.

یک نکته روشن است که عده‌ای تبلیغات وسیعی درباره توان موشکی ایران حال با هدف بازدارندگی یا تهاجمی می‌کنند و عده‌ای روی مذاکره با امریکا و حل مسائل باقی‌مانده فی‌مابین تأکید دارند. از آنجا که این چالش در آینده هم وجود خواهد داشت، ضرورت پرداختن به آن احساس شد.

امنیت ملی و موشک

تردیدی نیست که در منطقه متشنج خاورمیانه و به خصوص موقعیت ایران، تقویت قدرت دفاعی کشور

ضرورتی انکارناپذیر است و حتماً باید در دستور کار مسئولان - هر مسئولی و با هر تفکری - قرار گیرد و قدرت موشکی ایران یکی از این ضرورت‌هاست. نیروی هوایی، دریایی، هوانیروز، زمینی، سایبری هم باید تقویت و روزآمد شوند. قدرت نظامی یکی از ارکان چهارگانه تقویت امنیت ملی است و غیرممکن است که مسئولی - تا چه رسد به آقای هاشمی - غیر از این اعتقادی داشته باشد، ولی

تأکید محض روی توان موشکی یا حتی تأکید محض روی توان جامع نظامی، اشکال اساسی دارد و امنیت ملی را به‌تنهایی تأمین نمی‌کند.

ارکان امنیت ملی

اول: علوم، فنون، تجهیزات و ماشین‌آلات نظامی محصول دوره تمدن دانایی (لیزری، ماهواره‌ای، موشکی، هوایی و حتی هسته‌ای) به منظور نقش بازدارندگی و نه تهاجمی، ضروری است.

در استراتژی نظامی ایران قصد تهاجم به هیچ کشوری وجود ندارد و در ۲۰۰ سال گذشته، ایران به هیچ کشوری حمله نکرده، و حتی به آن تهاجم شده است. حمله‌های متعدد روسیه به ایران، حمله متفقین در جنگ‌های اول و دوم جهانی و از همه نزدیک‌تر، حمله عراق به ایران گواه است. زمانی که اسرائیل و عربستان و بعضی دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس و جنگ‌طلبان امریکا، مرتباً از گزینه نظامی سخن می‌گویند و طرح‌های تهاجمی-تخریبی علیه ایران و منطقه دارند طبیعی است که ایران باید در تقویت قوای دفاعی خود بکوشد. اشکال کار در شیوه تبلیغ انحصاری روی موشک‌ها و نفی ارکان دیگر ضروری امنیت ملی است. بخش نرم‌افزاری تقویت امنیت ملی که از بخش سخت‌افزاری آن هم مهم‌تر است شامل موارد بعدی است که در ادامه می‌آید.

دوم: توسعه جامع سیاسی و مشارکت تمامی آحاد جامعه در روند اداره مملکت. جامعیت توسعه سیاسی را باید در مشارکت مردم در اداره شوراهای شهر، روستا، بخش و استان و نهادهای صنفی کارگران، دهقانان، معلمان، پرستاران، دانشجویان و روزنامه‌نگاران دید.

این امر همچنین با آزادی بیان، رسانه‌ها و اشاعه امر به معروف و نهی از منکر و نقد همگان، نه برای منافع جناحی و گروهی، برای اصلاح امور مملکت تحقق می‌یابد. در تقویت نهادهای منتخب مردم باید دموکراسی مصرح در قانون اساسی تقویت شود تا مجلس شورای اسلامی به یک مجلس وفاق ملی تبدیل شود.

مشارکت عامه مردم در اداره مملکت، تعلق خاطر به نظام و ساختار سیاسی جامعه را ایجاد می‌کند و همه مدافع امنیت ملی می‌شوند.

وقتی اقشار متوسط فرهیخته جامعه، دانشگاهی، رسانه‌ای، هنری و آموزشی و کارگری خود را در حاشیه احساس کنند در بدترین حالت، واکنشی چون زمان حمله اسکندر، اعراب، افغان‌ها، مغولان و متفقین تکرار خواهد شد. مگر جوانان لیبی، عراق و افغانستان مستأصل از حاکمان خود از تهاجمات اجنبی استقبال نکردند و با ساز و آواز از نظامیان و رهبران کشورهای حمله‌کننده استقبال نکردند؟ ولی اول انقلاب که عراق به ایران حمله کرد و شور و شوق و عشق و آرمان‌های

انقلاب تر و تازه و نافذ بود، مردم چگونه در جبهه و پشت جبهه از مرز و بوم خود دفاع کردند و جلوی پیشروی دشمن را گرفتند.

سوم: سومین رکن ضروری تقویت‌کننده امنیت ملی، توسعه اقتصادی، فنی، صنعتی، تولیدی و بالطبع رفاه و تأمین معیشت جامعه است تا تمامی آحاد مردم از مواهب مملکت برخوردار شوند و جغرافیای وطن را تأمین‌کننده معیشت سالم خود بدانند. در چنین جامعه‌ای دفاع از مرز و بوم با دفاع از مطلوبیت معیشت مردم گره خورده و از هم تفکیک‌ناپذیر خواهند بود.

با شکم گرسنه و فقدان چشم‌انداز رفاه و برخورداری و گستردگی بیکاری، حاشیه‌نشینی، اعتیاد، فساد مسئولان و جامعه چگونه و با چه قدرتی می‌توان انتظار دفاع از مرز و بوم را داشت؟

«اقتصاد مقاومتی» که طرح خوبی است تنها از طریق اراده حکومتی، تحقق‌پذیر نخواهد بود. آنچه اقتصاد را مقاوم و پویا می‌کند، تنها اراده حاکمان نیست. چشم‌انداز امنیت پایدار شهروندان است. زمانی که نظامیان مرتباً موشک نشان می‌دهند و جنگ‌طلبان

عرفان و تاریخ ایران باشد. چرا حافظ، سعدی، مولانا، فردوسی و خیام در کشورهای غربی محبوب هستند؟ جز محتوای آثار آن‌هاست؟ کتاب «پله‌پله تا ملاقات خدا» نوشته دکتر زرین‌کوب، بیش‌ترین مخاطب را در امریکا داشته است. چرا فرهیختگان از کتاب‌های توزیع‌شده توسط حاکمیت در کشورهای مسلمان استقبال نمی‌کنند؟

۳. دعوت از متفکران مطرح جهان برای سخنرانی و تکامل و تبادل ایده‌ها؛ در سال‌های گذشته هر متفکری که از غرب به ایران آمده است او را متهم کرده‌ایم. متفکرانی چون چامسکی، پل سوئیزی، مگ داف، رورتی و حتی فیلسوفان مطرح و معروف ضد اسلام، مانند فوکویاما را باید به ایران آورد و با آن‌ها تبادل نظر و چالش علمی و منطقی کرد و مخالفان را قانع ساخت و خنثی کرد. ما در کنفرانس‌هایمان افراد ناشناخته را دعوت می‌کنیم که در جامعه خودشان هم محبوب و معروف نیستند.

۴. مسابقات ورزشی، علمی، هنری، ادبی.

۵. «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و «گفت‌وگوی ادیان» که

ثبت در تاریخ خواهد ماند.

دوم: در اینکه در بخش نظامی - هم تحقیق و هم تولید - دستاوردهایی داشته‌ایم تردیدی نیست. تعمیم این پیشرفت‌ها به کل جامعه صنعتی یا حتی تقلید از آن، قیاس مع‌الفارق است. به این دلیل که در بخش نظامی، نیاز حیاتی، مدیریت، بودجه و ضرورت امنیت ملی، با هم جفت‌وجور شده بودند و محدودیت انگیزه، بودجه برای مدیریت نظامی نبوده است. در سایر صنایع چنین مقدماتی فراهم نبوده است و هنوز هم نیست. توسعه صنایع معمولی نیروهای مدافع مخالف قدرتمندی در جامعه دارند که هر یک منافع خود را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند و برآیند این نیروها تعیین‌کننده است. صنعت بسیار مهمی مانند پتروشیمی یا خودروسازی یا بخش مهم‌تر، کشاورزی از چنین امکاناتی برخوردار نبوده‌اند و چنین نیروی حاکمیتی قدرتمندی حامی آن‌ها نبوده است. کسانی که از واردات ۶۰ درصد محصولات کشاورزی ایران نفع می‌برند به راحتی نمی‌گذارند که توسعه کشاورزی به معنای صنعتی و علمی آن عملیاتی شود.

سوم: در بخش نظامی - به خصوص موشکی - کشورهایی که ایران را در توازن استراتژیکی جهان در اردوگاه خود می‌بینند، به ایران کمک کرده و می‌کنند ولی در دیگر بخش‌ها، منافع ملموس اقتصادی و صدور کالا و فناوری کشورهای پیشرفته از یک‌سو و اراده و انگیزه ما از سوی دیگر هم نقش تعیین‌کننده داشته و دارند.

چهارم: اینکه برای توسعه هر صنعتی باید در کشور را روی واردات آن کالا بست، حرف درستی است و تجربه کشورهای آلمان، فرانسه، آمریکا، ژاپن و چین این را در تاریخ توسعه این کشورها نشان داده است. انگلیس اولین کشوری بود که در اروپا صنعتی شد و کالاهای صنعتی را به کشورهای آلمان، فرانسه و آمریکا صادر می‌کرد. آلمان نخستین کشوری بود که با تئوری «اقتصاد ملی» اقتصاددان معروف آن، «فردریک لیست» و مدیریت صدراعظم قدرتمند آن، بیسمارک، درهای کشور آلمان را بست و سپس صنعت و فناوری آلمان را توسعه داد. این تجربه در فرانسه و آمریکا (در دوران Isolation) و تحت تأثیر «لیست»، تکرار شد و بعدها ژاپن و چین (از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۷) از آن استفاده کردند.

پنجم: در ایران پس از انقلاب از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ در میان کارشناسان، مهندسان، صنعت‌کاران، استادان دانشگاه و کارآفرینان حرکت خودجوش سراسری به منظور توسعه دانش و فناوری بومی به وجود آمد و نتایج آن را در دو نمایشگاه «اختراعات و اکتشافات» سال‌های ۵۹ و ۶۰ دیدیم. پس از اتفاقات سال ۱۳۶۰، تصفیه دانشگاه‌ها، مهاجرت نخبگان، درگیری‌های داخلی و جنگ از یک‌سو و حاکمیت عملی تدریجی تفکر بازاری (تجارت محض) از سوی دیگر و علی‌رغم حمایت‌های لفظی و حتی قانونی از «تحقیق و توسعه»،

روند از «خلاقیت» به «واردات» آن هم با دلارهای نفتی میل کرد. نتیجه این شد که اگر صنعتی هم ایجاد شد، مونتاژکاری و در بهترین حالت «مهندسی معکوس» بود و فناوری بومی نماند. از سال ۱۳۶۸ به بعد، چاپ مقاله به غلط «تولید علم» معرفی شد و مسئولان دانشگاهی و سیاسی مرتباً تبلیغ می‌کردند که در تولید علم سرعت داریم. درحالی‌که چاپ مقاله تولید علم نیست و صرف‌نظر از اینکه در مواردی «Copy»، «Paste» بود، در موارد دیگر هم رابطه‌ای با «بازار» داخلی و «تولید کالا» نداشت. درست عکس آن چیزی که در هند، چین، ایرلند جنوبی و مجارستان در ۴۰ سال گذشته

ارکان امنیت ملی: علوم، فنون و تجهیزات نظامی به منظور نقش بازدارندگی و نه تهاجمی؛ توسعه جامع سیاسی و مشارکت تمامی آحاد جامعه در اداره مملکت همراه با آزادی بیان و رسانه‌ها؛ توسعه اقتصادی، فنی، صنعتی، تولیدی و رفاه و تأمین معیشت جامعه؛ جذب افکار عمومی مردم جهان (از طریق توریسم و توریسم فرهنگی؛ تبادل فرهنگی-هنری؛ مسابقات ورزشی، علمی، هنری، ادبی؛ «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و «گفت‌وگوی ادیان»)

به شیوه‌ای منفی و در بهترین شرایطی که داشت آن را کم‌رنگ کردند!

مجموعه این چهار رکن و با هم، قدرت ملی ایجاد می‌کنند و قدرت ملی، امنیت ملی می‌آورد. تجربه اتحاد شوروی سابق با هزاران کلاهک هسته‌ای، پیش چشم ماست. شوروی نتوانسته بود توسعه سیاسی جامع و توسعه اقتصادی متوازن و جامعه‌ای مرفه و بانشاط ایجاد کند و افکار عمومی مردم جهان هم آن را «پشت پرده آهنین» می‌دانستند. لذا مسئولان حزب کمونیست و شوروی و ده‌ها میلیون اعضای حزب و کادر اجرایی، روی انبارهای سلاح‌های هسته‌ای، همچون یخ آب شدند و دل‌لکی دائم‌الخمر چون یلستین و بعد دیکتاتورهایی چون پوتین و مدودف سر برآوردند تا در مافیای اقتصادی-سیاسی شکل‌گرفته در قبل و بعد از فروپاشی حکومت کنند که چرخش رشوه در دستگاه دولتی آن بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در سال است.

حال باید با این مقدمه مصاحبه این سردار را تجزیه و تحلیل کرد:

اول: کارشناسان خبره و معتقد به آرمان‌های استراتژیک هر کشور باید استراتژی صنعتی هر کشور و در هر رشته‌ای از صنعت را تعیین کنند. ایران تاکنون استراتژی توسعه نداشته است و اگر برای نخستین‌بار «اقتصاد مقاومتی» را به عنوان استراتژی بپذیریم که اتفاقاً استراتژی درستی هم است و با قانون اساسی هم همخوانی دارد، امکان حد و حدود توفیق این استراتژی را باید بحث کنیم. آیا این استراتژی اولاً پایدار خواهد ماند و ثانیاً مجربان، خواهند توانست «روح» آن را به اجرا درآورند؟ موضوع اصلی این است و گرنه استراتژی مطلوب، بدون مجری و شرایط اجرای مطلوب، برای

امریکا، اسرائیل و عربستان تهدید به تقابل می‌کنند کدام سرمایه‌گذار، کارآفرین، فن‌آفرین و متخصص احساس امنیت می‌کند؟

وقتی شهروندان نخبه و فعالان اقتصادی از امنیت قضایی لازم برخوردار نباشند، کدام هنرمند، مهندس، تکنسین و سرمایه‌دار به فکر فعالیت پایدار و بادوام خواهد افتاد؟

چهارم: جلب و جذب افکار عمومی مردم جهان. به قول چامسکی «قدرتمندترین امپراتوری افکار عمومی مردم جهان است». چگونه می‌توان افکار عمومی مردم جهان را جلب کرد؟

۱. توریسم و در ایران «توریسم فرهنگی»؛ ایران در طبیعت (Nature) و میراث فرهنگی (Culture) در جهان حرف اول را می‌زند. تنوع اقلیم، تنوع دریاها، تنوع طبیعت از جنگل تا کویر، تنوع درجه حرارت از ۵۰+ درجه سانتی‌گراد تا ۵۰- درجه سانتی‌گراد استفاده از طبیعت و میراث فرهنگی را در چهار فصل میسر می‌سازد و این امکان کمی نیست. هر توریستی که از ایران بازدید کند و از مناظر طبیعی و میراث فرهنگی آن لذت ببرد، یک «سفیر» فعال ایران در کشور خود خواهد شد و اگر این روند در یک دوره ثابت پایدار باشد حمله نظامی به چنین کشوری مشکل خواهد شد.

۲. تبادل فرهنگی-هنری؛ نمایش هر فیلم اخلاقی - تاریخی از ایران در کشورهای دیگر، افشار فرهیخته و هنری و فرهنگی آن کشور را جلب و جذب خواهد کرد. از این‌رو فرهنگ و مردم ایران دفاع خواهند کرد. چاپ آثار ادبی (کلاسیک و مدرن) ایران در دیگر کشورها موجب همدلی و همراهی با مردم ایران خواهد شد. به خصوص آثاری که مربوط به مدارا، اخلاق، فرهنگ،

اتفاق افتاده است. اگر به لیست واردات ما از ۵۸ تا ۹۵ نگاه کنیم، می‌بینیم که کالاهای مصرفی ما عمدتاً از غرب به‌سوی چین، هند، کره‌جنوبی و تایوان شیفت کرده است.

ششم: معنی این واقعیت این است که از ۵۸ تا ۶۸، علی‌رغم دوران جنگ و حتی کاهش ارزش وارداتی، صنایع کوچکی که در شهرک‌های صنعتی ایجاد شدند، کم و بیش جوهر تولیدی و بومی‌شدن فناوری را هم داشتند، ولی بعدها شرایط به سمتی رفت که بازار مکاره چین و کالاهای درجه سوم آن شدیداً تا حدی که اگر واحد تولیدی هم داریم، تولید آن به بشکه‌های نفت و دلارهای وارداتی وابسته است.

آنچه سردار باید توجه کند این است که مقایسه توسعه عمومی یک کشور با تولید محدود نظامی

پرسش اصلی این است که آیا با آمریکا باید مسائل فی‌مابین را حل کرد یا هم چنان استخوان لای زخم گذاشت؟ اختلاف نظر بین مسئولان هم از همین جا شروع می‌شود.

آن متفاوت است. کشور فقیر، ضعیف و عقب‌مانده کره‌شمالی، به علت تمرکز بر صنایع نظامی و صرف هزینه فراوان و کمک شوری توانسته در صنایع نظامی تا حد تولید بمب هیدروژنی پیش رود، ولی از تولید ساده‌ترین کالای مصرفی و مورد نیاز جامعه و مبارزه با فقر و گرسنگی عاجز است. قطعی کره‌شمالی با ساختن بمب هیدروژنی آن تناسب ندارد.

در کشوری که فرق چاپ مقاله‌های ISI، با توسعه علمی، در بالاترین سطوح اجرایی و تقنینی درک نشده پیشنهادات اراده‌گرایی جناب حاجی‌زاده، امکان اجرایی ندارد. در کشوری که توسعه سیاسی و حقوق بشر در آن تعلیق شده و نخبگان یا به زندان می‌افتند یا مهاجرت می‌کنند و حتی قادر به تأمین معیشت خود نیستند و ۶۰ درصد کارخانه‌های آن تعطیل شده است و «عرق ملی»، «تعصب ملی»، «کالای ملی» مذموم شناخته می‌شود، فقط فعالان تاجرپیشه خودی توفیق خدمت پیدا می‌کنند و حواشی مسئولان را کسانی اشغال می‌کنند که به خاطر منافشان مخالفتی ندارند. زمانی که پدر اقتصاد ملی و بورژوازی ملی، شادروان عالی‌نسب، از ۱۳۶۸ تا زمان مرگ خانه‌نشین و منزوی می‌شود و برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بعد همان برنامه‌ها با عنوان «لگوی چینی» احمدی‌نژاد کعبه آمل می‌شوند و هیچ‌کس اعتراض نمی‌کند و هیچ‌کس از انزوای متفکران نگران نمی‌شود، سخنان سردار حاجی‌زاده درباره توسعه خودروسازی شنونده ندارد. این صحبت‌ها اصلاً عملی نیست و آرمانی است همچون «مهر بر آب» و آرزویی است دست‌نیافتنی و چه‌بسا همین حرف سردار که توفیق پاسپورت‌های متخصصان خودروسازی را راه‌حل می‌داند، سبب موج جدید مهاجرت و فرار سرمایه و مغز خواهد شد.

هفتم: سخنان سیاسی سردار بسیار قابل تعمق، تأمل‌برانگیز و به یک معنا خطرناک است. سردار از «پرووی» آمریکا سخن می‌گوید و از «ترس مسئولان» از تهدید آمریکا و اینکه اگر اتفاقی بیفتد، سپاه پاسخگو خواهد بود! مشکل تنها سخنان این سردار نیست. فرمانده نیروی دریایی سپاه (سردار علی فدوی) می‌گوید: «آمریکا توان حمله نظامی علیه ایران را ندارد.»

(رسالت، ۹۵/۲/۶) یا سردار جزایری، معاون ستاد کل نیروهای مسلح می‌گوید: «اگر کسی بخواهد در شرایط امروز به ایران حمله کند، پشیمان خواهد شد و اتفاقاتی رخ خواهد داد که برای دشمن قابل پیش‌بینی نیست.» (پیشین) آقای رحیم‌پور ازغدی، می‌گوید: «آن‌ها که می‌گویند آمریکا قوی است و ما در مقابل آن نمی‌توانیم کاری کنیم، به جامعه خیانت می‌کنند چراکه مردم را می‌ترسانند.» و صدها مورد دیگر.

معنای این سخنان متواتر این است که در درون حاکمیت اختلاف‌نظر وجود دارد. عده‌ای از هیئت‌حاکمه معتقدند که آمریکا اگر تهدید و تحریک شود، ممکن است به ایران حمله کند و افراد یادشده معتقدند که این اتفاق نخواهد افتاد. تحلیل نمی‌کنند و توضیح نمی‌دهند که چرا آمریکا حمله نخواهد کرد؟! یا به چه دلیل آمریکا قدرت حمله به ایران را ندارد؟ و سردار تضمین می‌کند که پاسخگویی با سپاه است!

مبانی استراتژیک نظامی این سرداران و دوستانش چیست که چنین با اعتمادبه‌نفس سخن می‌گویند و آمریکا را ناتوان از حمله به ایران می‌دانند؟ آیا تجربه عراق، افغانستان و لیبی را ارزیابی نکرده‌اند؟ درست است که ایران قوی‌تر از این سه کشور است، ولی آیا ایران از یوگسلاوی سابق قوی‌تر است؟ چگونه ناتو از یوگسلاوی هفت کشور جدید ساخت و قدرت نظامی آن را نابود کرد؟ آیا نخواهد توانست در یک شرایط ویژه که می‌تواند در هر کشوری پیش بیاید، ایران را دچار همان سرنوشت کند؟ آیا فناوری نظامی آمریکا قدرت حمله به ایران را ندارد؟ آیا با تشدید تضاد بین ایران و آمریکا، آمریکا قادر نخواهد بود، «بهبانه‌ای» که برای صدام و قذافی فراهم کرد، برای ایران هم فراهم کند؟ و افکار عمومی آمریکا را با کذب و صحنه‌سازی «قانع» نماید؟

سردار تولید موشک را «ملی» اعلام می‌کند و تولید آن را در هر شرایطی - حتی کشیدن حصاری دور کشور- مقدور می‌داند و این دستاورد خوبی است و همه ایرانیان را به وجد می‌آورد، ولی سردار شرایط تحریم‌ها و مشکلات آن را به همین زودی از یاد برده است؟ آیا کشور نفتی می‌تواند با تحریم فروش نفت، بانکی، بیمه‌ای و سوئیفت اداره شود؟ این منطق سردار درباره تولید موشک تعمیم‌دادنی به‌کل نیاز کشور نیست. از این گذشته، منظور سردار از مسئولان احتمالاً مسئولان اجرایی و دیپلماتیک است که مستقیماً درگیر مسائل هستند. اینکه نظامیان با تکیه بر قدرت نظامی و دفاعی تهدید به مقابله به مثل کنند خوب است، ولی اینکه بخشی از حاکمیت را مورد حمله قرار دهند و آن هم درباره موضوع مربوط به دشمن خارجی بسیار خطرناک است. در یک کشور دموکراتیک معمولاً نظامیان تابع و مطیع منتخبین مردم هستند و نه برعکس. شیوه سخن‌گفتن سردار نامطلوب است. اگر اختلافی در هر موردی بین مسئولان نظام وجود داشته باشد باید در یک فضای بحث و استدلال حل‌وفصل شود، ولی زمانی که یک فرمانده نظامی از مسئولان سیاسی انتقاد می‌کند و آن را به عرصه عمومی می‌کشاند و برچسب «ترس» به مسئولان غیرنظامی می‌زند، بحث از حالت استدلال و منطق خارج می‌شود. به خصوص که سردار مسئولیت هر اتفاقی را پیشاپیش می‌پذیرد. فرض کنیم بین ایران، آمریکا و متحدانش جنگی درگیرد، مسئولیت‌پذیری سردار چه چیزی را جبران خواهد کرد. **هشتم:** توافق «برجام» فقط درباره مسئله هسته‌ای ایران با ۵+۱ است و مسائلی چون موشک‌های حامل کلاهک هسته‌ای، حقوق بشر و مسائل پیچیده منطقه

هنوز بین ما و آمریکا وجود دارد و می‌تواند برای آن‌ها بهانه‌تراشی کنند. با توافق برجام درباره مناقشه هسته‌ای، جلوی بهانه‌تراشی آن‌ها گرفته شد و در مورد دیگر مسائل هم باید گرفته شود. هم‌اکنون شاهد اقدامات آن‌ها در مورد مصادره دلارهای ما به بهانه کشتار تفنگداران آن‌ها در لبنان هستیم و چندین مورد دیگر که در دادگاه‌های آمریکا حکم گرفته‌اند و آقای شریعتمداری این موارد را ۶۰ میلیارد دلار می‌داند؛ لذا مذاکره و حل‌وفصل تمامی این مسائل ضروری است و گزینه اختلاف و مناقشه هر زمان می‌تواند به مرز بحران و درگیری کشیده شود. فرصت‌طلبان و منتفعان از جنگ بیکار نمی‌نشینند.

نهم: پرسش اصلی این است که آیا با آمریکا باید مسائل فی‌مابین را حل کرد یا همچنان استخوان لای زخم گذاشت؟ اختلاف نظر بین مسئولان هم از همین جا شروع می‌شود. به نظر می‌رسد که آقایان هاشمی رفسنجانی، روحانی و ظریف طرفدار مذاکره و حل مشکلات با آمریکا هستند و بعضی از فرماندهان نظامی، دستگاه‌های اطلاعاتی-امنیتی و مسئولان قوه قضائیه مخالف مذاکره و حل این مشکلات هستند.

این اختلافات را به روش‌های زیر می‌توان حل کرد:
۱. بحث‌های جدی بین دو طرف همراه با برگزاری سمینارها و کنگره‌ها و جلسات کارشناسی و با کمک‌گرفتن از کارشناسان مستقل و عالم به موضوع. در این بحث‌ها که بر پایه مصالح، منافع و امنیت ملی انجام خواهد شد یا توافق حاصل خواهد شد یا حد و مرز اختلافات روشن خواهد شد.

۲. طرفی که از پشتوانه قانونی برخوردار است در مصدر کار می‌ماند و طرف دیگر از مدیریت جامعه، خود را کنار می‌کشد. مسئولیت آینده هر اتفاقی هم به عهده مسئولان قانونی در مصدر امور خواهد بود.

۳. طبق روال کشورهای دموکراتیک تصمیم نهایی به عهده مردم گذاشته می‌شود تا در یک فرآیند اظهارنظر کنند. نتیجه فرآیند هم چه باشد، مسئولان باید به آن تمکین کنند و استراتژی خارجی ایران بر پایه آن تعیین شود. انتخاب هر یک از این سه روش در حضور مردم و شفاف و علنی خواهد بود و مسئولیت آن هم به عهده کسانی خواهد بود که قانونی در قدرت مانده‌اند.

دهم: در کشورهای دموکراتیک تصمیم‌های استراتژیک‌سیاسی را به نظامیان واگذار نمی‌کنند. معروف است که از ۱۹۴۵ نظامیان آمریکا چهار بار استفاده از سلاح هسته‌ای را در مناقشات جهان توصیه کرده‌اند، ولی رهبران سیاسی (ریاست‌جمهوری و کنگره) جلوی آن‌ها را گرفته‌اند. با وجود اینکه رهبران نظامی آمریکا منافع زیادی در صنایع نظامی-نفتی دارند ولی تصمیم‌گیران اصلی، رهبران غیرنظامی هستند. تنها در کشورهای غیر دموکراتیک یا کشورهای در فرایند دموکراتیزاسیون، نظامیان تصمیم‌گیرنده هستند. پاکستان را نگاه کنید، نظامیان هرگاه صلاح بدانند کودتا می‌کنند و کاملاً در تضاد با قانون اساسی خود عمل می‌کنند. اگر قرار است کشوری قانون‌مدار و پیشرفته باشیم علی‌رغم این‌تارها و مقاومت نظامیان در جنگ هشت‌ساله، تصمیم‌گیری‌های استراتژیک و امنیتی ملی طبق قانون اساسی باید به‌عهده منتخبان مردم باشد و به نظامیان توصیه کنیم در حیطة نظامی از اقتدار ملی و قدرت نظامی سخن بگویند و نه در حیطة اختلافات جناح‌های سیاسی داخلی و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک ملی طبق قانون اساسی به منتخبان مستقیم ادامه در صفحه ۱۶

امنیت و برابری، حق اهل سنت ایران

شهرام احمدی



کردها، بلوچ ها، عرب ها و یا دیگر اقوام اهل تسنن، چه می گویند و چه می خواهند؟ آیا آن ها حقوقی بیش از حقوق دیگر مذاهب را مطالبه می کنند؟ آیا آن ها مایلند هویت ایرانی خود را نادیده گیرند یا بر طبل جدایی می کوبند؟ و در یک کلام آیا آن ها تهدیدی برای امنیت ملی هستند؟

البته پاسخ همه ی سؤالات بالا منفی است. ما شهروندان ایرانی و مسلمان سنی مذهب، سال های سال در کنار خواهران و برادران شیعه ی خود زندگی آرام و توأم با آرامشی داشته ایم. برای بلوچ ها، کردها و همه ی اقوام دیگر، ایرانی بودن همواره بخشی از هویت انکار ناپذیر محسوب شده است. ما به عنوان جامعه اهل سنت نه تنها امروز ناقض امنیت نیستیم بلکه بیش تر از همیشه هم نیاز به امنیت داریم و هم مدافع حفظ امنیت هستیم. به سخن دیگر اساساً مشکل امروز ما عدم وجود و تامین امنیت در مناطقی مثل سیستان و بلوچستان، کردستان، کرمانشاه، ایلام و غیره است. اما این امنیت چیست و چرا ما خواهان این تعریف از امنیت و برخورداری تمامی شهروندان ایران به خصوص اقوام ایرانی اعم از بلوچ، کرد، عرب و دیگران از آن هستیم؟

امنیت در لغت به معنای ایمن شدن، در امان بودن و عدم هراس و بیم است. امنیت همواره در سه سطح امنیت ملی، داخلی و عمومی مطرح است. امنیت عمومی ناظر بر تولید و حفظ شرایطی است که در آن منافع، مصالح، حقوق افراد، گروه ها و نهادهای اجتماعی تامین می شود. در این سطح وجوه امنیت عبارت است از سیاسی، اقتصادی، قضایی، فرهنگی و اجتماعی.

امنیت دو بعد ذهنی (احساس امنیت) و عینی نیز دارد. احساس امنیت حالتی است که اغلب اعضای گروه یا جامعه طی آن خود را فارغ و مصون از هرگونه تهدید در معرض خطر بودن، احساس می کنند. امنیت اجتماعی یعنی فقدان تهدید نسبت به حقوق افراد اعم از حقوق فردی و اجتماعی که این حقوق نیز به حقوق طبیعی یا ذاتی (حق حیات، خانواده، اشتغال و غیره)، وضعی (حقوق مدنی و سیاسی) و اجتماعی قابل تقسیم است و شامل هر دو بعد عینی و ذهنی می شود. مردم رنج دیده ی سیستان و بلوچستان، خواهران

سخن درباره ی تامین اجتماعی و احساس امنیت در ایام بیکاری و سالمندی نیز چنان دور از واقع است که فقط به طنزی تلخ شباهت دارد. گرسنگی و فقر، سوء تغذیه و بیماری در شهرها و روستاهای سیستان و بلوچستان امری نیست که از دید هر ناظر منصفی پنهان بماند.

و بالاخره امنیت سیاسی و احساس آن برای اهل سنت ایران و شهروندان بلوچ و کرد، کیمیای کمیابی است که چشم اندازی برای دسترسی به حداقل آن هم، ناممکن می نماید. انتخابی بودن مسئولان، فرصت برابر برای انتخاب شدن برای سمت های سیاسی، آزادی بیان و وجود زمینه و فرصت برای مشارکت در تصمیمات راجع به مسائل جامعه، فقط برخی از وجوه امنیت سیاسی را تشکیل می دهند که مردم اهل تسنن کم ترین دسترسی به آن ها را ندارند.

بنابراین همانطور که اشاره شد در طلب برخورداری از حداقل های حقوق شهروندی و حقوق بشر، هیچ کس بیش از اهل تسنن و به خصوص بلوچ ها، کردها و دیگر اقوام ایرانی در اقلیت، طالب امنیت نیست و در عین حال هیچ کس بیش از آن ها قربانی نبود امنیت و احساس آن نبوده و نیست. مردم اهل تسنن مردمی خون گرم، صمیمی، صلح جو و آرامش طلب هستند. تاکنون چند بار شنیده اید مردمی که برای سیاحت و گشت و گذار به سیستان و بلوچستان، کردستان،

امنیتی و نظامی در مناطق سکونت اهل تسنن به خصوص سیستان و بلوچستان امری عادی محسوب می شود.

امنیت قضایی و احساس آن مرتبط است با عملکرد صحیح، به هنگام و بدون تبعیض سیستم قضایی. شاخص های امنیت قضایی هماهنگی با نیازهای روز جامعه، عادلانه بودن، ثبات قوانین، برابری در اجرای قوانین، استقلال قاضی، فقدان نفوذ افراد و سازمان ها در دستگاه قضایی، برخورد قاطع با متخلفان و سرعت در رسیدگی به پرونده های قضایی است. وضعیت کنونی من و بسیاری از دوستانم اعم از کرد و بلوچ، شواهد غیرقابل انکاری هستند بر فقدان امنیت قضایی در مناطق محل سکونت اهل تسنن. مرور سریع و مختصر پرونده ی قضایی من و برادرانم نشان دهنده ی برخورد غیر متعارف و تبعیض آمیز علیه همه ی ما در دستگاه قضایی، نقض مکرر آیین دادرسی کیفری از جمله عدم برخورداری از حق دفاع عادلانه همراه با وکیل و موارد دیگر است.

مردم سیستان و بلوچستان از کم ترین امنیت اقتصادی برخوردار نیستند. آنان شرایط نابرابری در دسترسی به فرصت های تحصیلی، شغلی و درآمد دارند. شاخص های بیکاری در مناطق مورد بحث، بسیار بیش تر از دیگر مناطق است.

با این حال این مشکلات طولانی و تاریخی و پرهزینه از نظر نگارنده قابل حل است.

از راه های برون رفت این استان از مشکلات کنونی که برآورده شدن آنان موجب سعادت و شکوفایی جامعه ی ایران در بعدی وسیع تر خواهد بود، می توان به این موارد اشاره کرد:

- ۱- احترام به مقدسات اهل سنت ۲- رفع تبعیض و احقاق حقوق از دست رفته ی اهل سنت ۳- ایجاد فضایی مناسب در جهت اعلان و اظهار شعائر دینی مذهبی ۴- به کار گیری علما در امور و تعاملات سیاسی و اختیار دادن به آن ها من باب تبیین و تحکیم اصول و فروع شرع ۵- سرمایه گذاری دولت و اختصاص بودجه ی کافی برای آبادانی و ساخت و ساز ۶- توسعه های بزرگ گذاری مناطق آزاد تجاری ۷- ایجاد کارخانه های بزرگ برای اشتغال جوانان ۸- خارج کردن استان از فضای امنیتی.

شهرام احمدی هموطن اهل سنتی است که در اعدام های فله ای ۱۳ مردادماه سال جاری (۱۳۹۵) اعدام گردید.

منبع: نشریه خط صلح

<http://www.peace-mark.org/%D%A%AV%D%9%A%8%D%9%A%6%DB%AC%D%A%AA-%D%9%A%8-%D%A%A%9%D%A%B1%D%A%AV%D%A%AA%D%A%B1%DB%AC%D%A%AC-%D%A%AD%D%9%A%2-%D%A%AV%D%9%A%7%D%9%A%4-%D%A%B3%D%9%A%6%D%A%AA-%D%A%AF%D%A%B1-%D%A%AA%D%9%A%4%D%9%A%8%D%A%8%D%A%B3%D%A%AA%D%A%AV%D%9%A%6>

ما به عنوان جامعه اهل سنت نه تنها امروز ناقض امنیت نیستیم بلکه بیش تر از همیشه هم نیاز به امنیت داریم و هم مدافع حفظ امنیت هستیم. به سخن دیگر اساساً مشکل امروز ما عدم وجود و تامین امنیت در مناطقی مثل سیستان و بلوچستان، کردستان، کرمانشاه، ایلام و غیره است.

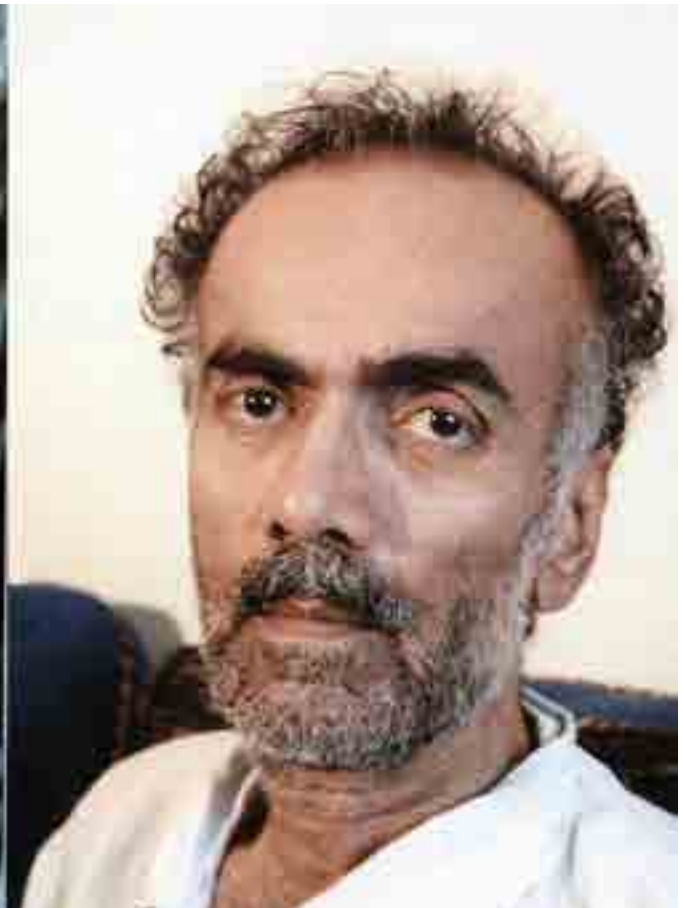
کرد و عکس العملی نشان داد با تهمت زدن بر آن ها و پرونده سازی برای شان، آن ها را روانه ی زندان کنند. اهل سنت ایران همواره شاهد توهین به مقدسات خود حتی از رسانه به اصطلاح ملی بوده، کودکان آنان ناچار هستند در مدارس تحصیل کنند و کتاب هایی را مطالعه کنند که مغایر با باورهای مذهبی آنان است، هر گاه نیز علما و جامعه ی اهل سنت ایران، به این قبیل توهین ها واکنش اعتراضی ولو به مسالمت آمیزترین شکل ممکن نشان داده، از سوی دولت مرکزی و نیروهای امنیتی در قالب یک واکنش امنیتی توأم با داغ و درفش به اعتراض آنان پاسخ داده شده و آنان را وادار به سکوت کرده اند؛ حتی بعضاً محل امنیت ملی و محارب هم شناخته می شود و البته وضعیت دادگاه ها و چگونگی صدور احکام هم که بر همگان آشکار است...

مشکلات اهل سنت ایران و بلوچستان کتاب قطور بی پایانی است که بیش از سه دهه در ایران عمر دارد،

کرمانشاه، ایلام یا هر گوشه و کنار دیگر مناطق محل سکونت اهل تسنن رفته اند، شاهد و ناظر مهمان نوازی و لطف و رحمت میزبان نبوده باشند؟

عشق به توسعه و آبادی ایران و استان های محروم در دل همه ی بلوچ ها و کردها در کنار سایر اقوام، زنده و پایدار است. آنان هنوز هم منتظرند تا روزی دولت مرکزی از نگاه به این مناطق به عنوان پیرامون و حاشیه دست شوید و همان قدر که به توسعه ی مناطق مرکزی ایران می اندیشد، به فکر توسعه و آبادانی، رفاه و برخورداری و آزادی و امنیت برای استان های مرزی به خصوص سیستان و بلوچستان نیز باشد.

بلوچستان پهناورترین استان ایران است که اکثریت مردمانش بلوچ و اهل تسنن می باشند. به نظر نگارنده به عنوان یک مدافع حقوق اهل تسنن ایران که دقیقاً به همین جرم در زندان به سر می برم، این تبعیض مذهبی و قومی اساسی ترین مشکل این استان است، تامین نشدن حقوق اهل سنت به صورت برابر با سایر شهروندان ایرانی و اعمال تبعیض سیستماتیک از سوی حکومت و امنیتی کردن فضا به بهانه های مختلف باعث بروز فقر شدید و عقب ماندگی مردم از هر لحاظ شده است. ناگفته نماند که در پشت فضای امنیتی ایجاد شده در این مناطق، افراد مغرض و سودجو برای اهل سنت طرح ها و نقشه ها چیده اند و گاهی برای رسیدن به اهداف شان ابایی ندارند از این که مدارس و حوزه های علمیه ی اهل سنت را تخریب و طلبه ها را از مدارس بیرون کنند (با هر بهانه ای که باشد)، فعالان مذهبی را به دار بکشند، یا مساجد را به فضای سبز و پارک تبدیل کنند و دست آخر اگر هم هیچ بهانه ای پیدا نکنند می گویند که باید مدارس زیر نظر دولت فعالیت داشته باشد، اگر هم عالمی اهل سنت در این مناطق از این گونه محدودیت ها ابراز نارضایتی



پایان انسان سرخ

محسن یلفانی



اریک هابسبام، مورخ نامدار انگلیسی، که تا آخر عمر اعتقاد خود را به سوسیالیسم حفظ کرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را «بیداری از بزرگ‌ترین رؤیای تاریخ» خوانده بود (۱). هنگامی که آخرین صفحه کتاب پایان انسان سرخ، نوشته اسوتلانا آلکسیه‌ویچ (۲) را به پایان می‌بریم، انگار از «بزرگ‌ترین کابوس تاریخ» بیدار شده‌ایم. راست است که برای پی بردن به کابوسی که در پی انقلاب اکتبر در شوروی آغاز شد، نیازی نبود تا انتشار این کتاب در ۲۰۱۳ منتظر بمانیم. از همان آغاز، هم گروه‌ها و جریان‌های فکری همراه یا همگام با انقلاب و هم مخالفان گوناگون آن، درباره فاجعه‌ای که در پیش بود هشدار داده بودند. در موارد بی‌شمار این هشدارها چنان مستند و مجاب‌کننده بودند که جای هیچ تردیدی در مورد ماهیت کابوس‌گونه فاجعه‌ای که در اتحاد شوروی می‌گذشت، باقی نمی‌گذاشتند. اما، نه ماشین غول‌آسای تبلیغ و ترویج گردانندگان انقلاب اکتبر و کارگزاران و طرفداران بی‌شمارش در سراسر جهان، که امیدی که بخش بزرگی از بشریت به آرمان‌ها و وعده‌های انقلاب بسته بود، مانع از پذیرفتن واقعیت می‌شد. به دشواری می‌توان باور کرد که این امید چنان نیرومند و فراگیر است که آثار آن هنوز و همچنان در بسیاری از صفحه‌های پایان انسان سرخ، حتی از زبان قربانیان درهم شکسته این کابوس سوسو می‌زند.

اگر گفته بالزاک را در توصیف رمان به مثابه تاریخ انسان‌های عادی و معمولی قبول کنیم، کتاب اسوتلانا آلکسیه‌ویچ نمونه معتبرتری برای تعریف بالزاک خواهد بود. چرا که رمان، در هر حال ساخته و پرداخته تخیل نویسنده است. در حالی که نویسنده پایان انسان سرخ یک سره از تخیل صرف‌نظر کرده و کتاب خود را از مجموعه‌ای از خاطرات و روایت‌های کسانی فراهم آورده است که به واقع وجود داشته و آنچه را که زیسته‌اند، بی‌کم و زیاد برای او تعریف کرده‌اند. به همین مناسبت به هنگام اعطای جایزه نوبل به این کتاب، این پرسش مطرح شد که آیا کتابی که حاصل کار یک «خبرنگار پژوهشگر» است، می‌تواند

در زمره آثار رمان‌نویسان و شاعرانی قرار گیرد که همواره برندگان این معتبرترین جایزه ادبی بوده‌اند (بجز در سال ۱۹۵۳ که این جایزه به کتاب خاطرات چرچیل اعطا شد). پیداست که تلخی و سختی زخم عمیق و وسیعی که اسوتلانا آلکسیه‌ویچ در هر صفحه از کتاب خود لایه‌های دردناک آن را باز می‌کند، برای مسئولان جایزه نوبل چاره دیگری باقی نگذاشته است.

میان ما و آنها نیست. زبان مخصوص خود را داریم، تصوّر ما از خوبی و بدی، و نیز از قهرمان‌ها و شهیدان، خاص خودمان است. با مرگ رابطه خاص خود را داریم. در روایت‌هایی که در این کتاب گرد آورده‌ام، دائماً واژه‌هایی تکرار می‌شوند که گوش را می‌آزارند: «شلیک کردن»، «تیرباران کردن»، «خلاص کردن»، «دارزدن»، و یا معادل‌های سوویتیستی ناپدید شدن، نظیر «دستگیری»، «ده سال محرومیت از مکاتبه»، «نفی بلد». وقتی به این واقعیت فکر می‌کنیم که همین چندی پیش میلیون‌ها نفر با مرگی هولناک از میان رفتند، چه ارزشی می‌توانیم برای زندگی انسانی قائل شویم؟ ما پر از نفرت و پیشداوری هستیم. ما همه از آنجا می‌آئیم، از سرزمینی که گولاگ و یک جنگ هولناک را از سر گذارند. دسته‌جمعی کردن تولید، کولاک‌زدانی (۳)، جابه‌جائی کامل چند ملت... در این کتاب فراوان از کسانی که خودکشی کرده‌اند صحبت شده. اینان کاملاً به این آرمان دل‌بسته بودند، چنان جذب شده بودند که جدا کردنشان محال بود: تنها دنیایی که می‌شناختند حکومت شوروی بود، حکومت جای همه چیز را برای آنها گرفته بود - حتی جای زندگی شخصی‌اشان را. آنها دیگر قادر نبودند از «تاریخ بزرگ» دست بشویند و با آن وداع کنند، دیگر نمی‌توانستند طور دیگری خوشبخت باشند... صص، ۱۷ و ۱۸.

اسوتلانا آلکسیه‌ویچ در مقدمه‌ای نسبتاً طولانی با عنوان «توضیحات یک هم‌دست» در توصیف کتابش چنین می‌نویسد:

«...کمونیسم برنامه جنون‌آمیزی در پیش داشت: دگرگون کردن انسان «کهن»، همان «حضرت آدم» قدیمی... به این منظور هم رسید، و این شاید تنها کاری بود که از عهده‌اش برآمد. طی هفتاد و چند سال در آزمایشگاه مارکسیسم-لنینیسم انسان ویژه‌ای آفریده شد: انسان شوروی (=L'Homo sovieticus). برخی او را شخصیتی تراژیک، و برخی دیگر او را یک sovok می‌دانند - موجودی بدبخت و بی‌کاره. به نظرم من این آدم‌ها را می‌شناسم، خیلی هم خوب می‌شناسم، ما سال‌های سال در کنار هم زندگی کرده‌ایم. آنها، عیناً مثل خود من هستند. با آنها معاشرت کرده‌ام، دوستان من‌اند، پدر و مادر من‌اند. طی چندین سال به سراسر اتحاد شوروی سابق سفر کردم، چرا که بجز روس‌ها، بلاروس‌ها، ترکمن‌ها، اوکراینی‌ها، کازاخ‌ها و... نیز homo sovieticus هستند. در حال حاضر ما در کشورهای مختلفی زندگی می‌کنیم و به زبان‌های متفاوتی حرف می‌زنیم، ولی نمی‌شود ما را با کس دیگری عوضی گرفت. به راحتی می‌شود ما را بازشناخت. ما، آدم‌های سوسیالیسم، هم شبیه به دیگر مردمان هستیم و هم هیچ شباهتی

خوب ببینند)... باید همه غلاتشان را مصادره کرد. چند نفرشان را هم باید گروگان گرفت... باید به نحوی عمل کرد که مردم این همه را در طول صدها ورست ببینند و از ترس بر خود برزنند. لنین، ۱۹۱۸.

«پروفسور کوزنتسوف به تروتسکی گفته بود که مسکو به علت گرسنگی عملاً در حال مرگ است. نه، این گرسنگی نیست. زمانی که تیتوس بیت المقدس را محاصره کرد، زنان یهودی کودکان خودشان را می خوردند. تنها هنگامی که من مادران شما را مجبور کنم که بچه هایشان را بخورند، آن وقت حق دارید بگوئید که ما گرسنه ایم. تروتسکی، ۱۹۱۹.»

پایان انسان سرخ گزارش طولانی و تلخی است از اقیانوسی از سرکوب و خون و رنج و تحقیر بر بستر یخزده های از آرزوها و امیدهای بر باد رفته درباره وعده های سوسیالیسم.

بخش بزرگی از پایان انسان سرخ به رویدادهای دوران گورباچف اختصاص دارد. نویسنده، همچنان از زبان کسانی که با آنها گفتگو کرده، شرح می دهد که اکثریت بزرگ مردم از گورباچف و برنامه های اصلاحی او که با عنوان های گلاسنوست و پرسترویکا مشهور شدند، به گرمی استقبال کردند. گورباچف سانسور را از میان برداشت، انتخابات آزاد برگزار کرد، و شرایط لعو نظام تک حزبی را فراهم آورد. مردم، با وجود دشوارتر شدن شرایط مادی زندگی، بویژه کمبود مواد غذایی، امیدوار بودند که از این پس سوسیالیسم را همراه با آزادی داشته باشند.

تلاقی دو نیرو به شکست گورباچف و بی نتیجه ماندن برنامه های او منجر شد. نخست، محافظه کاران حزبی، که تصور اتحاد شوروی بدون سلطه تمام عیار حزب کمونیست برایشان غیر ممکن بود. اینان دست به کودتایی علیه گورباچف زدند که با مقاومت نیروی دوم، که عجله داشت هر چه زودتر از شر نظام حزبی خلاص شود و بلافاصله نظام سرمایه داری را برقرار کند، روبرو شد. طرفداران گورباچف خواه-خواه از اینان حمایت کردند. کودتا شکست خورد. در ریزش قدرتی که در پی آن پیش آمد، بوریس یلتسین، که قبلاً به ریاست «جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شوروی» رسیده بود، گورباچف را کنار زد و با افزودن بر اختیارات رئیس جمهور، کشور را در اختیار گرفت. یلتسین، همراه با ایگور گایدِر (Egor Gaidar)، که از دوران گورباچف نظریات اقتصاد لیبرالی را تبلیغ می کرد و سمت نخست وزیری و وزارت دارائی یلتسین را به عهده گرفته بود، ناگهان و بی هیچ تدارکی، نظام اقتصادی شوروی را به سرمایه داری تغییر دادند. یلتسین به مردم قول داد که اگر درآمد حتی یک نفر از مردم شوروی بر اثر این دگرگونی یک روبل کمتر شود، خود را زیر قطار خواهد انداخت. در کمتر از یک سال نرخ تورم ابتدا تا ۲۰۰ در صد و سپس تا ۲۶۰۰ در صد بالا رفت. یلتسین خود را زیر قطار نینداخت. در عوض آپاراتچیک های حزبی که ناگهان کتشان را پشت و رو کرده و به صورت «کارآفرینان» نظام جدید درآمده بودند، بهترین و سودآورترین مؤسسات و بخش های اقتصاد کشور را قبضه کردند. مردم شوروی که تنها

کار می کرد. یک روز همه را بازرسی کردند و دستکش های مادرم مقداری نان خرده یافتند. به عنوان خرابکار ده سال محکوم شد. من و پدرم هر دو در جبهه بودیم. برادران و خواهر کوچکم را مادر بزرگمان نگهداری می کرد. بچه ها به او می گفتند: «مادر بزرگ، تا وقتی که پاپا و ساشا (یعنی من) از جنگ برنگشته اند، نباید بمیری.» (ص ۲۲۹).

«کمونیسم مثل قانون ممنوع کردن مشروبات الکلی است؛ فکر خوبی است ولی عملی نیست.» ص ۱۶۶.

« - وقتی می خواهی عضو حزب کمونیست شویم به کی باید مراجعه کنیم؟ - به یک روان شناس! » ص. ۳۱

کتاب سرشار است از شرح دستگیری های شبانه، بازجویی های وحشیانه و احکام خودسرانه. «متهم» را بر صندلی ای که میخ طویل ای بر نشیمن گاه آن نصب شده، می نشانند و از او می خواهند که اتهاماتش را تأیید کند. در سلول را بر روی انگشتان «متهم» که استاد دانشگاه هم هست، می کوبند و با انگشتان شکسته به بازجویی می برند. مادران را همراه با دختران خردسالشان به گولاگ می فرستند. وقتی دخترک به پنج-شش سالگی می رسد، از مادر جدایی می کنند و به پرورشگاه می سپارند تا یک «انسان سرخ» بار آورند... پایان انسان سرخ گزارش طولانی و تلخی است از اقیانوسی از سرکوب و خون و رنج و تحقیر بر بستر یخزده های از آرزوها و امیدهای بر باد رفته درباره وعده های سوسیالیسم.

برخی از کسانی که نویسنده با آنها گفتگو کرده، مصیبتی را که بر آنها رفته، نه به مارکسیسم-لنینیسم و حکومت شوروی، که به تقدیر و پیشانی نوشت ملت روس، به روح روسی، نسبت می دهند که گویا سرشتی متفاوت و ویژه دارد؛ با مصیبت و تراژدی عجیب است و بدان خو گرفته؛ زندگی بدون ایمان و توشل وفرمان برداری برایش قابل تصور نیست. («کسی که آرمان ندارد بسی وحشتناکتر از کسی است که بی نی ندارد.» ص ۵۷). پس استالین و مارکسیسم-لنینیسم اش جای تزار یا مذهب یا خدا را گرفته و با خشونت و بی رحمی «غریزی» اش، حتی از مفهوم خدا یا مذهب هم برای آنها ملموس تر و فهمیدنی تر است. بی خود نیست که او را «بابا کوچولو» می دانستند و فراوان بودند روس هایی که پس از تحمل سال ها گولاگ و شکنجه های مخوف و محرومیت های غیرانسانی، خدشه ای بر «ایمان» شان نسبت به او وارد نمی آمد و حتی هنگامی که به گناه جرم های ناکرده به چوبه اعدام بسته می شدند، شعار «زنده باد رفیق استالین!» سر می دادند.

در خارج از شوروی نیز مدت ها رسم بود که زیاده روی ها و انحراف های مارکسیسم-لنینیسم را به استالین و تمابلات دیکتاتوری او نسبت دهند و دیگر رهبران انقلاب اکتر، بویژه لنین و تروتسکی را صاحب کراماتی بکسر متفاوت با استالین بدانند. اسوتلانا آکسیه یویچ در همان مقدمه کتابش بر این گونه افسانه نیز خط بطلان می کشد. می نویسد: «در سال های پرسترویکا آرشوها باز شدند و ما توانستیم تاریخی را که سال ها مخفی نگاه داشته شده بود، کشف کنیم: «از صد میلیون مردمی که در روسیه زندگی می کنند، ما می توانیم نود میلیون نفرشان را به دنبال خود بکشیم. با بقیه نمی شود بحث کرد، باید نابودشان کرد. زینویف، ۱۹۱۸.»

«باید حداقل هزار کولاک سرسخت و ثروتمند را به دار کشید (حتماً هم باید دارشان زد تا همه مردم

نمونه های کوتاه شده ای از خاطراتی که هر کدام از یکی- دو تا چند ده صفحه از کتاب را در بر می گیرند: در یک آپارتمان مشترک معمولی با یک آشپزخانه و یک توالت، پنج خانواده، یعنی بیست و پنج نفر، زندگی می کنند. دو تا از خانم ها با هم دوستانند. یکی از آنها دختر پنج ساله ای دارد و دیگری مجرد است. یک شب کامیونت سیاهی سر می رسد و مادر دخترک را دستگیر می کنند. پیش از این که سوارش کنند، به دوستش می گوید: «اگر من برنگشتم، از دخترم مواظبت کن. نذار برنشن به پرورشگاه.» خانم همسایه مراقبت از دختر بچه را به عهده می گیرد. یک اتاق اضافی هم به او می دهند. دخترک او را «مامان آنیا» می داند... بعد از هفده سال مادر واقعی بازمی گردد. دست و پای دوستش را غرق بوسه می کند. در دوران گورباچف، وقتی آرشوها را باز می کنند، به خانمی که زندانی بوده، اجازه می دهند تا پرونده اش را بخواند: همان صفحه اول یک ورقه خبرچینی است. خطش هم آشناست. «مامان آنیا» بوده که دوستش را لو داده بوده تا دخترکش را تصاحب کند... مامان واقعی به خانه می رود و خود را دار می زند. (ص ۸۷).

پدری شش ماه در جنگ شوروی- فنلاند شرکت می کند و هنگامی که روی یک دریاچه یخزده پیش روی می کرده اند، به علت بمباران دریاچه، بوسیله فنلاندی ها دستگیر می شود. در ۱۹۴۰ این جنگ به پایان می رسد. دو طرف اسیرانشان را معاوضه می کنند. فنلاندی ها اسیرانشان را با آغوش باز استقبال می کنند و با خود می برند. اسیران روسی به اتهام خیانت به اردوگاه کار اجباری فرستاده می شوند. حیرت انگیز این که این پدر هم خودش را مقرر می دانسته است. در ۱۹۴۱، هنگامی که سرانجام خبر می شوند که آلمان ها به شوروی حمله کرده و تا نزدیکی مسکو رسیده اند، به رئیس اردوگاه و به استالین نامه می نویسند و درخواست می کنند که به جبهه اعزام شوند. به آنها پاسخ داده می شود که جبهه نیازی به خائنان ندارد. پدر بعد از شش سال از اردوگاه به خانه بازمی گردد. یک روز مادر بزرگ می بیند که مردی در لباس نظامی کنار در خانه ایستاده است. «با کی کار داری، سرباز؟ - مامان، دیگه منو نمی شناسی؟» ص ۶۰.

در گیرودار و آشوب پس از کودتای نافرجام علیه گورباچف (۱۹۹۹)، ناگهان شایع شد که به زودی کمونیست ها دستگیر و محاکمه خواهند شد و اردوگاه یا چوبه های دار در انتظار آنهاست. هر کس سعی می کرد به نحوی کمونیست شدن خود را توجیه نماید و هر چه زودتر خود را از شر کارت حزبی اش راحت کند. در این حیص و بیص آموزگار جوانی که اندک زمانی پیش عضویتش در حزب پذیرفته شده ولی به علت شرایط فوق العاده کارت عضویتش صادر نشده بوده است، به زحمت خود را به دفتر محلی حزب می رساند و به مسئولان دفتر می گوید «به زودی دفاتر شما را مهر و موم خواهند کرد. کارت عضویت مرا فوراً صادر کنید، وگرنه دیگر هرگز صاحب چنین کارتی نخواهم شد.» یک سرباز سالخورده نیز در دفتر محلی حزب حاضر می شود. چنان پوشیده از نشان و مدال است که به درخت نوتل شباهت دارد. کارت حزبی اش را که در جبهه به دست آورده، پرت می کند و می گوید: «دیگر نمی خواهم عضو حزبی باشم که این گورباچف خائن هم عضو آن است.» (ص ۸۶).

«حتی در جبهه حق نداشتیم آزاده حرف بزیم. پیش از جنگ مردم را دستگیر می کردند. در دوران جنگ هم همین طور. مادرم در یک کارخانه نان

در خارج از شوروی مدت‌ها رسم بود که زیاده‌روی‌ها و انحراف‌های مارکسیسم-لنینیسم را به استالین و تمايلات دیکتاتوری او نسبت دهند و دیگر رهبران انقلاب اکتبر، بویژه لنین و تروتسکی را صاحب کراماتی یکسره متفاوت با استالین بدانند. اسوتلانا آلکسیه‌یویچ در همان مقدمه کتابش بر این گونه افسانه نیز خط بطلان می‌کشد. می‌نویسد: «در سال‌های پرسترویکا آرشیوها باز شدند و ما توانستیم تاریخی را که سال‌ها مخفی نگاه داشته شده بود، کشف کنیم.»

نمی‌توان یافت که به هنگام ارائه برنامه خود برای جلب آراء مردم، از لزوم عدالت اجتماعی و اتخاذ تدابیری برای از میان برداشتن فاصله دم‌افزون میان ثروت داراها و فقر ندارها دم نزنند.

با این حال، متولیان فرهنگی وضع موجود، یا نظم نوین - اصطلاحی که گویا بوسیله بوش پدر پس از فروپاشی اتحاد شوروی و مالک‌الرقاب شدن آمریکا در جهان وضع شد - بجز توضیحات و توجیحات اقتصادی، از عوامل و دلایل روانشناختی نیز غافل نمی‌مانند. از جمله، از غریزه رقابت و برتری‌جویی انسان سخن می‌گویند و آزاد گذاشتن این غریزه را چاره‌ناپذیر و در عین حال لازمه پیشرفت و نجات انسان قلمداد می‌کنند.

مطالعه کتاب سراسر رنج و تلخی اسوتلانا آلکسیه‌یویچ خواه-ناخواه این پرسش را نیز برمی‌انگیزد که اگر انسان سرخ یا L'Homo sovieticus قادر شد که در شرایط تحمل‌ناپذیر سرکوب و خفقان و ترور استالینی به گونه‌ای نسبی با مفاهیم یا وسائل نظیر بازار و پول و رقابت‌های مادی وداع کند و به درجه‌ای از همبستگی و یاری در میان هم‌نوعان خود دست یابد، چرا انسان نتواند در شرایط استقرار رژیم عادلانه و آزاد، از عوامل محیطی بیاموزد و قید و بندها و جاه‌طلبی‌های غریزی را، همچون انبوهی از عادات و رفتارهای دوران بربریت و آدم‌خواری به فراموشی سپارد؟

- (۱) - Eric Hobsbawm (۱۹۱۷-۲۰۱۲)، نگاه کنید به نشریه چشم‌انداز، شماره ۷، بهار ۱۳۶۹، صص. ۳۴ تا ۴۴
- (۲) - LA FIN DE L'HOMME ROUGE, Svetlana - Alexievitch, Actes Sud, Paris ۲۰۱۳، نام روسی کتاب Vermia second hand است که به انگلیسی Secondhand Time ترجمه شده، با عنوان فرعی پایان سوویت‌ها.
- (۳) - dékoulakisiation
- (۴) - Le Monde, ۳۱ juillet ۲۰۱۶
- (۵) - Rodrick MacFarquhar, in Guardian, ۱۱ May, ۲۰۱۶

به رهبری پل پُت به قدرت رسید. وی در طی چند سال یک چهارم جمعیت هشت میلیونی این کشور را با اعدام، شرایط تحمل‌ناپذیر کار، گرسنگی و فقدان بهداشت از بین برد...

لیونل ژوسپن، نخست‌وزیر پاکدامن فرانسه (۲۰۰۲-۱۹۹۷)، که در جوانی اندک زمانی به نظرات تروتسکی علاقمند شده بود، به هنگام فروپاشی اتحاد شوروی گفت: علت شکست سوسیالیسم در شوروی دشمنی آن با دموکراسی بود، در حالی که سرمایه‌داری در غرب دموکراسی را به خدمت گرفت و از آن برای پیروزی خود استفاده کرد. شکست کم و بیش قطعی حزب‌های سوسیال دموکرات اروپائی، چه در کشورهای بزرگ نظیر آلمان و فرانسه و چه در کشورهای اسکاندیناوی، اظهار نظر لیونل ژوسپن را تأیید نمی‌کند. از سوی دیگر، فعال مایشائی چند هزار «کارآفرین» میلیاردر همراه با شرکایشان که روی هم یک درصد از کل جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، چیز قابلی از دموکراسی باقی نگذاشته‌اند.

مدتهاست که دموکراسی در عرصه سیاست به «انتخاب» میان بد و بدتر کاهش یافته است. از سوی دیگر، نه انحراف‌های مهیب سوسیالیسم روسی و نه تبه‌کاری‌های انواع مارکسیسم-لنینیسم نتوانسته‌اند آرمان عدالت اجتماعی و آرزوی برابری در مفهوم انسانی را از فهرست خواسته‌های مبرم بشریت حذف کنند. حتی در دنیای بی‌در و پیکر - اگر نگوئیم بی‌پدر و مادر - سیاست امروز هیچ سیاست‌مداری را

میراثشان از سوسیالیسم استالینی فراموش کردن مقولاتی هم‌چون پول و بازار و رقابت و... بود، گرفتار کابوس دیگری شده بودند.

مارکسیسم-لنینیسم در انحصار شوروی نماند و در کشورهای دیگر هم نشو و نما و شاخ و برگ پیدا کرد و حتی به رقابت و مقابله با نوع روسی‌اش پرداخت. زمانی یک سوم مردم دنیا زیر حکومت رژیم‌هایی از این دست می‌زیستند.

امسال مصادف با پنجاهمین سالگرد «انقلاب فرهنگی پرولتاریائی» چین است که حکومت این کشور آن را با سکوت کرکننده‌ای برگزار می‌کند. در این انقلاب «فرهنگی»، که تنها علت و انگیزه آن حفظ سلطه بلامنزاع مائوتسه تونگ بر حزب بود، میلیون‌ها نفر قربانی (کشته، تبعید یا به شیوه‌های غیرانسانی تحقیر) شدند و حتی چند صد مورد آدم‌خواری اتفاق افتاد (اعضای گارد سرخ قلب یا جگر «دشمنان خلق» را می‌خوردند تا آنها را به تمامی تصاحب کرده باشند) (۴). به گفته رودریک مک‌فارکار، پژوهشگر دانشگاه هاروارد، «حزب کمونیست چین سه گناه بزرگ در حق مردم کشورش مرتکب شده است: قحطی بزرگ (سال‌های آخر دهه پنجاه که عمدتاً به علت شکست برنامه «جهش به جلو» اتفاق افتاد)، انقلاب فرهنگی، و تخریب محیط زیست که در حال حاضر در حال وقوع است و در دراز مدت ممکن است از آن دو گناه دیگر مرگبارتر باشد» (۵). کم‌تر از ده سال بعد، حزب کمونیست کامبوج



به نظر من بزرگترین جنایت که در جمهوری اسلامی
شده و در تاریخ ما را محکوم میکنند، به دست شما
انجام شده و شما را در آینده جزء جنایتکاران در
تاریخ می نویسند. (آیت الله منتظری)



میر تقی الشراقی

ابراهیم رئیسی

حسینعلی نیری

مصطفی پورمحمدی



شماره بعدی مهر و آبان ۱۳۹۵

فساد و رانت خواری در ایران

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net